عنایت‌الله رضا

آذربایجان
و
اران
(آلبانیای قفقاز)

عنایت‌الله رضا

آذربایجان

و

اران

(آلبانیای قفقاز)



آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)
نوشتهٔ : عنایت‌الله رضا
چاپ اول ۱۳۶۰
از این کتاب سه هزار نسخه بطریق چاپ مسطح
در چاپخانه «شهر چاپ» به‌طبع رسید.

انتشارات ایران زمین

فهرست مندرجات



*دربارهٔ مؤلف کتاب (از ناشر)

۱- انگیزهٔ نگارش کتاب

۲- پیشگفتار

۳- بخش نخست: نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگار کهن.

۴- بخش دوم: دگرگونیهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است.

۵- بخش سوم: محدودهٔ جغرافیایی آلبانیای قفقاز (اران) و آذربایگان.

۶- بخش چهارم: نظر پان تورکیستها در پیرامون ترکان.

۱- آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

۲- آیا توران یا تورانیان ترك بودند؟

۳- آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترك بودند؟

۷- بخش پنجم: تیره وزبان مردم آلبانیای قفقاز.

۸- بخش ششم: تیره وزبان مردم آذربایجان.

۱- تیرهٔ مردم آذربایجان

۲- زبان مردم آذربایجان

۹- بخش هفتم: کوچ ترکان و نفوذ زبان ترکی به آذربایجان.

۱۰- بخش هشتم: چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد.

۱۱- فهرست اعلام:

دربارهٔ
مؤلف کتاب

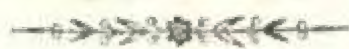
عنایت‌الله رضا سال ۱۲۹۹ شمسی دررشت تولد یافت وتحصیل خودرا درآن شهر آغاز کرد ودر تهران ادامه داد وبه سال ۱۳۲۲ دورهٔ دانشکده را بپایان رسانید. وی به‌سبب فعالیتهای سیاسی مدتی را درزندان وتبعید بسر برد وسرانجام به‌سال ۱۳۲۵ ناگزیر ازجلای وطن شد وبه‌اتحاد شوروی سفر کرد . در اتحاد شوروی نخست دررشتهٔ علوم اجتماعی از دانشکدهٔ حزب کمونیست فارغ التحصیل شد وسپس به گذراندن دورهٔ دکتری فلسفه‌پرداخت وبه سال ۱۳۳۵ دورهٔ آن را بپایان رسانید . وی در باکو ومسکومدتی به‌کار ترجمه اشتغال داشت . شهریور سال ۱۳۳۶ به‌جمهوری خلق‌چین سفر کرد وتا مهرسال ۱۳۳۸ درآن کشور اقامت داشت وبه‌کار تحقیق وترجمه‌پرداخت. سال ۱۳۳۸ به‌مسکوبازگشت وتاسال ۱۳۴۶ درآن شهر به‌کار تحقیق وترجمه اشتغال داشت . ازسال ۱۳۴۶ تا اواخرسال ۱۳۴۷ در پاریس‌اقامت گزید و در آنجا نیز همچنان به‌کار تحقیق و ترجمه پرداخت . پس از آن به‌میهن بازگشت .

عنایت‌الله رضا سالها است که به‌کارتألیف وترجمه اشتغال دارد . وی در زمینهٔ ایرانشناسی وعلوم اجتماعی دارای‌تألیفاتی است که ازآن جمله‌اند: موسی خورنی تاریخ نگار عهد ساسانی ، در پیرامون آذربایگان ، آذربایجان و اران، ایران وترکان درروزگارساسانیان، کمونیسم‌ودموکراسی، مارکسیسم وماجرای بیگانگی انسان .

عنایت‌الله رضا در رشتهٔ ایرانشناسی وعلوم اجتماعی به‌ترجمهٔ آثار متعددی پرداخته است که ازآن جمله‌اند : اورارتو، تمدن ایران ساسانی ، واژه شناسی نامهای ایرانی ، طبقهٔ جدید ، به زمامداران شوروی ، اسرار مرگ استالین . مؤلف مدتی از عمرخود را در دانشگاهها ودانشکده‌های کشور به‌تدریس فلسفه ، علوم اجتماعی وتاریخ فرهنگ وتمدن‌ایران‌اشتغال داشته است .

ناشر

انگیزهٔ نگارش کتاب



در سال ۱۳۴۸ پس از سالها مفارقت و باز گشت به‌میهن مقاله‌ای زیر عنوان «سخنی درپیرامون آذربایگان» نوشتم که درمجلهٔ بررسیهای تاریخی انتشاریافت. چندی بعد مقالهٔ مذکور با اندکی تغییر به‌صورت جداگانه منتشر گردید و متن آن درمجلهٔ تماشا نیز بچاپ رسید.

در سال ۱۳۵۹ دوست دانشمندم آقای دکتر حسین حدیدی پس ازمطالعهٔ مقاله، نگارنده‌را به‌نوشتن کتابی دراین‌زمینه‌تشویق فرمودند. خود نیز سالها آرزو داشتم کتابی دراین زمینه فراهم آورم. از این‌رو بخش قابل‌ملاحظه‌ای ازاوقات خویش‌را به‌مطالعهٔ تاریخ ترکان ورابطهٔ این‌قوم باایران اختصاص دادم و حاصل آن کتابی شد زیرعنوان «ایران وترکان در روزگار ساسانیان» که هنوز در معرض طبع و نشر قرار نگرفته است. پس‌از پایان گرفتن کار تدریس که فرصتی فراهم آمد، نوشتن واتمام‌این کتاب‌نیز میسر گردید. باوجود بضاعت‌اندك‌نگارنده، امید است کتاب حاضر بتواند از سوی خوانندهٔ ارجمند با حسن قبول تلقی گردد.

در پایان ضمن ابراز تشکر از دوست ارجمند آقای دکتر حسین حدیدی، این نوشتهٔ ناچیز را به‌محضر گرامی ایشان تقدیم می‌دارد.

عنایت‌الله رضا

پیشگفتار



ماه‌ژوئن سال ۱۹۱۸ سران‌حزب مساوات ، دولتی درقفقازپدید آوردند و نام بخشی ارسرزمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند « جمهوری آذربایجان » نامیدند .

حزب مساوات که عنوان اصلی آن « حزب دموکراتیك اسلامی مساوات » بود، به‌سال ۱۹۱۱ میلادی درشهرباکو تأسیس یافت. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ وواحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود . حزب‌مذکور که‌ازسیاست« پان‌تورکیستها » پیروی می کرد وطرفدار «وحدت» همهٔترکی‌زبانان‌جهان در«ملتی‌واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ به « حزب فدرالیستهای ترك » پیوست و با حزب مذکور کنگره‌ای‌متحد ترتیب‌داد. درنوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگرهٔ حزب مساواتیان‌قفقاز بر گزارشد وازاین‌پس«حزب‌دموکراتیك فدرالیستهای مساواتی ترك » نام گرفت . حزب مذکور ، در ماه ژوئن ۱۹۱۸ استقلال‌بخشی‌ازقفقازرا ، زیرعنوان«جمهوری‌مستقل آذربایجان» اعلام کرد . حال آن که نام این‌سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود .

حدود دو سال بعد ، در تاریخ بیست و هشتم ماه آوریل سال ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط ومنقرض شدوبلشویکها قفقازرا به‌تصرف آوردند و دوباره سرزمین مذکور ضمیمهٔ خاك روسیه گردید . در این روزگار دولت روسیهٔ شوروی برسرزمین قفقاز فرمانروایی یافت .

دولت جدید روسیهٔ شوروی که هنوز در آن زمان نام « اتحاد جماهیر ـ شوروی سوسیالیستی » بر کشور خود ننهاده بود ، نام آذربایجان را همچنان بر بخشی از قفقاز باقی نگاه داشت . پس‌ازچندی « جمهوری ـ آذربایجان » به نام « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نامیده شد.

در آن روزها ، گذاردن نام « آذربایجان» بر بخشی از قفقاز ، گفتگوهای بسیار پدید آورد ودر ایران ، بویژه آذربایجان، اعتراض عدهٔ کثیری از میهن پرستان ، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ‌محمدخیابانی، اسماعیل‌امیرخیزی،احمد کسروی ـ تبریزی وبسیاری دیگررا سبب گردید و کاراین اعتراض تابدانجا کشید که گروهی به‌پیروی از شادروانان اسماعیل امیرخیزی و شیخ محمد ـ خیابانی در صدد تغییر نام آذربایجان بر آمدند (در موقع خود بدین نکته اشاره خواهد شد) .

اکنون شصت واندی سال از آن روزگار می گذرد . از مردان سیاسی و آگاه آن‌زمان ، شاید کسی‌زنده نباشد . سالها گذشت وماجرا بدست فراموشی سپرده شد . اکنون ، کمتر کسی می‌داند که سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز در گذشته نامی‌جز آذربایجان داشته و هرگز به‌این نام ، نامیده نمی‌شده است .

با گذاردن نام « آذربایجان » بربخشی ازقفقاز ، اندیشه‌ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا « آذربایجان سرزمینی است دونیم گشته که بخشی درشمال‌وبخشی درجنوب رودارس نهاده‌شده‌است ». نخست درقفقاز وپس آنگاه‌درایران ، تنی‌چند ازشاعران ونویسندگان،

از این «جدایی» ناله‌ها سردادند و از روزگار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان‌تاریخی وراستین) عنوان شد. برخی از مورّخان ونویسندگان شوروی، در کتابها ونوشته‌های خویش، این عنوانهای مجعول‌ونادرست راچندان بکار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور وبی‌خبر مانده است.

اینك برای جلب توجه خوانندگان، نمونه‌ای چند ازعناوین و اصطلاحات مذکور را که درنوشته‌های مؤلفان شوروی به‌چاپ رسیده وازسوی مترجمان‌ایرانی به‌پارسی‌بر گردانده شده‌است،ارائه می کنیم:

«شاخه‌های سلالهٔ‌اشکانی‌درایبری(گرجستان خاوری) وآلبانی[1] (آذربایجان شمالی که‌اکنون حکومت آن شوروی‌است) - نیز مستقر گشتند»[2]..

«منازعهٔ دو دولت بر سر ارمنستان وایبری(گرجستان) وآلبانی (بخشی ازآذربایجان) بود»[3].

«بهرام هنگام‌مراجعت از متصرفات خاوری خویش ازآلبانی- (آذربایجان شمالی) عبور کرد»[4].

۱- درپیرامون نام «آلبانی» یا«آلبانیای قفقاز» درصفحات‌بعد سخن‌خواهیم داشت.

۲- ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. استرویوا، آ. م. بلنیتسکی: «تاریخ‌ایران ازدوران باستان تاسدهٔ‌هیجدهم»، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۹.

۳- همانجا، ص ۷۷.

۴- همانجا، ص ۱۰۱.

«... درآلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتیان وجود داشتند...»[5].

« امر الحاق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به‌روسیه نقش مترقیانه‌ای داشت »[6].

چنان که خوانندگان توجه دارند، نخست بخشی از قفقاز «آذربایجان» نامیده شد و متعاقب آن دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» پدیدار گشت.

البته این پایان ماجرا نبود. چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ گاه بخشی از ایران نبوده و « بطور موقت ودر نتیجهٔ اردوکشیهای استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است »[7].

حال آن که درسراسر طول تاریخ ودرهیچ یك از آثار مورّخان قدیم وجدید حتی یك اشاره به‌چنین «اردوکشی استیلاگرانه» نشده‌است.

ایرانیان « استیلاگر » معرفی شدند، تا از این رهگذر، ارتش روسیهٔ تزاری «یاری دهنده» و «رهایی‌بخش» معرفی گردد[8]. حال آن که لنین بارها تزاریسم روسیه را « ستمگر نسبت به ملتهای غیر » و کشور

۵ـ دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۳۰۴.

۶ـ عبدالله یف، فتح‌الله، گوشه‌ای از تاریخ ایران (گوشه‌ای از مناسبات روسیه وایران وسیاست انگلستان درقرن نوزدهم)، ترجمهٔ غلامحسین متین، تهران، ص ۱۹۲.

۷ـ همانجا، ص ۱۲۰.

۸ـ همانجا، ص ۱۹۱.

روسیهٔ تزاری را «زندان مُلتها» نامید[۹].

نگارنده چون اشتیاقی به‌ورود درمسایل سیاسی ندارد، تاآنجا که میسرباشد ازاین مقوله درمی گذرد و به‌بررسی مسایل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نام گرفته است می‌پردازد. باشد که این مختصر بتواند زمینه‌ای برای روشن شدن برخی ابهامهای موجود فراهم‌آورد.

۹ـ لنین، و. ای.، آثار منتخبه در دوجلد، جلد اول، قسمت دوم، ادارهٔ نشریات به زبانهای خارجی، ترجمهٔ فارسی، مسکو، ۱۹۵۲. ص۳۸۵، ۳۸۹، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹.

بخش نخست



نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگاران کهن

سرزمینی که شصت‌واندی سال قبل « جمهوری آذربایجان» و پس آنگاه « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نام گرفت ، درروزگارباستان«آلبانیا» نام‌داشت. مورّخان وجغرافی‌نگاران‌باستان، پیرامون این‌نکته مطالبی نگاشته وسرزمین آلبانیا را جزاز آذربایجان- «آتروپاتن» دانسته‌اند .

برای روشن شدن مطلب نخست به‌بینیم نام آذربایجان از کجا آمده است ؟

درآغاز نوشتهٔ‌دانشمند گرانمایه شادروان احمد کسروی‌تبریزی را درپیرامون نام‌آذربایجان ازنظرخوانند گان می گذرانیم . وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان ، چنین آورده‌است :

« این‌نام‌ازدوهزار سال پیش یکی‌ازمشهورترین نامهای جغرافی ایران‌ودرهر دوره‌بایك‌رشته‌حوادث‌مهم‌تاریخی‌توأم‌بوده‌است...

«آذربایجان» و «آذربایگان» و «آذربادگان» هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی «آذرآبادگان» نظم نموده است:

«به یك ماه در آذرآبادگان
ببودند شاهان و آزادگان».

تازیکان «آذربیجان» می‌خواندند. در کتابهای ارمنی «آذربایاقان» و «آذربااداقان» هردو را نگاشته‌اند. در کتابهای کهنهٔ پهلوی «اتور-پاتکان» است...

دربارهٔ پیدایش نام آذربایگان، نوشتهٔ استرابو جغرافی‌نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستتر است. به‌نوشتهٔ او چون دور پادشاهی هخامنشیان به‌پایان آمده الکسندر ماکدونی[1] بر ایران دست یافت. سرداری به‌نام «آتورپات» در آذربایگان برخاسته، آن سرزمین را که بخشی از خاك مادان و به‌نام «ماد کوچك» معروف بود، از افتادن به‌دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به‌نام او «اتورپاتکان» خوانده شد[2].

ابن‌فقیه، نام آذربایجان را پدید آمده از نام آذرباد پسر بیوراسب دانسته است[3].

---

۱ ـ این شخص همان اسکندر مقدونی است. در نوشته‌های باستان، اورا بجای الکساندر، به‌غلط الکندر می‌نامیدند واو را السکندر گجستك (ملعون) می‌خواندند. گمان می‌رود تلفظ غلط نام اسکندر، متعلق به روزگاران کهن باشد.

۲ ـ «کاروند کسروی»، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۱۲-۳۱۳.

۳ ـ ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمهٔ مختصر-«البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۶.

شادروان کسروی ضمن بررسی نام « اتورپات » واژهٔ «اتور» را همان آذر یا آتش و واژهٔ «پات» را که بعدها به‌صورت « پاد » و « باد » درآمد به‌معنای نگهبان دانسته است[4]. تاپایان عصر ساسانیان ، این نام درایران رایج بوده است . چنان که یکی‌از موبدان مشهور « آذرباد - ماراسپندان » یا « آذرباد مهراسپندان »نام داشته‌است .این‌شخص‌وزیر شاپوردوم شاهنشاه ساسانی ویکی‌از مفسران اوستابود . نام این موبد به‌صورت « آتربات مانسارسپندان » نیز آمده است[5]. دیگری ، حکیم و دانشمندی به‌نام « آذربادزرادستان » بود که‌به‌روزگار وهرام پنجم- (بهرام‌گور) شاهنشاه ساسانی می‌زیست[6].

واژهٔ «کان»که بعدها به‌صورت « گان» تلفظ شد ودرزبان ارمنی صدایی میان «ك» و « گ » دارد ، پسوندی است که به‌آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده‌است . چون اردکان ، هیرکان- (گرگان) ، بیلکان (بیلقان) ، دیلمکان (دیلمقان) ، بازرگان، ارزنکان- (ارزنجان ـ ارسنجان) ، زنگان (زنجان) ، شاهگان (شاهجان) ، شادکان وغیره[7].

بدین روال ، سرزمینی که نام « آتورپات » بخود گرفت ،

---

۴ ـ « کاروند کسروی » ، به‌کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص - ۳۱۶-۳۱۵

۵ـ دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه ، آ- ابوسعد ، تهران ، ۱۳۲۵ ، ص۳۶.

۶ـ همانجا ، ص ۵۴ .

۷ـ برای آگاهی بیشتر ، رجوع شود به « کاروند کسروی » (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی) به‌کوشش یحیی ذکاء ، تهران،۱۳۵۶، ص ۳۱۶.

« آتورپاتکان » و بعدها « آذربادگان» و «آذربایگان» نامیده شد. تازیان چون قادر به‌تلفظ حرف « گ» نیستند ، « گ» را به « ج» بدل کردند و سرزمین مذکور را « اذربیجان » نامیدند . ازاین‌رو نام « آذربایگان » به‌صورت « آذربایجان » تلفظ شد که اکنون نیز مصطلح است .

ممکن است این پرسش پدید آید که چرا « آذربادگان » به‌ـ « آذربایگان» بدل‌شده وجای حرف «د» را حرف «ی» گرفته‌است ؟

شادروان احمد کسروی طی بحث پیرامون این‌نکته ، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشته است :

« در آذربایجان گاهی نیز «د» ، « ی » می گردیده ، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست «آتورپادگان» بوده و همچنین در کلمهٔ « مایان » که بی گمان «مادان» بوده می‌بینیم »[۸].

چنان که پیشتر اشاره شد ، سرزمین آذربایجان که بخشی از سرزمین « مادبزرگ » بود ، « مادکوچک»یا « ماد خرد » نامیده‌می‌شد. پس‌ازآن که نام « آتورپات » بدان افزوده گشت ، با این همه نام کهن آن «ماد» یکباره برداشته نشد ودرنوشته‌های مورخان وجغرافی‌نگاران باستان به‌صورت « مادآتروپاتن » که شکل یونانی نام « مادآتورپاتکان» است، خوانده شد. این‌نام، گاه به‌شکل « مادآتروپاتن »وگاه به‌صورت « اتروپاتن » آمده است .

آکادمیسین واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد خاور شناس بزرگ‌ـ

---

۸ ــ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به « کاروند کسروی » (مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمدکسروی) به‌کوشش یحیی ذکاء ، تهران، ۱۳۵۶، ص۳۵۶ .

روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می‌نویسد :

« پیش از حمله اسکندر مقدونی ، **آذربایجان ایران بخشی جدایی‌ناپذیر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه‌ای نداشت** . هنگام‌پیکار گوگمل[9]، آتروپات، ساتراپ[10] سراسر ماد بود ... پس‌ازاسکندر بخشی از سرزمین‌ماد همچنان دراختیار آتروپات‌باقی‌ماند که ماد ُخرد نامیده می‌شد.بعدهانام آتروپات بدان افزوده شد . یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آترپاتکان‌می‌نامیدند. نام آذربایجان از همین‌جا است»[11].

آریان مورخ سدهٔ دوم میلادی به‌هنگام بحث پیرامون لشگرکشی اسکندر مقدونی به‌ایران ، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان‌جداگانه نام‌برد و آذربایجان را « ماد آتروپاتن » نامید[12].

۹ـ گوگمل نام محلی است که در کنار رود بومادوس ونزدیکی اربیل و موصل که‌جنگ سوم اسکندرمقدونی با داریوش‌سوم درآنجا روی داد .

۱۰ـ ساتراپ شکل یونانی شدهٔ عنوان پارسی خشترپ است که به‌صورت خشترپاون آمده است . خشتر = شهر و خشترپاون = شهربان است.در نوشته‌های تازی خشترپ به‌صورت « شهرب » نیز آمده است . خشترپ یا ساتراپ ، والی و فرمانروای یکی از بخشهای بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود . داریوش بزرگ ، سرزمینهای ایرانی و غیرایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به‌بیست بخش تقسیم کرد وهرکدام رابه‌یك خشترپاون = ساتراپ سپرد .

11 _ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775-776.

12_ Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., 1886

یوسف فلاویوس مورخ دگر سدهٔ دوم میلادی ، هنگام بحث از «مادآتروپاتن» آن را سرزمینی رجمعیت دانسته است[۱۳].

سرزمینی که در شمال رز ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری‌شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیده می‌شود ، در گذشته نام‌دیگری جز آذربایجان داشت. این سرزمین را درروزگار باستان « آلبانیا » می‌نامیدند . مورّخان‌جغرافی‌نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشته‌اند و سرزمین « آلبانیا » را جز ازآذربایجان ـ «آتروپاتن» دانسته‌اند .

پولیبیوس که به‌سال ۲۰۵ پیش از میلاد تولد یافت ، در بارهٔ آلبانیای قفقاز و سرزمینهای همجوار آن آگهی‌هایی داده است . او تاریخی شامل چهل کتاب به‌رشتهٔ‌تحریرآورد که از مجموع آنها پنج کتاب نخست برجا مانده است . از دیگر کتابها ، تنها بخشهای جداگانه‌ای‌باقی‌است . اوهنگام بحث درپیرامون‌شرق‌قفقاز می‌نویسد: « میان سرزمین آتروپاتن وآلبانیا. اقوامی چون کادوسان[۱۴] ودیگران سکنی دارند»[۱۵].

ازنوشتهٔ پولیبیوس ، دو نکته را به‌روشنی می‌توان دریافت . نخست آن که سرزمین آلبانیا جزاز آذربایگان بود . دودیگر آن که

---

13. Josephi Flavii, De bel., VII, 7, 4.

۱۴ ـ کادوسان قومی هستند که اکنون«طالش» نامیده می‌شوند. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این‌قوم رجوع شود به«کاروند کسروی» به کوشش یحیی ذکاء ، تهران۱۳۵۶، ص ۲۸۳ـ۲۸۸.

15. Polibii, Historiae, rec Fr Hultsch Vol. I-IV, Berol. Weidam., 1888-1892.

آلبانیا در برخی نواحی ، همسایهٔ بلافصل آذربایجان نبود و اقوامی میانهٔ این دو سرزمین سکنی داشتند . جالب آن که کادوسان (طالشان) هم اکنون نیز درفاصلهٔ میان آذربایجان وسرزمینی که نام « جمهوری ـ شوروی سوسیالیستی آذربایجان » برخود نهاده است سکنی دارند . اینان مردم طالش گیلان وساکنان سرزمین طالش واقع درخاك شوروی، ازجمله آستارا و لنکران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان « آذربایجان شوروی » جدا است.

دیودور سیسیلی ، تاریخ نگار سدهٔ نخست پیش از میلاد که از نوشته‌های کزنفون بهرهٔ فراوان بر گرفت ، خود به بسیاری ازسرزمینهای اروپا و آسیا سفر کرد وتاریخی شامل چهل بخش ، از روز گاران کهن تا جنگهای سزار به رشته تحریر آورد که ازآن مجموعه بخشهای اول تاپنجم ونیزیازدهم ودوازدهم برجامانده‌اند. دیودور،باتکیه به نوشته‌های کتزیاس از استانهای آلبانیا نام برده واستان خزر « کاسپین » ودروازهٔ ـ خزر «دربند قفقاز » را ازنواحی آلبانیا شمرده است[۱۶].

میان نوشته‌های مورّخان وجغرافی نگاران پیش از میلاد، نوشتهٔ استرابو(استرابون)دربارهٔ قفقاز ومردم آن ،ازدیگرنوشته‌هامشروح تر ـ است . استرابون به سال ۶۳ پیش از میلاد درآسیای صغیر تولدیافت . کتاب «جغرافیای» او که شامل هفده بخش است ، بتقریب تمام و کمال، برجا مانده است .استرابون دربخش یازدهم کتاب بااستفاده ازنوشته‌های تئوفانس میلتی مطالب ارزنده‌ای در پیرامون « آلبانیای قفقاز » باقی

16- Diodori, Bibliotheca historica.., rec. Frid Vogel, Vol. I-III, Lips., Teubn, 1888-1893.

گذارده است . درنوشتهٔ استرابون چنین آمده‌است :

« آلبانیا سرزمینی‌است که ازجنوب رشته کوههای قفقازتا رود کُر وازدریای‌خزرتارود آلازان‌امتدادداردو ازجنوب‌به‌سرزمین مادآتروپاتن محدود است»[۱۷].

از این نوشته یك نکته مسلم می گردد و آن این است که آلبانیای‌قفقاز نام «آتروپاتن» یاآذربایگان نداشته وباآن نیز یکی نبوده است . نام آلبانیا ومرز این سرزمین نیز در نوشتهٔ استرابون مشخص است . درضمن استرابون،«آتروپاتن»رابخشی‌ازسرزمین‌ماددانسته‌و آذربایگان را «مادآتروپاتن» نامیده است . مهمتر آن که وی در نوشتهٔ خود مردم آذربایجان را ایرانی وزبانشان را پارسی دانسته است[۱۸].

دیونیس جغرافی‌نگار سدهٔدوم میلادی‌به‌هنگام بحث درپیرامون دریای‌خزرواقوام ساکن کرانه‌های‌آن می‌نویسد که«در کرانه‌های‌دریای‌خزر، سکاها ، هونها، خزران،آلبانها ودیگراقوام سکنی‌دارند »[۱۹].

آریان،به‌هنگام بحث درپیرامون لشگرکشی اسکندر مقدونی ، نام سرزمینهای آلبانیا وآذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را «مادآتروپاتن» نامیده‌است[۲۰].

پلینیوس جغرافی‌نگار ومورخ‌بزرگ سدهٔ نخست میلادی ، در

17– Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, Vol. I-III, Berol. 1884-1892.

۱۸ – همانجا .

19– Geographi Graeci Minores. E codicibus recognovit Carolus Mullerus, II, Paris, 1882.

20– Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht, Lips 1886.

کتاب «تاریخ طبیعت» که شامل سی و هفت بخش است، دربارهٔ آلبانیای قفقاز چنین می‌نویسد:

«آلبانها در دشت اطراف رود کُرسکنی دارند و رود آلازان آنها را از ایبریان (گرجیان) جدا می‌کند»[۲۱].

این مطلب با نوشتهٔ استرابون بسیار نزدیك است. از نوشته‌های ارائه‌شده چنین برمیآید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایگان بوده‌است. دربخشهای بعدی کتاب، برای روشن شدن مطلب، حدود هریك ازاین دو سرزمین را برمبنای اسناد و مدارك متعدد، معلوم می‌داریم.

21_ C. Plinii Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. I-II, Berol., 1866-1882.



نقشهٔ آغوان (آلبانیا) درفاصلهٔ سالهای ۳۸۷ تا ۷۰۶ میلادی
نقل از فرهنگ دائرةالمعارف بزرگ ارمنی، چاپ ۱۹۶۷ ایروان
جلد اول، ص ۲۶۴

بخش دوم



دگرگونیهایی که درنام آلبانیای قفقاز پدید آمده است

نام «آلبانیای قفقاز» درنوشته‌های جغرافی نگاران به شکلهای گونه‌گون آمده ، حدس و گمانهایی پدیدآورده ، موجب دشواریهایی شده است . چنان کـه پیشتر اشاره‌شد ، مورّخان و جغرافی نگاران یونانی و بیزانسی این سرزمین را «آلبانیا» نامیده‌اند . نام «آلبانیا» در نوشته‌های مورّخان و جغرافـی‌نگاران ارمنی به‌صورتهای «آغوان» ـ آغوانك ـ و «آلوان»ـ آلوانك ـ آمده است. درنوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران اسلامی این‌نام به‌صورتهای « الران » و «ارّان» آمده است . دربرخی نوشته‌ها،نامهای «الران» و «آلان» باهم آمده‌اند ودر برخی از محققان چنین پنداری پدید آورده‌اند که گویا این هردونام یکی‌است. حال آن‌که دریکی بودن این دونام جای تردید بسیار است ونگارنده بدین‌نکته اشارتی خواهد داشت .

درمورد این که نام «الران» و «ارّان» ازسوی تازیان برسرزمین

«آلبانیای قفقاز» نهاده شده‌است ، نظرشادروان کسروی واستادبارتولد۔ دانشمند خاورشناس روسی ، بسیار به‌یکدیگر نزدیك‌اند .

شادروان کسروی می‌نویسد که « اران » را رومیان « آلبانیا » و ارمنیان « آغوان » یا « الوان » خوانده‌اند[1]. کسروی بر این عقیده‌است که«تازیان نام پارسی آن‌را دگر گونه ساختند واین سرزمین را«الران» و « اران » نامیدند و این نام در زبان پارسی « آران » ودر زبان تازی۔ «ارّان» خوانده می‌شود[2].

استاد بار تولد نیز مشابه همین عقیده را ابـراز داشته و چنین نوشته است :

« ارّان » که اغلب ازسوی تازیان به‌صورت «الران» آمده‌است، نامی‌است که تازیان به‌سرزمین آلبانیای باستان داده‌اند. این‌نام در زبان ارمنی به‌صورت (آلوانك) آمده است»[3].

به گمان نگـارندهٔ سطور ، ممکن است « آران » و « آلبانیـا » دو تلفظ‌جدا ، ازنامی واحدباشد . نام «آران» جزاز قفقاز دردیگر نواحی ایران نیز بکاررفته‌است. هم‌اکنون‌ناحیه‌ای‌درکاشان به‌همین‌نام ـ آران ـ خوانده می‌شود . شایـد «آران» شکل تلفظ پارسی نام «آلبانیا» باشد. آنچه این گمان را تاانـدازه‌ای قوت بخشیده است ، وجود سنگنبشته۔

---

۱ ـ «کاروند کسروی»، (مجموعه۷۸رساله و گفتار ازاحمد کسروی)،به کوشش یحیی ذکاء ، تهران، ۱۳۵۶، ص۳۶۸.

۲ ـ «مقالات کسروی»، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء، تهران،۱۳۲۷، ص۱۱۷.

3 ـ Bartold V. V., Sochineniia, Tom III, izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

هایی است که‌درقفقاز بدست آمده است. درمتون یونانی شنگنبشته‌های مذکور، نام سرزمین مورد نظر ما،به‌صورت «آلبانیا» ودرمتون پارتی به‌شکل «اردان» آمده است .

درروستای «بیوك‌دكن» واقع دربخش نوخای قفقاز، نوشته‌ای به‌خط و زبان یونانی باستان بدست آمدداست که‌گمان می‌رود متعلق به سدهٔ دوم میلادی باشد. دراین نوشته از « آلبانیا » یاد شدد است[۴].

در کتیبهٔ شاپور اول شاهنشاه ساسانی (۲۴۱ – ۲۷۰ میلادی) نیز پس از نامهای آتورپاتکان ، ارمنستان و بلاشکان ، نام آلبانیا نیز آمده است[۵].

اقرار علی‌یف،یکی‌از پژوهندگان شوروی ، درنوشتهٔ خودزیر عنوان «پیرامون‌مآخذ ومنابع مربوط به‌تاریخ آلبانیای قفقاز درروزگار باستان» ضمن اشاره به‌نام آلبانیای قفقاز چنین نوشته‌است :

«شرق قفقاز درمآخذ پارتی به‌صورت «اردان» ودرمنابع یونانی به شکل « آلبانیا » آمده است، گمان می‌رود، نام اردان که در سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد به‌سرزمین آلبانیای قفقاز داده شد، متعلق به‌همسایگان جنوبی‌آلبانیا باشد . این نام تاریخی بسیار کهن ، با نام ارّان که جغرافی‌نگاران تازی به‌سرزمین آلبانیا داده‌اند، بسیارنزدیك است»[۶].

---

4 - Latyshev, V. V., «Zametki o Kavkazskikh nadpisiakh», «izv. imper. arkheol Komis.», SPb., 1904, vyp. lo, str. 103-105

5 - Sprengling. Third Centry Iran (Sapor and Kartir), Chicago, 1953, p. 73.

6 - «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str. 18-19.

استادبارتولد براین عقیده است که بعدها نویسندگان یونانی، نام آلبانیا را به‌صورت «آریانیه» Arianiey و نام مردم این‌سرزمین را که درروزگاران کهن Albanoi «آلبانوی» خوانده می‌شد، به‌صورت «آریانوی» Arianoi آورده‌اند[۷].

شادروان کسروی، واژهٔ «آران» را درزبانهای مردم آذربایجان وارمنستان ونیزدرزبان مردم آران به‌معنای گرمسیر وزمستانگاه دانسته و معتقد است اکنون نیز این‌واژه ازمیان نرفته است و ترکی زبانان آذربایجان و آران نواحی گرمسیری را «آرانلوق» می‌نامند[۸].

ولی کسروی پدیدآمدن نام «آران» ازمعنای گرمسیری‌را بعید می‌شمارد وبراین عقیده است که «آران» ازواژهٔ «آر» پدیدآمده که نام دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان تیرهٔ آریایی‌است[۹].

بنابه نوشتهٔ استادمارکوارت، نام آلبانیا که درنوشته‌های یونان باستان و ارمنستان باستان آمده است، با نام ارّان که در نوشته تازی ذکرشده ونام «رانی» که درنوشته‌های گرجی آمده یکی است[۱۰].

نام آران در نوشته‌های موسی‌خورنی نیز آمده است، وی می‌نویسد:

7– Bartold V. V., Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

۸– «کاروند کسروی» مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۶۸–۳۶۹.

۹– کسروی، احمد: شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴.

10– «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Azerb SSR, Baku, 1962, str. 22.

« در روزگار پادشاهی واهارشاك (پادشاه پارتی‌نژاد ارمنستان) تیرداد یکم وبرادرش ولوگز برآلبانیا فرمانروایی داشتند»[11].

در برخی نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران نامهای الران و «آلان» باهم‌آمده و تشویشی را درپیرامون یکی‌بودن این دونام سبب شده‌است. شاید منشاء این تشویش مشابهت نام «آلبان» با «آلان» بوده که دربرخی نوشته‌ها آمده است . گروهی از پژوهندگان معاصر نیز «آران» و «آلان» را یکی پنداشته‌اند . نگارنده خود نیز زمانی گرفتار این پندار وابهام‌بود. ازاین‌روجادارداندکی به‌این‌نکته اشاره وتاسرحد امکان رفع‌ابهام‌شود .

شادروان کسروی، مردم اران را ازاقوام ایرانی دانست ومعتقد بودکه بومیان نخستین آران «آل» یا «آر» نام داشته‌اندکه نام دیگری از نژاد «ایر» است[12].

استاد بارتولد آران و آلان را از یکدیگر جدا دانسته است . وی آلانها رااز نژاد ایرانی و آرانها را به‌پیروی ازنظریه آکادمیسین‌مار دانشمند زبانشناس بزرگ روسیه ، از اقوام یافثی شمرده است . در ضمن استاد بارتولد ، مردم آذربایگان را ازدیدگاه قومی و نژادی ، از مردم آلبانیا ، تمام وکمال جدا دانسته و رودارس را نه‌تنها مرزی طبیعی، بلکه مرز قومی ونژادی شمرده‌است.وی‌ضمن بحث‌درپیرامون آذربایجان چنین نوشته‌است:

11_ «Voprory istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar. Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str 22

۱۲_ کسروی ، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص۲۶۴.

«رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند ، درروز گاران کهن مرزقومی‌ونژادی قاطعی میان سرزمین ایرانی ماد وسرزمین آلبانیابه‌شمار می‌رفت. بنابه‌نوشتهٔ ن. یا. مار مردم آلبانیا از اقوام یافثی بوده‌اند»[۱۳].

از نوشتهٔ استادبارتولد چنین برمی‌آید که مردم آذربایگان از قوم ایرانی ماد و مردم آلبانیای‌قفقاز، ازاقوام یافثی بوده‌اند . ولی درمورد آلانها ، نظر استاد به‌گونهٔ دیگری است . استاد بارتولد معتقداست که «آلانها یکی ازاقوام ایرانی مشهوراند»[۱۴].

در دایرةالمعارف‌بزرگ شوروی نیزچنین آمده است که«آلانها از اقوام ایرانی زبان هستند»[۱۵]. برخی نیز آلانها را ازاقوام سَرمت دانسته‌اند که از اقوام ایرانی‌بودند . اقوام سرمت شامل گروههایی بودند که درسرزمین وسیعی ازدشتهای اروپا و آسیا سکنی‌داشتند . سرزمین سرمتها در شرق از دریاچهٔ آرال آغاز می‌شد و در غرب به اراضی کنونی‌رومانی‌ومجارستان منتهی‌می گشت. سرمتهاباواردآوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده برسکائیان ، تا تنگهٔ بسفر ، قفقاز و اراضی آسیای مقدم پیش تاختند و باامپراتوری روم و دولت پارت به‌نبرد پرداختند ودربرخی اراضی جدید سکنی گزیدند . نقش سرمتها

13_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, Chast I, izatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۱۴_ همانجا ، ص ۸۶۶ .

15 . « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia », Tom 1, tretie izdanie, Moskva izdatelstvo « Sovetskaia entsiklopediia », 1970, str. 381.

درتاریخ اقوام ساکن دشتهای اروپا و آسیا ، شمال دریای سیاه‌وبطور-
کلی کشورهای اروپای شرقی حائز اهمیتی بسزا است . در اراضی یاد-
شده ، آخرین سده‌های پیش از میلاد تاسدهٔ چهارم میلادی‌راعصر سرمتیان
نامیده‌اند[۱۶].

سرمتیان درسدهٔ نخست پیش‌از میلاد ، سکائیان را از کرانه‌های
شمالی دریای‌سیاه دورراندند. رفته‌رفته، این سرزمین«سرمتیا»ـ‌سرمتیه‌ـ
نام گرفت و درنقشه‌های جنگی فرماندهان رومی نیز از سرزمین‌سرمتیه
یاد شده است[۱۷].

اقوام سرمت شامـل گروه روکسولان‌ها (Roksolan) ، آلانها ،
سیراکها (Sirak) ، آئورسها (Aors) و دیگـران بودند . روکسولانها
و آلانها عمده‌ترین قبایل سرمت به‌شمار می‌رفتند و دررأس این قبایل
قرار داشتند[۱۸].

آلانها ضمن لشگر کشیهای خویش تااسپانیا و شمال آفریقا نیز
پیش تاختند[۱۹].

درنوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران اسلامی، نام آلان گاه
به‌صورت الرّان و ارّان آمده است و چنین بنظر می‌رسد که خالی از

16— Khazanov A. M., Ocherki voennogo dela Sarmatov, Moskva izdatelsto «Nauka», 1971, str. 3.

17— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 22, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo « Sovetskaia entsiklopediia», 1975, str. 599.

۱۸ــ همانجا .

۱۹ ــ همانجا.

تشویش نباشد . ولی برخی نیز چون ابوُدلف و یاقوت ُحموی ، نام مذکور را همچنان به‌صورت «اللان» نوشته‌اند .

آلان جز از آران است . سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع شده‌است و به درهٔ داریال منتهی می گردد . بخشی از نواحی شمالی دربند معروف قفقاز درسدهٔ سیزدهم میلادی به‌آلانها تعلق‌داشت .

نام آلان درنوشته‌های رومی به‌صورت «آلانی»ـ Alani ـ آمده است . مردم آلان خود و سرزمین خویش‌را «ایرون» می‌نامند که با نام ایران مشابهت‌بسیاردارد . نام دیگرمردم این سرزمین «آس»است . گرجیان، آلانهارا «اوس» ـ Os ـ وروسها «یاس» ـ yas ـ نامیده‌اند. اکنون در زبان روسی مردم و سرزمین آلان را « اوست » ـ Oset ـ می‌نامند . استاد بارتولد نام «اوست»را پدیدآمده ازنام«آس»می‌داند. وی معتقد است که جهانگردان اروپایی درسده‌های میانه «آسها» را «اوست»می‌نامیدند. وی‌دراین‌باره چنین نوشته‌است :

« گمان می‌رود نام « As » که مردم باستانی این سرزمین کهن ، بدان نامیده می‌شدند ، منشاء نام کنونی« اوست » باشد»[20].

استادبارتولد درجای دیگر چنین‌اظهارعقیده کرده است :

«ازروزگارسفرنخستین‌جهانگردان‌چینی‌درسدهٔدوم‌پیش ازمیلاد، چینیان بانام سرزمین «یان ـ تسای» (Ian—tsay) آشنابودند. این سرزمین بعدها به‌نام « آلانیا » معروف شد که همان سرزمین آئورسها «Aors» ویا آلانها است»[21].

20— Bortold V. V., Sochineniia, Tom II, chast I, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 866.

۲۱ـ همانجا ، ص۰۵۵۰.

به‌سال ۳۷۲ میلادی ، هونهاسپاهیان آلان را مغلوب کردند . بنابر آگاهیهای موجود ، آلان درسده‌های هشتم‌ونهم میلادی، بخشی ازقلمرو خاقانات خزربود . درسدهٔ نوزدهم میلادی ، آلانها درروابط خارجی خزران بادولت‌روم شرقی نقشی‌فعال داشتند .

از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی‌کافی دردست نیست . گمان‌می‌رود درسدهٔ دهم میلادی ، آیین مسیح درآلان رایج بوده‌است . ازنوشته‌های سدهٔ سیزدهم میلادی‌نیز چنین برمی‌آید که برخی از مردم آلان پیروآیین مسیح بودند . ولی‌از نوشته‌های سدهٔ چهاردهم میلادی معلوم می‌شود که اسلام درآلان رواج داشته‌است . ابن‌بطوطه که سدهٔهشتم‌هجری (چهاردهم میلادی)می‌زیست ازآسهای ساکن شهر«سرا» درکناررود «اتل» (ولگا)نام می‌برد وآنان رامسلمان می‌داند[۲۲].

درسالهای۱۲۳۸-۱۲۳۹میلادی ضربات سهمگینی ازسوی‌اقوام مغول و تاتار برآلانها واردآمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند ، متحمل ویرانیهای بسیار شدند. مردم‌کنونی سرزمین اوستی شمالی یا «اوست‌شمالی» واقع‌در قفقاز از بازماندگان آلانها (سرمتها) هستند. زبان‌مردم این‌سرزمین‌نیز ازشاخه‌های زبانهای ایرانی است .

نگارنده ، اشاره به‌نام « آلان » را که گاه با نام « آران » اشتباه شده است ، برای رفع ابهام ضرور دانسته است . نام‌کنونی سرزمین

۲۲ــ رحلة بن بطوطه ، سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ترجمه دکتر محمد علی موحد، جلد اول. تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۱۳۴۸، ص۴۰۲-۴۰۳.

آلانها ،جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی است که در دامنهٔ شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز قرار گرفته است وشهرعمدهٔ آن « اورجونیکیدزه » است که در گذشته « ولادی قفقاز » نام داشت[۲۳]. ولی ار ّان نامی است که تازیان به آلبانیای قفقاز داده‌اند و آلبانیا همواره از آلان جدا بوده است . اقوام این دو سرزمین نیز از یکدیگر جدا بودند وزبانهای جدا گانه داشتند[۲۴]. چنان که اشاره شد، زبان مردم اران از شاخهٔ زبانهای معروف به یافثی وزبان مردم آلان از شاخهٔ زبانهای ایرانی بوده است.

23_ «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 23, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia». 1976, str. 150_151.

۲۴_ همانجا، جلد ۲، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۵۵.

بخش سوم



محدودهٔ جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایگان

بسیاری از مورّخان و جغرافی نگاران، سرزمین آلبانیا را از شمال و شمال غرب به‌آلان و سرزمین سرمتها، از غرب به‌ایبری- (گرجستان) وارمنستان، ازشرق به‌دریای خزر و از جنوب به‌رودهای کُر[1] و ارس محدود دانسته‌اند. ما می‌کوشیم تاآنجا که میسر باشد، مآخذی را دراین زمینه ارائه کنیم.

پلینیوس جغرافی نگار و مورّخ نخستین سدهٔ میلادی چنین نوشته است:

۱ـ شادروان کسروی نام دو رود کر یکی در فارس ودیگری در قفقاز را به‌صورت «کور» آورده ومعتقد است که این دو رود به نام کوروش بزرگ «کور» نامیده شده است. وی کوروش را شکل یونانی نام «کور» دانسته است. ولی استاد آبایف دانشمند شوروی براین عقیده نیست (رجوع- شود به‌مقالهٔ پروفسور و. ای. آبایف زیرعنوان «واژه شناسی نامهای خاص←

« آلبانها در دشت اطراف رود کُر سکنی دارند و رود آلازان[2] آنهارا از ایبریان (گرجیان) جدا می کند » .

وی ، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانیای قفقاز نوشت « مهمترین شهر آلبانیا کبلگ[3] است»[4]. پلینیوس در همین متن به‌هنگام ذکر نام رودهای آلبانیا ، از رود کُر نام برده است[5].

استرابون جغرافی‌نگار مشهور که نزدیك به دوهزار سال پیش به‌هنگام فرمانروایی پارتها می‌زیست ، آلبانیای قفقاز را سرزمینی جدا

←ایرانی» ترجمهٔ نگارندهٔ کتاب ، مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شمارهٔ ۳ ، ص۲۱۱-۲۴۴ . در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را « کوروپولیس» می‌نامیدند . نگارنده یادآور می‌شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می گذرد و گرجیان این رود را « کورو» (Kuro) می‌نامند . استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را ازنام اوستی «Kur» گرفته‌اند وچون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حرف «O» پایان می‌پذیرد ، بنابراین به‌شکل «Kuro» درآمده است . نکته‌ای که می‌رساند این رود با نام کوروش پیوند داشته ، آن است که برخی جغرافی‌نگاران اسلامی ، از جمله ابوعبدالله بشاری مقدسی رود مذکور را « نهرالملك » نامیده است .

۲ـ آلازان (آلازانی) نام رودی است که از گرجستان و آلبانیای قفقاز (اران) می گذرد و به رود کر می‌پیوندد .

۳ـ کبلگ شهری است باستانی که در نوشته‌های مؤلفان اسلامی ، از جمله « البلدان » ابن‌فقیه و « المسالك والممالك » ابن‌خردادبه ودیگر نوشته‌ها به‌صورت «قبله» آمده است . بطلمیوس این‌نام را «خبله» نوشته است . گمان می‌رود نام «قبله» مأخوذ از «خبله» باشد .

4– Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recensuit, vol. 1-2, Berol., 1866-1882.

۵ـ همانجا .

می‌نامد و مرزهای جنوبی آلبانیا را به سرزمین « ماد اتروپاتن » (آذربایگان) محدود می‌شمارد و در این باره چنین می‌نویسد :

« آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود کُر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد اتروپاتن محدود می‌شود»[6].

وی ، در بخش یازدهم کتاب خود به‌صورتی مشروح از وضع جغرافیایی آلبانیای قفقاز ، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز ازارتش ، زبان ، دین و دیگر آداب و سنن مردم و از پرستشگاههای آن سخن رانده است[7].

موسی خورنی مورّخ و جغرافی‌نگار ارمنی عهد ساسانی در کتاب تاریخ خود که از سه بخش تشکیل یافته است ، از آلبانیا سخن گفته و آن را « دشت آغوان » (آران) نامیده است[8].

آنانیا شیراکاتسی جغرافی‌نگار سدهٔ هفتم میلادی، به‌هنگام بحث در پیرامون همسایگان نزدیك ارمنستان : از ایبری (گرجستان) و آلبانیا نام‌می‌برد . گمان بسیار می‌رود که وی در نگارش کتاب خویش ازمآخذ محلی بهره گرفته باشد. شیراکاتسی،ازمرزهای شمالی آلبانیای‌قفقاز ونیز از اقوام ساکن شمال غرب دریای خزر نوشته است . وی ضمن بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا ، از « کامبچان » که در

---

6 _ V. N Leiatov, Azerbaidzhan S V v do n e Po III v. n. e. «Izv. AN. Azerb. SSR», 1950, No 1.

7 _ Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit instr. G. Kramer, vol 1-3, Berol , 1844-1852

8 _ M. Khorenskii, Istoriia Armenii, Moshva, 1893, str. 393.

نوشته‌های یونانی ورومی به‌صورت « کامبیسنا » آمده ونیز از «شکه»[9] و «شاکاش» که درمآخذیونانی ورومی «ساکاسنا» نوشته شده ، یاد کرده است[10].

موسی کاگان‌کاتواتسی مورّخ مشهور ومؤلف کتاب ارزشمند تاریخ آغوان که درسدهٔ دهم میلادی می‌زیست ، آگاهیهای جالبی‌در پیرامون جنگهای ایران وروم وحملهٔ خزران به‌قفقاز ارائه کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز ، حدود آن را از ایبری - (گرجستان) تا دروازهٔ هونها (در بند قفقاز) و رود ارس نوشته است[11]. وی ضمن‌شرح حملهٔ خزران به‌قفقازدرسدهٔ هفتم میلادی‌چنین آورده است :

« در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستی‌نین یا یوستینیانوس-دوم‌امپراتورروم شرقی)اقوام شمالی که‌خزرنام‌دارند، ارمنستان، ایبری و آلبانیارابه‌تصرف آوردند ودرپیکار،فرمانروایان‌ارمنستان وایبری و آلبانیارا که مصادف باروزدهم‌ازماه سهمی‌درسال۱۳۳ ارمنی(۱۳ژوئن سال ۶۸۸ میلادی) بود، بقتل رسانیدند»[12].

۹ـ شکه، شاکاش و ساکاسنا هرسه تلفظ گوناگون شهری است بنام«شکی» در قفقاز . اکنون نام کهن شهر مذکور را بدور افکنده‌اند و آن را نوخا نامیده‌اند .

10- Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R Kh. SPb , 1877.

11- M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan. Per. K Patkanova, SPb.. 1861, str. 145-148

12- Iu. Kulakovskii, Istoriia Vızantii, T. 3. Kiev. 1915, str. 257

متعاقب آن هونها به آلبانیا هجوم بردند و تا کرانهٔ رود کُر پیش تاختند[13].

از مطالب ارائه شده به‌روشنی می‌توان دریافت که آلبانیا سرزمینی جدا از آذربایگان بوده که درقفقاز و همسایگی آلان، ایبری و ارمنستان قرار داشته است.

در پیرامون محدودهٔ جغرافیایی آذربایجان و آلبانیای قفقاز (اران) مدارك متعددی از جغرافی‌نگاران، جهانگردان و مورخان ایرانی و تازی در دوران پس از اسلام وجود دارد. درضمن، مورخان روسی وشوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشته‌اند که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

ابن خرداد به که دبیر دیوان ایالت ماد (الجبال) بود و به‌سال سیصد هجری در گذشت، هنگام بحث پیرامون اران و آذربایگان، از آنها جداگانه نام برده است. وی ضمن شرح دربارهٔ شهرها و روستاهای آذربایجان، ازشهرهایی یاد کرده است که در جنوب رودارس قرار گرفته‌اند. هم‌او ازاران، تفلیس، برذعه (بردع) وبیلقان (بیلگان)، قبله وشیروان جداگانه نام برده وافزوده است که «شهرستانهای اران و جرزان (گرجستان) وسیسجان جزو بلادخزر بودند که انوشیروان به‌تصرف آورد»[14].

13- M Kagankatvatsi. Istoriia Agvan. Per. K Patkanova. SPb., 1861., str. 154.

۱۴- ابن‌خردادبه: ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله: «المسالك والممالك»، ص ۱۱۸-۱۲۰.

ابن‌فقیه مؤلف کتاب مشهور «البلدان» که در پایان سدهٔ سوم هجری نگاشته شده‌است، سرزمین ارمنستان را چهاربخش کرده و آن‌بخشهارا «ارمینیهٔ اول ودوم وسوم و چهارم» نامیده‌است. وی‌اران را جزءبخش اول‌بلاد ارمینیه دانسته و برذعه، بیلقان، قبله، شیروان، شابران، شکی، شمکور (شامخور)وبلاسجان(بلاشگان) را ازشهرهای اران دانسته است[۱۵]. وی می‌نویسد «اران نخستین ملك ارمینیه است و درآن چهارهزار دهکده است»[۱۶].

ابن‌فقیه مرز آذربایجان را از یك‌سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گیلان دانسته است. توضیحی که‌وی ازشهرهای آذربایجان داده، مؤید جدایی این‌سرزمین ازاران‌است. ابن‌فقیه شهرهای برکری، سلماس، موقان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)[۱۷]، مراغه، نیریز، تبریز، شاپورخواست، برزه، خونه، میانه، مرند، خوی، کولسره و برزند رااز شهرهای آذربایجان دانسته است[۱۸].

۱۵ـ ابن‌فقیه، ابوبکراحمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی: ترجمه مختصر «البلدان» بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص۱۲۹–۱۳۰.

۱۶ـ هماتجا، ص۱۳۴.

۱۷ـ ورثان شکل معرب نام پارسی‌وردان است که درزبان ارمنی به‌صورت «وارطان» آمده‌است. ورثان‌نام شهروردان یا«واردانا کرت»است که گویا بنام واردان مامیکونیان یکی‌ازاشراف ارمنی‌عهد ساسانی بود.

۱۸ـ ابن‌فقیه، ابوبکراحمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی، ترجمهٔ مختصر «البلدان»، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

وی می‌نویسد: «حد آذربایجان تا دو رود رَس (ارس) و کُر (کور) است در ارمینیه. جای بیرون‌شدن رود رَس، قالی‌قلا (کیلیکیه) است. سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد. سپس از ورثان بگذرد و به برخوردگاه دو رود آید و بدین گونه با رود کُر برخورد کند. میان این دو، شهر بیلقان است. سپس این دو رود بروند تا به دریای گرگان ریزند»[۱۹].

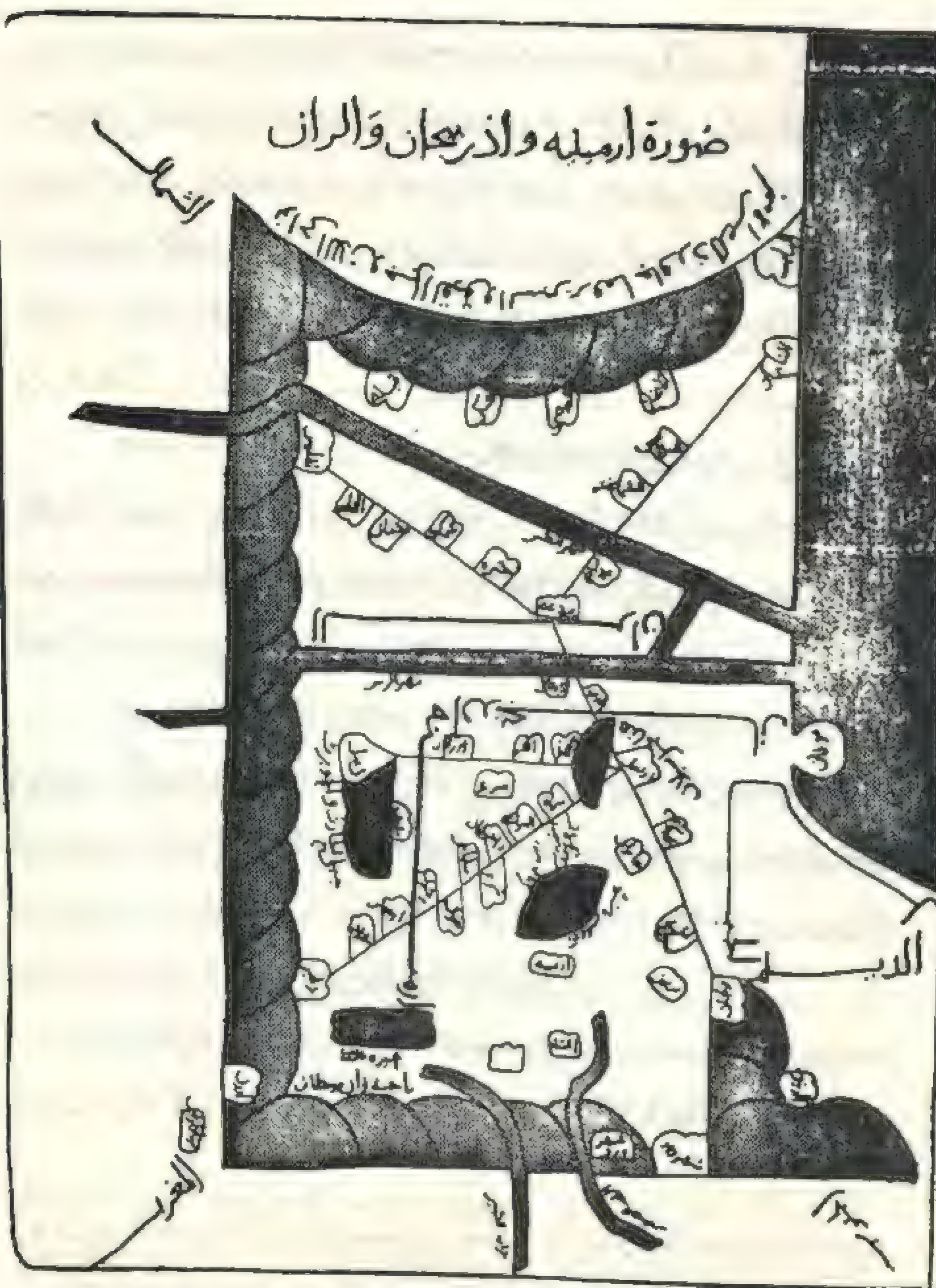
چنان که مشاهده می‌شود، ابن‌فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین‌روال معلوم است که شمال رود ارس تا سدهٔ سوم هجری (دهم میلادی) نام آذربایجان نداشته‌است. از این پس نیز چنان که خواهیم دید، هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده‌است.

ابن‌حوقل در کتاب «صورة‌الارض» که نیمهٔ نخست سدهٔ چهارم هجری نگاشته شده‌است، چندبار از اران و آذربایگان سخن گفته و این دو سرزمین را از یکدیگر جدا دانسته‌است. وی ضمن بحث پیرامون دریای خزر می‌نویسد که این دریا «از مغرب به اران و حدود سریر و بلاد خزر و بخشی از بیابان غُزان» محدود است[۲۰].

ابن‌حوقل طبق نقشه‌ای که از سه سرزمین ارمنستان، آذربایجان و اران ارائه کرده‌است، رود ارس را، مرز میان آذربایجان و اران دانسته

۱۹ـ ابن‌فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمهٔ مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۹.

۲۰ـ ابن حوقل، صورة‌الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.



نقشهٔ ارمینیه و آذربایجان و اران
(ص ۳۳۲ متن عربی)

روبروی صفحهٔ ۸۲

نقشهٔ آذربایجان ، اران وارمنستان درقرن چهارم هجری ــ شمسی، به نقل از کتاب صورةالارض اثر ابن حوقل ، ترجمهٔ دکترجعفرشعار از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، سال ۱۳۴۵، روبروی صفحهٔ ۸۲

است. وی می‌نویسد: «مرز ناحیهٔ الران از طرف پایین رودخانهٔ رس(ارس) و درساحل آن شهر ورثان‌است»[21].

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران، از برذعه،[22] جنزه-(گنجه)[23]، شمکور (شامخور)[24]، تفلیس، بردیج، شماخیه-(شماخی)، شروان[25]، شابران، قبله و شکی نام می‌برد. ولی به

۲۱ـ ابن‌حوقل: صورة‌الارض، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران: تهران، ۱۳۴۶؛ص۸۲.

۲۲ـ برذعه ـ این نام در برخی نوشته‌ها، ازجمله آثار یاقوت حموی، ابن‌حوقل و برخی دیگر به‌صورت برذعه و دربعضی نوشته‌ها چون شرفنامه وغیره به‌صورت‌بردعه‌ودرآثار برخی‌شاعران و نویسندگان،ازجمله درخمسهٔ-نظامی وحدودالعالم به‌صورت‌بردع آمده است.مارکوارت،در کتاب‌ایرانشهر بردع را شکل عربی پرتو (پهلو) دانسته است. این شهر روزگاری مرکز اران بود. گویند شهرمذکور در روزگاران کهن هروم نام داشت. بلاذری می‌نویسد که این شهر به‌روزگار قباد اول شاهنشاه ساسانی ساخته شد. این شهراکنون نیز در میان مردم قفقاز به‌صورت «برده» تلفظ می‌شود. بعضی لغت‌نامه‌ها، نام بردع‌را از «برده دان» دانسته و نوشته‌اند که این‌شهر جایگاه بردگان بود.

۲۳ـ شهرجنزه که تازیان نوشته‌اند، معرب گنجگ و گنجه است. نام گنجگ درایران بسیار بوده است. ازجمله روستایی دراطراف مشهد و نیز رودبار-گیلان بدین نام است. برخی ازمحققان نام غزنه در افغانستان را همان گنجه دانسته‌اند. در اران وآذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است. یکی سرزمین مقدسی‌است که محل آتشکدهٔ آذرگشسپ بودو دیگری شهری به‌همین نام در اران است. گنجه اکنون «کیروف‌آباد» نام دارد.

۲۴ـ این نام در نوشته‌های قدیمی شمکور آمده است. ولی اهل‌محل آن را «شامخور» می‌نامند. واکنون نیز به‌همین نام است.

۲۵ـ شروان‌نام شهری‌است در اران که گفته می‌شودبدستورخسروانوشیروان-

هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخرقان - (دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)، مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرند، برزند وغیره یاد می کند[۲۶].

ابن‌حوقل فرمانروایان اران‌را تابعان و خراج گزاران شاهان آذربایجان دانسته‌است. وی‌در کتاب‌خود چنین آورده است:

«این فرمانروایان هرساله‌خراج معینی بالوازم دیگر به‌پادشاهان آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه‌خود فرمان می‌برد وخراج‌خود درابی‌قطع وامتناع می‌پرداخت وابن‌ابی‌ساج گاه چیزی اندك نیز به‌عنوان هدیه می‌پذیرفت. لیکن چون این‌مملکت‌به‌تصرف‌مرزبان‌بن‌محمدمسافرمعروف‌به‌سلار(سالار) درآمد، دیوانها و قوانینی برقرارکرد ومنافع وبقایارا به‌خوبی ضبط نمود»[۲۷].

دانشمند و جهانگرد بنام ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که درنیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری نگاشته، کشور ایران را به‌هشت‌اقلیم بخش کرده‌است وآذربایجان را از اران

→ بنا شده‌است. بعدها سرزمین وسیعتری بدین نام نامیده شد وفرمانروایان آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این‌ناحیه را شیروان می‌نامند. گویا شروان درستتر است. درنزدیکی اصفهان نیز ناحیه‌ای به‌همین نام هست. درقوچان نیز ناحیه‌ای بنام شیروان وجود دارد.

۲۶ـ ابن‌حوقل،صورة‌الارض، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، انتشارات بنیادفرهنگ‌ـ ایران، تهران، ۱۳۴۵،ص۸۱ـ۱۰۰.

۲۷ـ همانجا، ص ۹۵.

جدا آورده است . این دانشمند آذربایگان واران وارمنستان‌را جدا دانسته و درپیرامون‌اران چنین نوشته است :

«اران سرزمینی‌است‌جزیره مانند میانهٔ دریای‌خزر و رود ارس. نهرالملك (رود کر) از طول‌آن را قطع می کند. مرکز آن بردعه است و شهرهای آن عبارتند از : تفلیس ، قلعه ، خنان ، شمکور، (شامخور)، جنزه (گنجه)،برديج، شماخی، شیروان، باکویه (باکو) ، شابران ، دربند ، قبله ، شکی و ملاز گرد - (بلاش کرت) »[۲۸].

اصطخری که از جهانگسردان سده‌های سوم وچهارم هجری بود و به سال ۳۴۶ هجری درگذشت ، به هنگام یادکسردن از آذربایجان و اران ، آنهارا جداگانه نام‌می‌برد ودر کتاب‌خود بخشی‌دارد زیرعنوان «صورت ارمینیه و اران واذربیجان» . اونیز همانند مقدسی، ابن‌حوقل وابن‌فقیه ، اران را از آذربایجان جدامی‌داند و شهرهای اران را چنین می‌نامد: «بیلقان، ورثان، برديج(برزنج)، شماخی ، شیروان، آبخازه، شابران ، قبله ، شکی، گنجه ، شمکور »[۲۹].

وی‌در همین کتاب بردع را دارالملك اران و اردبیل رامرکز آذربایجان دانسته است[۳۰]. هم او جانب غربی دریای خزر را اران

۲۸ـ شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن‌ابوبکرالبناءالشامی‌المقدسی‌المعروف‌ـ بالبشاری، احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶،ص۲۵۹.

۲۹ـ ابواسحق‌ابراهیم‌اصطخری ، مسالك‌وممالك . ترجمهٔ‌فارسی (المسالك والممالك) ازقرن ۵ـ۶هجری،بکوشش ایرج‌افشار، بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب، تهران،۱۳۴۷،ص۱۵۸.

۳۰ـ همانجا.



نقشهٔ آذربایجان ، اران ، ارمنستان . نقل از کتاب مسالک و ممالک
تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری ، باهتمام ایرج افشار ،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۴۷ ، روبروی صفحهٔ ۱۵۴

نامیده است[۳۱].

یاقوت حموی که به‌سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته در کتاب «معجم‌البلدان» پیرامون اران چنین نوشته است:

«اران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است واین همان‌است که مردم‌آن‌را گنجه گویند وبردعه و شمکور وبیلقان.

میان آذربایجان واران رودی است که‌آن را ارس گویند. آنچه در شمال ومغرب این‌رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است»[۳۲].

از این نوشته به‌صراحت می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران درشمال رودارس نهاده شده‌است و بدین‌روال معلوم می‌شود که سرزمین اران نام‌آذربایجان نداشته است.

ابوالفداء که‌به‌سال **۷۳۲** هجری در گذشته، در کتاب «تقویم‌البلدان» به‌روشنی تمام می‌نویسد: «اران ... اقلیمی‌است مشهور که هم‌مرز آذربایجان است»[۳۳].

وی درپیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می‌نگارد:

«ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ‌اند جدا ازهم

۳۱ــ ابواسحق ابراهیم اصطخری، مسالك‌وممالك، ترجمهٔ فارسی (المسالك والممالك) ازقرن ۵ــ۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۷۶.

۳۲ــ یاقوت حموی، معجم‌البلدان، جلداول، لایپزیك، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳.

۳۳ــ عمادالدین اسمعیل بن محمدبن عمر، المعروف به ابوالفداء، تقویم‌البلدان، ص ۳۸۶.

که اهل فن آنهارا دریك نقشه نشان می‌دهند»[۲۴].

حمدالله مستوفی که درسدهٔ هشتم هجری می‌زیسته درباب سوم کتاب «نزهة‌القلوب» بلاد آذربایجان را چنین نام می‌برد:

«تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، اناز، ارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، در آورد، قلعهٔ کهران، کلیبر، گیلان فصلون، مردان‌قم، نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو (سرآب)، میانج (میانه)، گرمرود، مراغه، دهخوارقان (دهخوارگان ویا ده‌خورگان)، نیلان، مرند، دزمار، زنجان (زنگان)، زنوز، آزاد وماکویه (ماکو)»[۲۵].

چنان که ملاحظه می‌شود همهٔ این شهرها در جنوب رود ارس نهاده شده و خود نمودار روشنی است براین که ارس فاصله و مرز میان دوسرزمین آذربایجان واران‌بوده است. هم‌او هنگام بحث درپیرامون سرزمین‌اران، میان دورودارس و کُررا اران‌خواند و آن‌سوی‌رود کُر را شیروان نامید[۲۶].

همهٔ این نوشته‌ها که ازدانشمندان و جهانگردان بنام ارائه شده است، مؤید آن‌است که اران سرزمینی جدا از آذربایجان‌بود و در

۲۴ــ عمادالدین اسمعیل بن‌محمدبن‌عمر، المعروف بدابوالفداء، تقویم‌البلدان، ص ۳۸۶.

۲۵ــ حمدالله‌مستوفی، نزهة‌القلوب، بداهتمام دکترمحمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶، ص۸۵ و ۱۰۲.

۲۶ــ همانجا، ص۹۱ــ۹۲.

گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده‌نشد.

تاسدهٔ هفتم‌وهشتم هجری، نام‌اران درنوشته‌ها بسیار آمده‌است. ولی‌ازآن‌پس رفته‌رفته کمتراز اران‌سخن‌رفته‌است.

درشرح لشگرکشیهای امیرتیمور و تاریخ فرمانروایی امیران آق‌قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن‌رفته است و تنها هنگامی که از قراباغ یاد شده است، آن را «قراباغ اران» نامیده‌اند[۳۷].

اسکندربیگ منشی که در روزگار صفویان می‌زیست، دوسه‌بار ازاران نام‌برده است. وی‌اران و شیروان رااز آذربایجان جدا دانسته است. اسکندربیگ درکتاب عالم‌آرای عباسی‌از «قصبات آذربایجان وشیروان واران گرجستان» یاد کرده‌است[۳۸].

درکتاب برهان قاطع که به‌سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده‌است، درزیرعنوان ارس‌چنین آمده است:

«ارس - بفتح اول وثانی‌وسکون سین بی‌نقطه نام رودخانه‌ای است‌مشهور که‌از کنارتفلیس‌ومابین آذربایجان‌واران‌می‌گذرد»[۳۹].

شاید مسیر ارس ازنظر جغرافیایی اندکی نادرست و آشفته باشد. ولی قدر مسلم آن است که نگارندهٔ کتاب، این‌رود را همانند دیگر مؤلفان گذشته، حدفاصل و مرزمیان آذربایجان و اران دانسته است‌و تنها سرزمین واقع درکرانهٔ‌جنوبی‌رودارس‌راآذربایجان نامیده‌است.

---

۳۷ - ر.ش. به‌مطلع السعدین‌سمرقندی.

۳۸ - ر.ش. به‌تاریخ‌عالم آرای عباسی، نوشته اسکندربیك منشی،ص۱-۱۶.

۳۹- محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی متخلص به‌برهان. برهان قاطع. به‌اهتمام شادروان دکتر محمد معین. جلداول، چاپ‌دوم، تهران،۱۳۴۲،ص۴۱.

همهٔ این‌مآخذ و بسیاری اسناد و مدارك دیگر دلیلی‌است روشن براین که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایگـان جدا بوده و در گذشته‌هرگز نام‌آذربایجان براران گفته‌نشده‌است .

مدارکی ازجغرافی‌نگاران و مورّخان باستان و عهداسلامی در پیرامون جایگاه جغرافیایی‌آذربایجان ازنظر خوانندگان گذشت. حال می‌کوشیم اسنادومدارکی ازدانشمندان روسی و محققان شوروی در این‌زمینه ارائه کنیم .

یانوفسکی مورّخ روسی که درسدهٔ نوزدهم میلادی می‌زیست، درکتاب خود زیرعنوان «پیرامـون آلبانیای قفقاز درروزگـار باستان» که اواخر نیمهٔ نخست‌سدهٔ نوزدهم انتشار یافت ، بـاتکیه به‌نوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران باستان چنین نوشت:

«آلبانیای‌باستان دردشت‌آلازان وشکی‌وشیروان‌قرارداشت»[۴۰].

وی با تکیه به‌نوشتـهٔ بطلمیوس ، رود شمـالی آلبانیـا را ، همان رود سومقائیت درشبه‌جزیرهٔ آبشوران خوانده است[۴۱].

یانوفسکی ضمن‌بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز بـا تکیه به‌نوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران‌باستان می‌نویسد: «رودخانه‌های آلبانیای قفقاز بنابرنوشته‌های باستان به‌رود کُر می‌ریختند، نه‌به‌دریای خزر »[۴۲].

40_ Ianovskii A . O derevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. narodnogo prosveshchenija za 1846g. SPb . ch.2 str. 97-136,161-203.

۴۱ـ همانجا.

۴۲ـ همانجا.

یکی دیگر از مورّخان گذشتهٔ روسی بنام شوپن ، با تکیه به نویسندگان ومورّخان باستان ، بویژه مورّخان ارمنی ، معتقد بود که سرزمین آلبانیای قفقاز درسمت راست وچپ رود کُر و کرانهٔ دریای خزرقرار گرفته است .

دورن ، دانشمند ومحقق برجستهٔ روسی، ضمن اظهار نظر در پیرامون آلبانیای‌قفقاز چنین آورده‌است :

«آلبانیامحدود بوده‌است به‌سرزمین سرمتها (کوههای کراون) ، ایبری (گرجستان) ، رود آلازان ، ارمنستان، ملتقای رود کُر به‌ارس ودریای‌خزر که شامل شکی ، شیروان وجنوب داغستان تا دربند می‌شود»[۴۳].

ا . علی یف دانشمند قفقازی ، ضمن اظهار نظر پیرامون نوشتهٔ دورن چنین خاطرنشان کرد که « دورن بطور کلی سرزمین آلبانهارا به‌درستی یاد کرده‌است»[۴۴].

برخوداریان مورّخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان « تاریخ-آغوان» که به‌سال ۱۹۰۲ درتفلیس به‌چاپ‌رسید ، درپیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشت :

«آلبانیای‌قفقازدرشرق به سواحل بحرخزر و رود ارس محدود شده‌بود ، درشمال به‌دربند منتهی‌می گردید، درغرب آلازانی ،

---

43 _ Dorn B., Kaspii (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., 1875.

44 _ « Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii », reol. Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Az SSR, Baku, 1962, str. 21.

خوناراکرت(Khunarakert) و به‌رود دزوراگت(Dzoraget) و در جنوب به کوههای ارتساخ (Artsakh) و رود گرگرتاملتقای آن به‌رود ارس منتهی می‌شد»[۴۵].

بنابه‌عقیدهٔ برخوداریان، در روزگار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان، کُر سرحد جنوبی آلبانیا بود. ولی در سدهٔ پنجم میلادی آلبانیا، نواحی اوتیگ (Utig) و ارتساخ را ضمیمه خاک خود کرد[۴۶].

مارکوارت بااتکاء به‌نوشته‌های تئوفانس میلتی دربارهٔ مرزهای ایران، چنین نوشته‌است:

«اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala)، شکی ومغان‌بود ومیان رود کُر و ارس قرار داشت. شهربزرگ این سرزمین پرتوه است»[۴۷].

بنا به‌نوشتهٔ بارتولد دانشمند شهیرروسی، اران همان آلبانیا است که‌از دربند تاتفلیس امتداد داشت ومرزهای‌جنوب وجنوب غربی‌آن به‌ارس منتهی‌می‌شد. وی دراین باره‌چنین آورده است:

«آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها به‌هنگامی که‌اران‌نامیده شد به‌سرزمینی گفته‌می‌شد که‌از ناحیه‌دربند درشمال‌شرق‌تاشهر تفلیس در غرب وتا رود ارس درجنوب و جنوب غرب امتداد داشت. بعدهامؤلفان متأخر، سرزمینی‌را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در معجم‌البلدان فاصلهٔ

45– Barkhudarian M.. Istorii agvan, Tbilisi. 19.2.

۴۶ ـ همانجا.

47– Marquart J.. Eransahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. Berlin 1901.

دورود کر و ارس را اران نامیده‌است»[۴۸].

وی در پیرامون تختگاه اران می‌نویسد : «شهر پرتوه که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت درسدهٔ ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت »[۴۹].

کریمسکی درپیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشته‌است:

«سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کر وایبری-(گرجستان) تادریای خزر امتداد داشت. دردوسوی‌رود آلبانها می‌زیستند. بعدها آلبانیایا (آغوانیا) ارّان نام‌یافت.این‌سرزمین ازدربندتا گرجستان ودوسوی رود کر امتدادداشت.بعدهااران تنهااز کرانهٔ‌راست‌رود کرامتدادیافت وشامل‌سرزمینی میان‌رود کر وارس گردید»[۵۰].

کریمسکی قبله‌را یکی‌از قدیمترین شهرهای‌آلبانیا می‌شمارد[۵۱].

استادبارتولد درمورد مرزاران وآذربایجان چنین‌نوشت:

«**رودارس** که‌اکنون‌آذربایجان‌ایران رااز قفقاز جدا می کند، در روزگاران کهن مرز **قومی و نژادی قاطعی بود میان** سرزمین **ایرانی** ماد و سرزمین **آلبانیا** که بنا به‌نوشتهٔ

48– Bartold V. V , Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1965, str. 334

۴۹ – همانجا.

50– Krimskii A. E , Stranitsy iz istorii Severnogo ili Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassicheskaia Albaniia), Sb. St. V chast E. F. Oldenburga, Moskva, 1934, str. 289.

۵۱ – همانجا ، ص ۳۰۵.

ن. یا مار¯ اقوام آن یافثی بوده‌اند»[۵۲].

وی در ادامهٔ سخن نوشت: «**تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا، حتی در دورهٔ اسلام نیزبرطرف نشد**»[۵۳].

از نوشتهٔ استادبارتولد به سهولت می‌توان دریافت که سرزمین آلبانیای قفقاز نه‌تنها از ماد خُرد (آذربایگان) جدا بوده است، بلکه اقوام‌این‌دو سرزمین ازیك‌تیره نبوده‌اند. مردم‌آذربایگان ازقوم‌ایرانی-ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیدهٔ آکادمیسین‌مار¯ از اقوام یافثی بوده‌اند. مادر آینده‌خواهیم‌دید که زبان ومذهب مردم‌این دوسرزمین نیزیکی نبوده است.

یرمیان، درمقالهٔ خود زیرعنوان «موسی کاگان‌کاتوئیسکی» که نام دگرگونی یافته «موسی کاگان کاتواتسی» است، ازسفروراز ـ تیرداد شاهزاده پارتی آلبانیا و رفتن‌وی به‌دربار آلپ ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن‌رانده می‌نویسد که «اواین‌مسافت را ازپرتوه (بردعه) تامخاچ قلعهٔ‌کنونی طی کرده است»[۵۴].

این نکته مؤید نظر کریمسکی و بارتولد بوده‌است که پرتوه را یکی‌از قدیمترین‌شهرها وتختگاه آلبانیای‌قفقاز دانسته‌اند.

یامپولسکی محقق دیگرشوروی به‌صراحت درمقالهٔ خودنوشت

52– Bartold V. V, Sochineniia, Tom II, chast 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۵۳– همانجا؛ ص ۷۷۷.

54– Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkaziia (Po Tabula Peutingeriana), VDI, 1939, No 1, str. 79, 97.

که« آلبانیا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی‌میان سرزمینهای مذکور، دورودخانهٔ کر وارس‌بود»[55].

گرچه یامپولسکی مقالهٔ خودرا دربحبوحهٔ تبلیغ پیرامون‌الحاق آذربایجان به‌قفقاز نوشت وبه‌خلاف بارتولد درخدمت این‌تبلیغ قرار گرفت ، بااین‌همه ناگزیزاز ذکر برخی حقایق شد و رودارس‌را مرز میان‌دوسرزمین آذربایجان واران دانست .

همهٔاین مآخذ و بسیاری اسنادومدارك دیگر، دلیلی‌است روشن براین که سرزمین آلبانیای قفقاز و بدیگرسخن اران و شیروان‌همواره ازآذربایگان‌جدا بوده ودر گذشته هیچ گاه نام‌آذربایجان براران گفته نشده‌است .

هرگاه اسناد ومدارك وزارت امورخارجهٔ ایران و روسیهٔتزاری و کتابهایی راکـه تاسال ۱۹۱۸ میلادی درروسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم ، به‌روشنی می‌بینیم کـه سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته‌اند و گاه به‌همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز نامیده می‌شده‌اند.

برای روشن‌شدن مطلب به‌سندی کـه پیش‌از دگرگونی اکتبر سال ۱۹۱۷ درروسیه بـه‌چاپ رسیده‌است‌اشاره می کنیم . این سند از مدارك دوران امپراتوری روسیه است کـه نگارنده ازآن بهره جسته است . درضمن عین‌سند و متن‌روسی آن ازنظر خوانندگان می گذرد

---

55 _ Iampolskii Z. I., K voprosu ob odnoimennost drevneishego naseleniia Atropateny i Albanii, « Tr. Instituta istorii i filosofii ». 1954 Tom 4. str. 100, 108.

تاجای شك‌وشبهه‌ای باقی نماند.

دردایرةالمعارف روسی کـه چاپ و انتشار آن ازسال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن‌پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیگ آلمان به‌چاپ رسید ، زیرعنوان « آلبانیا » چنین آمده است:

« آلبانیا نام باستانی سرزمینی‌است درشرق و جنوب قفقاز میان دریای‌سیاه(Pontus Euxinus) ودریای‌خزر، درشمال‌ارمنستان که‌رود «کیروس»(کر) مرزآن‌بود.ساکنان‌این‌سرزمین‌همان مردم شیروان کنونی وجنوب داغستان هستند»[۵۶].

در دایرةالمعارف مذکور چنین آمده است که « آلبانها تابع دولت روم بودند»[۵۷].

درجلد سیزدهم دایرةالمعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقار باوضوح تمام ارائه شده‌است که آن راز ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجهٔ عرض‌شمالی‌دانسته‌است.درصفحات‌این‌دایرةالمعارف‌روسی‌به‌صراحت نوشته است کـه «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به‌رود ارس منتهی می گردد»[۵۸].

درهمین جلداسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز کـه

56_ «Entsiklopedicheskii slovar». pod redaktsiei Professor I. E Andreevskago. Tom 1. SPb., 1890. str 359.

۵۷ ـ همانجا.

58_ «Entsiklopedicheskii slovar», Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron, SPb. 1894 str. 818-819.

به‌دوازده استان بخش گردیده‌بود، ذکر شده‌است. استانهای مذکور عبارتند از:

«استاوروپول، ترسك، کوبان، ناحیهٔ دریای سیاه، کوتائیسی، تفلیس، ایروان، باکو، الیزابتوپول (گنجه)، داغستان، کارسك، زاکاتالا»[59].

دربخش مذکور هیچ نامی از «آذربایجان» عنوان نشد داست. در ضمن ازوجود مردمی بنام «آذربایجانی» دراین سرزمین سخنی به‌میان نیامده است. بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز «تاتار» نامیده شده‌اند. ضمناً دردایرةالمعارف مذکور نامی ازاران برده‌نشده است. ولی‌نام‌شیروان رادرصفحات آن می‌بینیم.

هرگاه درشمال رود ارس سرزمینی به نام «آذربایجان» وجود می‌داشت، بی گمان در مجلدات دایرةالمعارف نامبرده ذکری از آن به‌میان می‌آمد. ولی کمترین اشاره‌ای به‌وجود سرزمینی زیر عنوان «آذربایجان» درشمال رودارس نشده‌است.

درجلد نخست همان دایرةالمعارف زیر نام «آذربایجان» چنین آمده است:

«آذربایجان یاادربیجان (سرزمین آذر ـ آتش، به زبان پهلوی اتورپاتکان، به‌زبان‌ارمنی‌ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند وصنعتی ایران‌است. آذربایجان از جنوب‌محدودداست‌به کردستان ایران (استان‌اردیال) وعراق‌عجم (ماد)، ازغرب‌به کردستان ترکیه

59_ «Entsiklopedicheskii slovar». Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron. SPb.. 1894. str 819.

ЭНЦИКЛОПЕДИЧЕСКІЙ СЛОВАРЬ,

И. Е. АНДРЕЕВСКАГО.

ТОМЪ I.

А—Алтай.

С.-ПЕТЕРБУРГЪ

نقل از فرهنگ دائرة‌المعارف بزرگ روسی، جلد اول، سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۰، ص ۳۵۹-۸۱۸و۸۱۹

ЭНЦИКЛОПЕДИЧЕСКІЙ СЛОВАРЬ.

ТОМЪ XIII.

Имидоэфиры—Историческая школа.

ИЗДАТЕЛИ: Ф. А. Брокгаузъ (Лейпцигъ). И. А. Ефронъ (С.-Петербургъ).

С.-ПЕТЕРБУРГЪ.



212—213

Азербейджанъ, ...

نقل از فرهنگ دائرةالمعارف بزرگ روسی، جلد سیزدهم.
سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۴، ص ۲۱۲-۲۱۳

و ارمنستان‌ترکیه[۶۰]، از شمال به‌ارمنستان روس‌وجنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به‌استان گیلان در کرانهٔ دریای خزر ... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است ... درسدهٔ هفدهم میلادی صدمات فراوانی ازسوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به‌عنوان استان مرزی وجایگاه ولیعهد ایران (چون عباس‌میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است»[۶۱].

از مطلب ارائه شده چند نکته درخورتوجه‌است:

۱ ــ نکتهٔ نخست مربوط به‌طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذبایجان جدا است. هرگاه به دایرةالمعارف جدید شوروی به‌نقشه سرزمینی که به‌خطا نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده‌اند مراجعه شود، معلوم می گردد که جنوب این‌سرزمین درهمان‌حد ۳۸/۵ درجهٔ‌عرض شمالی است که باعرض جغرافیایی ارائه‌شده‌ازسوی دایرةالمعارف امپراتوری روسیه یکی است[۶۲]. بااین تفاوت که در دوران روسیهٔ تزاری سرزمین

۶۰ــ بخشی از ارمنستان درسرزمین ترکیه قرارداشت که ازآن جمله بودند شهرهای‌قارص واردهان. ولی‌پس‌ازقتل‌عام ارامنه درسال۱۹۱۵، این‌نواحی ازسکنه بومی خالی‌شد و بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای‌وطن کردند. از این‌رو در دایرةالمعارف مذکور عنوان «ارمنستان ترکیه ــ عثمانی» آمده است.

61_ «Entsiklopedicheskii slovar». Pod redaktsiei professora I. E. Andreevskago. Tom 1. SPb. 1890. str. 212-213.

62_ «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Glav. redaktor→

شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشت.

۲ ـ در دایرةالمعارف منتشرشده در دوران امپراتوری روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است . بلکه تنها از یك «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است .

۳ ـ بنابه نوشتهٔ دایرةالمعارف منتشره در دوران امپراتوری روسیه ، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد و این خود نمودار آن است که آن سو و بدیگرسخن شمال رود ارس آذربایجان نبوده است .

۴ ـ نکتهٔ چهارم که مبتنی بر ارقام و از همه دقیقتر و روشنتر است، مساحت آذربایجان است . در دایرةالمعارف روسیهٔ تزاری مساحت سرزمین آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع آمده است . به‌ببینیم این رقم تاچه‌پایه مارا بهٔحقیقت نزدیك می کند .

برای روشن شدن مطلب نخست از دایرةالمعارف جغرافیایی شوروی که به‌سال ۱۹۶۰ چاپ آن درشهر مسکو پایتخت اتحادشوروی آغازشد ، نقل‌قول می کنیم . درجلد نخست دایرةالمعارف جغرافیایی نامبرده، مساحت سرزمینی که اکنون «آذربایجان شوروی» و گـاه «آذربایجان شمالی» نامیده می‌شود ۸۶۶۰۰ کیلومترمربع آمده‌است[۶۳].

-A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia». 1970. Tom 1, str. 248.

63– « Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia ». Glav. redaktor A. A Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia . Moskva, 1960, str 38.

درهمان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش ازصدهزار کیلومتر مربع نوشته شده‌است[۶۴].

هرگاه شمال رود ارس « آذربایجان » نام می‌داشت ، آنگاه در دایرةالمعارف روسیهٔ تزاری کـه اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی انتشار یافت، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰هزار کیلومتر مربع می‌بود . سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که‌ازسوی دولت روسیهٔ تزاری و مراجع‌علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود ، بامساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد ؟ آیااین خودنشانهٔ آن‌نیست که بعدها (چنانـ کـه خواهد آمد) دیگران‌نام «آذربایجان»را به‌غارت بردند وبرسرزمین دیگری درشمال رود ارس نهادند؟

64— « Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia ». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia . Moskva, 1960, str. 38.

بخش چهارم



نظر پان تورکیستها درپیرامون ترکان

از آغاز سدهٔ بیستم درسرزمین عثمانی – ترکیه – اندیشهٔ«پان-تورکیسم» قوت گرفت. نخست گروهی از ترکان کوشیدند «پان-اسلامیسم» را به‌خدمت «پان تورکیسم» درآورند وحاکمیت ترکان‌را برسراسر کشورهای اسلامی خاورمیانه ونزدیك مستقر گردانند. اینان ازیك سو دربارهٔ اتحاد اسلام داد سخن می‌دادند وازسوی دیگر«پان-تورکیسم» و اجزاء آن، ازجمله «پان‌تورانیسم» را تبلیغ می کردند.

برای روشن شدن مقاصد «پان‌تورکیستها» جا دارد بخشی از تصویبنامهٔ کمیتهٔ مرکزی‌حزب«اتحاد وترقی» که‌نموداری‌از بکار گرفتن «پان‌اسلامیسم» وقرار دادن‌آن در خدمت پان تورکیسم است، از نظر خوانندگان بگذرد.

درتصویبنامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» مورّخ سال

۱۹۱۱ میلادی ازتبدیل امپراتوری عثمانی به‌امپراتوری اسلامی سخن رفته و حق تأسیس سازمانهای ملی از سوی دیگر ملتهای مسلمان منع شده است. کمیتهٔ مرکزی حزب مذکور مدعی رواج زبان ترکی در سراسر «امپراتوری اسلامی» شد و آن‌را شرط لازم‌برای تثبیت‌حاکمیت ترکان‌واستحالهٔ دیگرملتهادانست. تنهانکته‌ای که‌دراین‌تصویبنامه اندکی مبهم می‌نماید، واژهٔ «مسلمین» است. هرگاه واژهٔ«مسلمین» را برداریم وبجای‌آن واژهٔ «ترکان» را بگذاریم،مسئله‌تمام‌و کمال‌روشن می گردد. درتصویبنامهٔ مذکور چنین آمده است.

« امپراتوری (مقصود امپراتوری عثمانی است ـ م) باید به‌ـ امپراتوری اسلامی بدل شود و به‌هیچ ملت دیگری نباید حق تأسیس‌سازمان ملی ویژهٔ آن ملت داده شود . . . **رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین و استحالهٔ دیگر ملتها است»**[1] .

بی‌اختیار دوپرسش مطرح می‌شود :

۱ـ چرا رواج زبان‌ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین است؟

۲ـ دیگرملتها درچه قوم ویا ملتی باید مستحیل گردند؟

در مورد نخست اگر مقصود تثبیت حاکمیت مسلمین باشد ، آنگاه

1_ «L'Aasie francaise», 1917, No. 171. P. 174 , D. Evgenev, Voprosy etnogeneza Turok v turetskoi istoricheskoi literature. « Etnicheskie protsessy v stranakh Perednei Azii » , Moskva, 1963, str. 71.

چه ضرورتی به زبان ترکــی است . حال آن که اکثر مسلمین منطقه به‌زبان عربی سخن می گویند. بدین‌سبب است که نگارنده اعتقاددارد هر گاه واژهٔ «ترکان»را بجای «مسلمین» قرار دهیم، جمله بدین‌صورت در می‌آید : «رواج زبان تـرکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت ترکان است».

واما درمورد دوم همواره‌استحالهٔ ملی شامل‌مستحیل شدن ملت ویا مللی درملت دیگر است. چنان که اشاره شد، هر گاه واژهٔ «ترکان» را بجای «مسلمین» بگذاریم و اندیشهٔ «رواج زبان تـرکی» را نیز از نظر دورنداریم ، مسئله روشن مـی‌شود و معلـوم می گردد که هدف، استحالهٔ دیگر ملتها در «ملت ترك» بوده است.

چنان که ملاحظه می‌شود در کشور «ترکان عثمانی» ایدئولوژی «پان‌اسلامیسم»به‌عنوان وسیله‌ای‌درخدمت «پان‌تورکیسم» قرار گرفت. ولی در دوران ضعف امپراتوری مذکـور، ایدئولوژی پان‌اسلامیسم، اندك اندك از پان‌تورکیسم جدا شد .

ترکان جوان وبازماندگان کمالیست آنان که پیرو مصطفی کمال معروف به «آتاتورك ـ پدرترکان» بودند، چون اتحاد اسلام را موافق مقصود نیافتند ، راه « اتحاد ترکان سراسر جهان » را در پیش گرفتند ودراین رهگذرضمن تلاشهای سیاسی به کوششهای «علمی وپژوهشی» درمسیر یکی شمردن تاریخ‌و گذشتهٔ اقوام وملل ترکی‌زبان پرداختند. در این زمینه چند دگرگونی وتحریف در مسایل تاریخی عنوان شد که عبارتند از:

۱ـ ترکی زبانان ساکن‌سرزمینهای آسیا و اروپا، گویا ازجای

دیگری به‌این نواحی کوچ نکردند، بلکه خود گویا ازساکنان اصلی این سرزمینها بودند .

۲ـ برای اثبات این اندیشهٔ نادرست ، چاره‌ای نبود جز آن که اقوام باستانی سرزمینهای مذکوربه‌عنوان اجداد ونیاگان ترکان وانمود شوند .

۳ـ برای این منظور لازم آمد ماهیت قومی و زبان اقوام کهن شرق، بویژه آسیای مقدم‌موردانکار قرار گیردوباصطلاح‌در آنها «تجدید نظر» شود.

هرگاه نوشتهٔ ضیاء گوك آلپ را که یکی از نظریه‌پردازان مشهور پان‌تورکیسم است اندکی مورد توجه قرار دهیم، پس آنگاه مسیر حرکت پان‌تورکیستهای کوچك وبزرگ وهدفشان روشن‌خواهدشد. وی در کتاب خود زیرعنوان «مبانی ترك شناسی» چنین نوشت :

«برخی‌ازدانشمندان می کوشندتابه‌صورتی‌تصنعی‌ترکان، ازجمله ترکان‌آسیای میانه، کرانهٔ رود ولگا، سیبری‌وآسیای صغیررا از یکدیگرجداجلوه دهند وآنان را ازملتهاواقوام‌جداگانه به‌شمار آورنـد . **هدف ما آن‌است‌که صدمیلیون‌ترك را در ملتی واحدمتحدگردانیم**»[۲].

نظریه‌پردازان و تاریخ‌نگاران دیگر چون گون آلتای نیز ترکان را قدیمترین و کهن‌ترین اقوام شرق دانسته‌اند و براین عقیده‌اند که ترکان حدود پنجهزارسال پیش‌از میلاد ، ازآسیای میانه به‌سرزمینهای کنونی خویش نقل مکان کردند.

2 – Ziya Gokalp. Turkculugun esaslari, Istanbul, 1952 , s.28.

در دومین کنگرهٔ تاریخ ترکیه که ازسوی جامعهٔ مورّخان آن کشور برگزار شد، اکثر سخنرانان اعلام داشتند که «ترکان نخستین-مشعلداران فرهنگ جهانی بودند»[۳].

مورّخان ترك در اثبات این مقصود چند نکته عنوان کردند که تاکنون هرگز از دیدگاه تاریخ به‌ثبوت نرسیده و تأیید نشده است.

نخست آن که سرزمین آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیده‌اند.

دو دیگر آن که ترکان‌را با«توران» و«تورانیان» یکی‌شمرده‌اند.

سه دیگر آن که اقوام بسیار کهن آسیای مقدم ازجمله ایلامیان، شومریان، هوریان، کوتیان، کاسیان، میتانیان، هیتیان، اورارتیان، سوبارها وسرانجام مادها را از اقوام ترك دانسته‌اند.

نگارنده می کوشد تاآنجا که میسرباشدبه‌اختصار نکات‌مذکور را که‌ازسوی مورّخان ترك به‌ابهام‌وتاریکی کشانیده شده است، روشن گرداند.

۱ـ آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

همهٔ مورّخان جهان جز گروهی از مورّخان پان‌تورکیست در یك نکته اتفاق‌نظر دارند و آن ترك نبودن ساکنان واقوام باستانی آسیای میانه‌است. استادبارتولد، دانشمندترك‌شناس برجستهٔ شوروی، باختریان، سکائیان، خوارزمیان، پارتیان و سُغدیان را ساکنان‌باستانی آسیای میانه

3– Ikinci Turk Tarih Kongresi, Istanbul, 1943, s. XXXII.

دانسته است[۴]. وی اقـوام مذکور را از نـژاد آریـایی نامیده و برآن است که پیش از حملهٔ اسکندر مقدونی، نخست حـاکمیت در دست خوارزمیان بود وپس از خوارزمیان ، باختریان فرمانروا شدند[۵]. استاد بارتولد، آیین مزدیسنارا زائیدهٔ محیط ومردم خوارزم دانسته است[۶].

به‌بینیم اسناد و مدارك بجا مانده از عهد باستان تا چه پایه مؤید این نظر است .

در اوستا به‌تکرار از«ایران‌ویج» یا«ایران ویجه» که نام سرزمین آریائیان است، سخن رفته است. شادروان استاد پورداود معتقد است که «ایران ویجه» یا«ایرین‌ویجه»به‌سراسر ایران‌زمین بزرگ گفته نمی‌شد، بلکه اسم قطعه‌خاکی است که نخست ایرانیان به‌آنجا باراقامت افکندند و ازآنجا متدرجاً پیشتر رفته سراسر ایران‌زمین را فـرا گرفتند و بعدها همهٔ ممالکی که درتصرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است»[۷].

درمورد ایـن محل اختلاف نظرهایی وجـود دارد. بـرخی از پژوهندگان بـا استناد به‌نوشته‌های فصل ۲۹ فقـرهٔ ۱۲ کتاب پهلـوی بندهشن«ایران‌ویج رادرطرف آذربایجان» دانسته‌اند. بعضی نیزبه‌سبب نزدیکی نام متأخر آلبانیای قفقاز که از سوی جغرافی‌نگاران ایرانی و

---

4 Bartold V. V., Sochineniia, Tom 2, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 'oskva, 1963, str. 109

۵ـ همانجا ، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۰.

۶ـ همانجا ، ص ۱۱۰.

۷ـ «یسنا»، (جلداول) جزوی از نامهٔ مینوی اوستا، گزارش استادپورداود. زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۸.

عرب «اران» ضبط شده‌است بانام‌ایران، چنین پنداشته‌اند که‌ایران ویج آنجا بوده است. حال آن که استرابون ضمن بحث پیرامون رسوم و عادات‌اهالی آلبانیا = اران، غیرایرانی‌بودن‌آنان راثابت می کند[8].

گروهی از خاورشناسان چون کیپرت Kiepert ، گیگر Geiger، تیل Tiele ، یوستی Yusti ، آندرآس Andreas ، مارکوارت - Marquart ، بارتولد Bartold و دیگران، آسیای میانه، از جمله‌حدود خوارزم و دشتهای‌اطراف رود زرافشان (این رود در اوستا به‌صورت دایتی = دائیتیا آمده که همان رود ایرانویج‌است)[9]، سغد، مرو، بلخ، نسا = نیسایه یا مهردادکرت، هرات، کابل وهلمند (هیرمند) را سرزمین نخستین آریائیان یا ایران ویج دانسته‌اند[10].

درمهریشت که از کهنترین سرودها و نیایشهای دینی ایرانیان است، از سرزمینها و منزلگاههای آریائیان یاد شده است. درفقره‌های ۱۳ و ۱۴ مهریشت چنین آمده است:

« نخستین ایزد مینوی که پیش‌ازخورشید فناناپذیر تیزاسب در

۸ــ «یسنا» (جلداول) جزوی ازنامهٔ مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود ، زیرنظر دکتربهرام‌فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ‌سوم، تهران، ۲۵۳۶ص۳۹-۴۰.

۹ــ «یشتها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتربهرام‌فره‌وشی، انتشارات‌ دانشگاه‌تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۲۴۱، ۲۸۷،۲۸۳ و فرگرد ۲- وندیداد، فقره‌های ۲۰-۳۱.

۱۰ــ «یسنا»، جزوی از نامهٔ مینوی اوستا، جلد اول، گزارش استادپورداود، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۱-۴۲.

بالای کوه هرا[11] برآید نخستین کسی که‌بازینتهای زرین آراسته ازفراز (گوه) زیبا سر بدرآورد از آنجا(آن مهر) **بسیار توانا** **تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد**. آنجایی که‌شهریاران‌دلیر قوای‌بسیارمرتب سازند، آنجایی که کوههای بلند و چراگاهان بسیاربرای‌چارپایان... موجود است. آنجایی که دریاهای‌عمیق ووسیع واقع‌است. آنجایی که رودهای پهن‌قابل کشتی‌رانی[12] با خیل‌امواج خروشان به‌سنگ خارا و کوه خورده به‌سوی مرو، هرات، به‌سوی سغد(گو) وخوارزم شتابد.»[13].

در سه فقرد از فرگرد اول وندیداد از شانزده کشور یاد شده است. درسر این کشورها ایرانویج (ایرین‌وئجه) نخستین سرزمین آریائیان قرار گرفته است. پس از ذکر ایرین وئجه درفقرات بعداز ممالك‌شمال

۱۱ـ کوه هرا به‌صورت «هرائیتی» نیز آمده است. درترجمهٔ پهلوی‌این نام به صورت «هربرز» Harborz ذکر شده است که گویا همان البرز فارسی است. در اوستا، هراکوهی‌است که‌ازشرق به‌غرب کشیده شده‌است. چنین‌بنظر می‌رسد که این کوه درسرزمینهای شرقی واقع شده باشد. درفقرهٔ ۱۳ مهریشت چنین‌آمده است که مهرفرشتهٔ فروغ، نخستین‌ایزد مینوی‌است که پیش‌ازبرآمدن‌خورشید از کوه هرا به‌سراسر کشورهای آریایی می‌تابد. با تکیه‌بر این نکته، می‌توان کوه هرا راکوهی‌درمشرق دانست. زیرا ازآنجا است که‌ایزدمهر برسرزمینهای آریایی ــ مرو، هرات،سغدوخوارزم ــ می‌تابد.

۱۲ـ استادپورداود رودهای زرافشان، هریرود وجیحون یا آمودریا راازاین‌گونه‌رودها دانسته‌است. ر.ش. به «یشتها»، جلداول، چاپ‌سوم:ص۴۳۱.

۱۳ـ «یشتها»، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم. تهران، ۲۵۳۶: ص ۴۲۹-۴۳۱.

شرقی وشرقی ایران از سغد، مرو، بلخ ـ باختر ـ نیسایه (میان مرو-وبلخ)،هرات،کابل، مسیر رود هیلمند(هیرمند) وغیره‌سخن‌رفته‌است[۱۴].

استادپورداود، خـوا ایریزم یـا خوارزم را نخستین اقـامتگاه آریائیان دانسته است. بسیاری ازدانشمندان نیز براین عقیده‌اند. استاد مارکوارت هم برهمین عقیده‌بود.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به‌هنگام بحث‌پیرامون‌خوارزم، آورده‌است که مردم این سرزمین، ورود سیاوش پسر کیکاوس را مبداء تاریخ می‌دانستند که نهصدوهشتاد سال پیش از اسکندر بوده است[۱۵]. هرگاه این رقـم را به‌سال ۳۳۰ پیش‌از میلاد مسیح بیافـزائیم، تمدن خوارزم دست‌کم به‌۱۳۱۰ سال پیش‌از میلادمسیح می‌رسد. شایدتمدن خوارزم بمراتب دورتر از این روزگار باشد.

دیاکونوف،با اتکاء به‌نوشته‌های اوستا،نخستین‌سرزمین آریائیان را فاصلهٔ اورگنج و چارجو ومتعاقب آن‌مرو، هرات ، دشت هامون، تجن (هریرود)، سبزوار، قندهار ونیشابور دانسته است. وی سکونت آریائیان در این سرزمینها را حدود هزارهٔ سوم و هـزارهٔ دوم پیش‌از میلاد تخمین زده است[۱۶].

---

۱۴ ـ «یسنا» ، جزوی ازنامهٔ مینوی اوستا، گزارش‌استادپورداود، انتشارات‌دانشگاه تهران ، جلداول، چاپ‌سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۴۲-۴۳ .

۱۵ـ ابوریحان‌بیرونی،آثارالباقیه‌عن‌القرون‌الخالیه،به‌اهتمام‌زاخو،لایپزیك، ۱۹۲۳، ص۳۵ .

16– « Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury ». Editors. B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva, 1971, str. 125, 127.

از مندرجات بندهشن چنین برمی‌آید که ایران‌ویج در طرف آذربایجان است. دراین کتاب از رود «دارجه» به‌عنوان رودبزرگ و «رودباران» سخن رفته و زادگاه سپیتامان زرتشت را کنار این رود دانسته است. ولی محل این‌رود تاکنون به‌درستی شناخته نشده است.

بهرتقدیر، چه‌نخستین‌سرزمین آریائیان آسیای‌میانه‌وچه آذربایجان باشد، دست کم دریك نکته‌جای تردید نیست و آن اینکه درنوشته‌هایی چون یشتهاووندیداد که‌ازروزگاران بسیار کهن‌وبه‌یقین پیش‌ازپادشاهی مادها وهخامنشیان برجا مانده است، آسیای میانه به‌عنوان سرزمین آریائیان ذکر شده است.

هرگاه دراین مورد که آذربایگان زادگاه سپیتامان زرتشت ویا رگا (ری) دیار او بوده است، جای شبهه و تردید باشد، دست کم در یك نکته نمی‌توان تردید داشت و آن این که ویشتاسپ، حامی واشاعه دهندهٔ آیین زرتشت برباختر باستانی ـ باکتریا و هیرگان ـ که بخشی از سرزمین آسیای میانه است، فرمان می‌راند.

ای. م. دیاکونوف ضمن بحث پیرامون اوستا و ارتباط آن با زبانهای ایرانی چنین نوشته است:

«نمی‌توانیم‌داوری کنیم که زبان‌اوستا به کدام یك‌از گروههای زبانهای‌ایرانی‌مربوط می‌باشد. فقط یك نکته مسلم‌است که‌جای پیدایش آن آسیای‌میانه ومشرق‌ایران(افغانستان کنونی‌وخراسان) بوده‌است»[۱۷].

۱۷ـ دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب، تهران ۱۳۴۵: ص ۷۲.

در ضمن اشاره شد که ویشتاسپ (کی گشتاسپ) بر باختر و هیرگان فرمان می‌راند. وجوداین دومعلوم، ما را هدایت می کندبه‌این که دشتهای اطراف رود دائیتیا و بدیگر سخن سرزمین آریاویج معلوم و مشخص شود. در فقره‌های ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ آبان یشت چنین آمده است:

«از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردیسور ناهید رابستای کسی که. . . اورا بستود. زرتشت پاك درآریاویج در کناررود-ونگوهی دائیتیا... ازاو درخواست‌این کامیابی‌را بمن ده‌ای نیك ای تواناترین ای اردیسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب‌راهماره‌بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد،بحسب‌دین سخن گوید، بحسب دین رفتار کند»[۱۸].

این نوشته مؤید نظر آن گروه از خاورشناسانی است که رود دائیتیا یا رود ایران ویج را با رود زرافشان یکی دانسته‌اند. درضمن ازاین فقره‌های آبان‌یشت به‌سهولت‌می‌توان‌دریافت که‌محل‌اشاعه‌آیین‌زرتشت، آسیای میانه وسرزمین وسیعی از خوارزم، باختر، هیرگان وغیره‌بوده است. در اسطوره‌های‌ایرانی نیز می‌بینیم که دامنۀ این فعالیت به‌حوضۀ رود هیلمند (هیرمند) کشیده شد واسفندیار بخاطر پیکار با رستم راهی سرزمین سیستان گردید.

هرودوت درپیرامون مناطق آسیای میانه گزارشی دارد که با توجه به‌نامهای سرزمینها واقوام ساکن آن، به‌سادگی می‌توان دریافت

۱۸ـ «یشت‌ها» گزارش استادپورداود، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلداول. انتشارات دانشگاه تهران. چاپ‌سوم، ۲۵۳۶: ص۲۸۱-۲۸۳.

که آریائیان دراین اراضی سکنی داشتند. وی چنین نوشته است:

«درآسیا دشتی‌هست که ازهرسودرمحاصرهٔ کوهها قرار گرفته است. کوهها نیز پنج گذرگاه دارند. این دشت در گذشته به خوارزمیان تعلق داشت. دشت مذکور از خوارزم به‌هیرگان (گرگان)، سرزمین پارتیان، سرنگام (درنگیان) وتامانها... می گذرد. ازدامنهٔ کوهها، آب به‌رود Ak (تجن-هریرود) می‌ریزد. این‌رود پنج شاخه شده ودردرجهٔ نخست‌اراضی اقوام یاد شده راآبیاری می کند»[۱۹].

از نوشتهٔ هرودوت دونکته رامی‌توان دریافت. نخست آن که سرزمین خوارزم پیش‌از روزگار هرودوت بمراتب وسیعتر از اراضی‌خوارزم در روزگار هخامنشیان بوده است. دو دیگر آن که اقوام ساکن سرزمینهای یاد شده که هرودوت از آنان نام برده است، آریایی‌بودند و درآریایی بودن اقوام مذکور خلاف نیست.

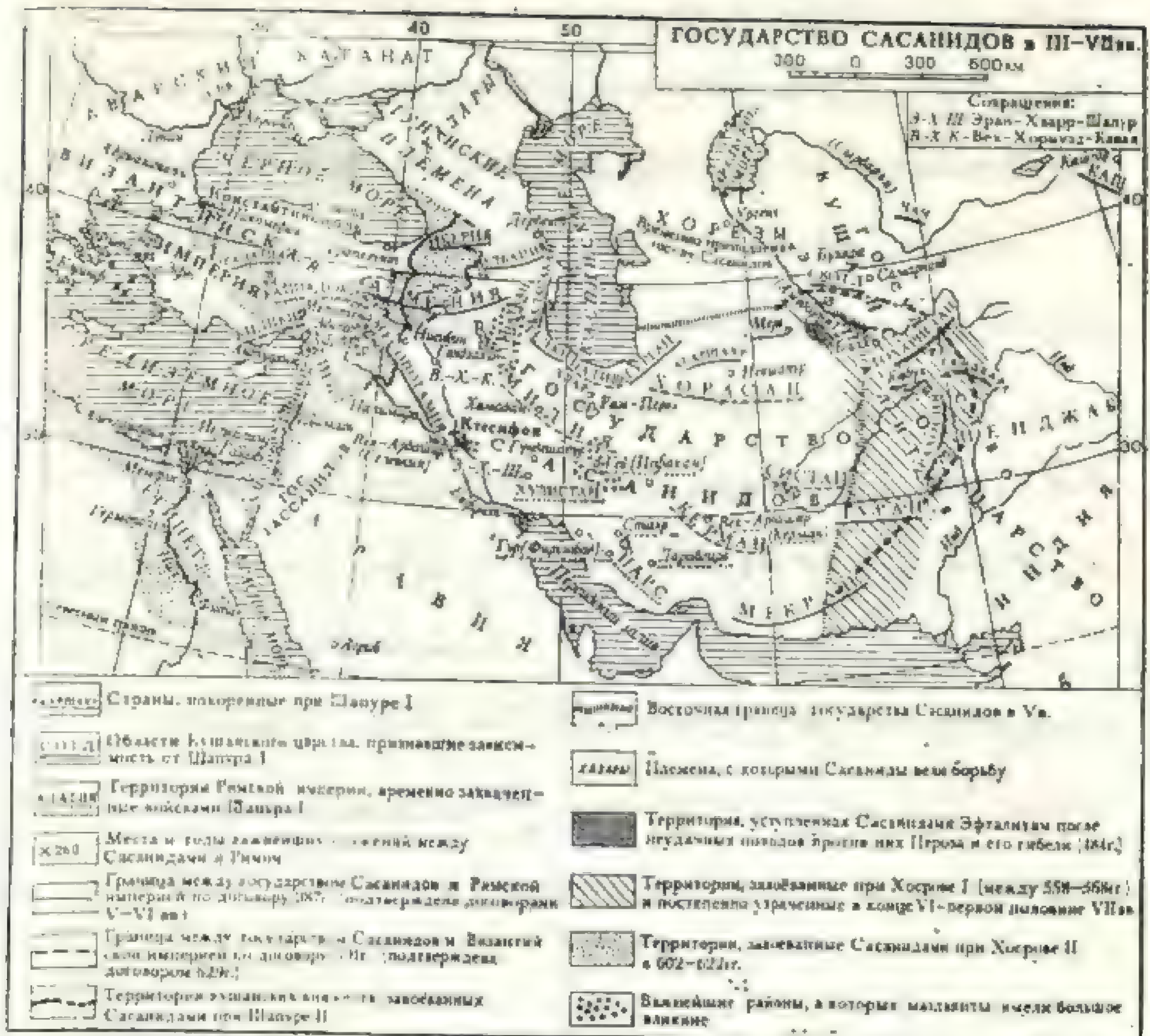
ای. م. دیاکونوف معتقد است که در روزگار ظهور مهریشت، آریاویج یا سرزمین‌آریائیان، شامل اراضی مسیر هریرود، از جمله مرگیان (مرو)، مرغاب، سغد، خوارزم و کرانه‌های آمودریا، کشکه‌دریا و زرافشان بوده است. وی در ادامهٔ سخن چنین می‌نویسد:

«سرزمین آریائیان در روزگار پدید آمدن سرود مهر، شامل سرزمینهای ساتاگیدی(یاکشور تامانها)،هاریا،مرگیان، دشتهای مسیروسطای‌آمو دریا وخوارزم بود»[۲۰].

---

19 _ « Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury ». editors B. G. Gafurov. E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 135.

۲۰ـ همانجا، ص ۱۳۶.



نقشهٔ ایران ساسانی در سده‌های سوم تا هفتم میلادی، نقل از کتاب تاریخ ایران، بقلم چند تن از محققان شوروی، زیر نظر ایوانف، از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو، سال ۱۹۷۷، ص ۱۱۹

ای. م. دیاکونوف درنوشتهٔ خود زیرعنوان «شرق ایران پیش‌-از کوروش» چنین اظهار عقیده می کند که در روزگار ظهورمهریشت، آریاویج یا سرزمین آریائیان تنها شامل خوارزم نبود، بلکه سرزمین وسیعتری را شامل می گردید. ایـن سرزمین عبارت بود از سراسر دشت آسیای میانه وشرق ایران که مردم آن به‌زبان ایرانی سخن می گفتند. دیاکونوف واژهٔ «آریاویج» را بـا نام «اریان» ــ ایران ــ که از سوی مؤلفان یونان باستان بکار رفته است، یکی می‌داند[۲۱].

بدین روال آریاویج از دیدگاه دیاکونوف سرزمینی گسترده‌تر وفراخ‌تر ازاراضی نواحی یاد شده بوده است.

دربارهٔ فرمانروایی شاهان کیان، مسعودی مطالبی داردکه نشان می‌دهد لهراسب برآسیای میانه وبلخ (باختر) فرمان می‌راند. وی در این باره چنین نوشته است:

«کیخسرو ... شاهی به‌لهراسب داد واین قوم مقیم بلخ بودند که‌پایتختشان‌بود ورود بلخ‌را که‌همان‌جیحون‌است‌به‌زبان‌خودشان کالف می گفتند. هنوزهم بسیاری‌ازعجمان‌خراسان‌آن رابه‌همین نام‌خوانند»[۲۲].

مسعودی در ادامهٔ سخن چنین نوشت:

21— « Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury », editors B. G. Gafurov. E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 137.

۲۲ــ مسعودی، ابوالحسن‌علی بن‌حسین، مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ۲۵۳۶، ص ۲۲۲.

« پس‌ازلهراسب ، یشتاسب بپادشاهی رسید و مقر او بلخ بود. به‌سال سی‌ام پادشاهی او ، زرادشت پسراسبیمان[23] سوی وی آمد» .

گرچه نوشتهٔ مسعودی در پیرامون نام پدر زرتشت خالی ازتشویش نیست ، با این همه ، سند بسیار جالبی را در مورد محل اشاعهٔ آیین زرتشت درآسیای میانه ونیز مردم‌این سرزمین ارائه کرده‌است.

درکتاب « استر » ازتورات ، ضمن‌بحث‌درپیرامون‌اخشورش- (خشایارشا) چنین آمده‌است که وی « ازهند تاحبش برصد و بیست وهفت ولایت سلطنت می کرد» [24].

۲۳ـ مسعودی ، ابوالحسن ، مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۲۵۳۶ ؛ ص ۲۲۳ . « اسبیمان » همان سپیتامان است و سپیتامان یکی از نامهای ورجاوندی است که درکنارنام‌زرتشت آمده‌است ، بنابه نوشته استادآبایف، سپیتامان صورت پهلوی‌نام اوستایی«سپیتاما» است.این که‌سپیتاما درپهلوی به‌سپیتامان بدل شده‌است . گویا به‌سبب وجود پسوند an به‌آخرنام مذکور است . ازمندرجات «یشتها» ۹۸و۱۳ چنین‌برمی آید که نامها و عناوین جانشینان زرتشت‌نیز سپیتاما بوده‌است. چنین بنظر می‌رسد که سپیتاماهم عنوان‌وهم‌نام بوده‌است . زیرا بنابه‌نوشتهٔ کتزیاس ، همسرآمیتیس که‌یکی‌از شخصیتهای مادی‌بود ونیز دختراستیاگ شاه ماد و همچنین فرزند پتس Petes سردار ایرانی درروزگار اردشیراول شاهنشاه هخامنشی سپیتامس Spitamas نام داشتند.درمیان اقوام سکایی نیز سپیتاما به‌صورت نام‌خاص بکاررفته است . درضمن یادآور می‌شود که آئین‌زرتشت ازاقوام آریایی‌سکاوسرمت پذیرفته نشد. برای آگاهی بیشتر، ر.ش. به‌مقالهٔ پروفسور و . ای . آبایف‌زیرعنوان «شرحی درپیرامون واژه شناسی‌نامهای خاص‌ایرانی» ترجمهٔ عنایت‌الله‌رضا، مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ،شمارهٔ ۳ ، ص ۲۲۳-۲۳۹ .

۲۴ـ «عهدعتیق‌وجدید»، ترجمه‌از زبانهای اصلی عبرانی‌وکلدانی‌ویونانی، به‌همت انجمن پخش کتب‌مقدسه ، ZM، ۱۹۷۵،ص ۷۷۱ .

این صد و بیست و هفت ولایت بی گمان شامل ایران و انیران ـ خارج از ایران ـ بود . در نوشته‌های مورخان باستان مطالب بسیاری پیرامون اقوام ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی آمده است . با این همه کمتر اثری از وجود ترکان در آسیای میانه و یا نقطهٔ دیگری از سرزمینهای تابع فرمانروایی هخامنشیان نمی‌توان یافت. بدین روال ادعای مورخان ترك وعثمانی مبنی برترك بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان ، فاقد هر گونه دلیل و مدرك است .

بنابر اسناد و مدارك ونیز نوشته‌های مورخان چینی ، ایرانی ، رومی ، ارمنی وتازی معلوم وروشن است که کوچ ترکان به سرزمینهای بسیار دوردست آسیای میانه ، سدهٔ ششم میلادی ودر روزگار شاهنشاهی ساسانیان آغاز شد . با این همه ترکان حتی درنخستین سده‌های اسلامی نیز آسیای میانه را دراختیار نداشتند . ابن حوقل که در سدهٔ چهارم هجری می‌زیست ، در کتاب مشهور « صورةالارض » مطالبی دارد که مؤید این نظر است . وی ماوراءالنهر راکه شامل فاریاب ، سغد ، سمرقند ، خوارزم ودشتهای کرانهٔ جیحون بوده‌است ، سرزمین ترکان نمی‌داند ومردم نواحی مذکور را ترك نمی‌شمارد . ازنوشتهٔ ابن حوقل چنین پیداست که در روزگار او ترکان هنوز در خارج از ماوراءالنهر وپیرامون آن سکنی داشتند . وی به‌هنگام بحث درپیرامون ماوراءالنهر چنین نوشته است :

« اما بردگان آنجا ازترکانی است که در پیرامون ماوراءالنهر سکونت دارند» [25].

---

۲۵ ـ ابن حوقل، صورةالارض، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، انتشارات بنیادفرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۹۵ .

استاد بارتولد بر آن است که ترکان تا پیش از سدهٔ ششم میلادی به آسیای میانه راه نیافتند . وی ضمن بحث پیرامون نظر خود چنین نوشته است :

« سدهٔ ششم میلادی نخستین دولت ترکان صحرانشین در آسیای میانه پدید آمد. فاتحان این سرزمین ترکان بودند که از آلتای به آسیای میانه آمدند و طی مدتی کوتاه اقوام ساکن محدودهٔ وسیعی از اقیانوس کبیر تا دریای سیاه را تابع خود کردند »[۲۶].

استاد گومیلف ضمن بحث پیرامون ترکان چنین نوشته است:

«تازیان، همهٔ جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سغد را ترک نامیدند . از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه به خطا « ترک » نامیده شدند. حال آن که اقوام مذکور هرگز ترک و جزء خاقانات نبودند. باید افزود که برخی از اقوام و تیره ها، چون ترکمانان، مردم شبه جزیرهٔ آناتولی (ترکیهٔ کنونی)، مردم آلبانیای قفقاز و نیز مردم آذربایجان ، هیچگاه کمتر خویشاوندی با ترکان و مغولان نداشته اند»[۲۷] .

بدین روال استاد گومیلف نه تنها مردم آسیای میانه ، آلبانیای قفقاز و آذربایجان ، بلکه مردم شبه جزیرهٔ آناتولی را نیز ترک نمی داند . زیرا زبان تنها معرف مشخصات قومی و نژادی نیست.

دراین نکته که ترکان باستان در اراضی شمال چین می زیستند ،

26_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury. Moskva, 1963, str. 31.

27_ Gumilev L. N.. Drevnie tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str 6.

نقشهٔ ایران درروزگار ساسانیان . نقل از کتاب تمدن ایران ساسانی،
نوشتهٔ ولادیمیر گریگوروویچ لوکونین ، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا ،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۵۰ ، روبروی صفحهٔ ۳۷۸

میان دانشمندان ومحققان اختلاف نظر وجود ندارد. چینیان گروهی از اقوام ترك ساکن شمال چین، جنوب سیبری و محدودهٔ آلتای را «هیون ـ نو» می‌نامیدند که به‌معنای بردگان عاصی و گناهکار است. گروه دیگری از این اقوام را چینیان «توکیو» می‌نامیدند که تلفظ چینی‌نام «تورکیوت» است. زیرا ترکان باستان «تورکیوت» نامیده می‌شدند که همان «ترك» یا«تورك» است.

قبایل «هیون ـ نو» مردم جنگاوری بودند که اغلب دراراضی چین تاخت‌وتازمی کردند. چینیان مجبوربودند همه‌ساله به‌همسایگان شمالی‌خود باج بپردازند. از سال ۳۰ سدهٔ دوم میلادی، امپراتور چین درمیان قبایل «هیون ـ نو» اختلاف و چند دستگی پدید آورد و توانست ازاین رهگذر آنان را مغلوب گرداند[۲۸]. استاد زلالیان معتقد است که ازاین پس واژهٔ «یوریوك» پدید آمد که‌به معنای مطیع و فرمانبردار است[۲۹].

ازآغاز سدهٔ پنجم میلادی اتحاد جدید قبایل درپیرامون آسیای مرکزی پدیدآمد. این‌قبایل درتاریخ بنام «هونها»مشهوراند. همهٔاقوام وقبایلی که در این اتحاد گرد آمدند، ترك نبودند. کاهن معتقداست: «در میان قبایل مذکور، دیگر عناصر نژادی از جمله او گروفین‌ها، مجرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند»[۳۰].

28– Cahun Leon, Introduction a l histoir de l' Asie. P. 87.

29– Zulalian M K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan. 1970. str. 50 51.

30– Cahun Léon. Introduction à l'histoir de l'Asie, P. 87.

کاهن، هفتالیان را ترک ندانسته و بر این عقیده بوده است که «هفتالیان از تیره‌های هند واروپایی واز اقوام ایرانی بودند»[۳۱].

دیگر از نشانه‌هایی که مدلل می‌سازد مردم ساکن سرزمینهای آسیای میانه درروزگار باستان ترک نبوده‌اند ، نامهای جغرافیایی است. زیرا نامهای شهرها ، روستاها ، کوهها ورودها همه از زبان مردم ساکن سرزمینها پدید آمده‌اند . شادروان احمد کسروی در اثر مشهور خود زیر عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» درپیرامون نامهای رودها، کوهها وشهرها چنین اظهارنظر کرده است :

«یکی ازچیزهایی که مردم یك سرزمین وزبان آنان را نشان می‌دهد نامهای رودها و کوهها و دیهها و شهرها و کویها است. زیرا هرمردمی این نامها را اززبان خود پدید آورند»[۳۲].

هرگاه این اندیشه پذیرفته آید ، پس آنگاه با بررسی نامهای جغرافیایی، می‌توان معلوم داشت که مردم آسیای میانه درروزگار باستان از چه تیره‌ای بودند و به‌چه زبانی گفتگو می کردند . نگاهی گذرا به نامهای کوهها، دره‌ها، رودها ، شهرها ونواحی مسکونی آسیای میانه ، نشان می‌دهد که مردم این سرزمین از نژاد ترکان نبودند و به‌زبان ترکی‌نیز سخن نمی گفتند . آنچه درزیر ارائه می‌شود ، مؤید ایرانی بودن نامها است .

31_ Cahun Léon. Introduction à l'histoir de l'Asie, P. 155,...

۳۲_ «کاروند کسروی» مجموعهٔ ۷۸رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم ، تهران ۲۵۳۶، ص ۳۲۲.

❁ نام کوهها، درهها و گردنهها :

پامیر،هندوکش، خاوك، بتم، سرخان، کوهلك، کشکه، شاودار.

❁ نام رودها و جویبارها :

آمو (آمودریا = جیحون = گیحون « گیهون » که نام بسیار کهن آن « وخشو » بوده است)[۳۳]، سیر دریا ، وخش (سرخاب) ، جریاب ، وخاب ، رودك (قصبه‌ای به‌همین‌نام وجود دارد که رودکی ازآنجا بوده‌است . دراطراف تهران‌نیز ناحیه‌ای به‌همین‌نام هست) ، اندرآب ، پنج ، آخشو ، کلیاب ، آب گرم ، کوم رود، نهام‌رود ، خاوررود ، بورآب ، چارجوی ، کشکه دریا ، زرافشان ، هفت رود ، اسکندرکام ، سیاه آب ، جویبار بکار ، جویبار شیشه گران، نوکند ، خرقان‌رود، پیکان، زر، فرخشه، خامه، بارآب، هریرود، هیلمند، (هیرمند)، رودشاش (چاچ) ، کرشاب ، ورارود .

❁ نام شهرها و نواحی مسکونی :

بدخشان ، تخاران ، بلخ (باختر) ، رودك ، قندوز . سمنگان ، گوربند ، بامیان ، لیوکند ، ارهن ، کاربنك ، راشت ، کافرنیگان ، وشگرد ، قبادیان ، نوذر ، ده‌نو ، کهن‌دز ، چرمنگان ، ریگک دشت،

۳۳ـ استاد بارتولد می‌نویسد «نام باستانی آمودریا = وخشو یا وکشو در نام رودوخش (سرخاب) محفوظ مانده‌است» . ر.ش. به: بارتو ، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز ، جلداول ، انتشارات بنیادفرهنگک ایران ، تهران ؛ ۱۳۵۲،ص۱۶۹ .

شیرآباد ، اندیگان (انـدیجان) ، آمل ، نوبهار ، بخارا ، سمرقـنـد ، مرگیان(مرو) ، شاپورگان، فاریاب، میانه ، بیرون ، افراسیاب ، کش ، سنگ‌دیزه، پنجیکت ، یارکت ، آفرینکت ، ریو، خوارزم ، کوشك‌مغان ، پی کند (بیکند) ، نـوکند ، آسیاب ، ریگستان ، ماه روز ، خانگاه،ویسر،ورمند،نور،برداد،برسان،زرخش،زرگران، کمره، کبوذ، مدیا مجکت،مرزین، نوزآباد، نوکدك، رامن،رزمان، سکان،فیروزه، یمگان ، مهنه (میهنه) ، کشمیهن، بغ آباد ، ابیورد ، درون، سرخکت، تاراب، توسن، خرتنگ، خداباد، شادکان، شکان، سغدبیل، اورگنج، گرگانك، سکاکت، بغدادك، روذان، سیب، جگربند،آبادان، سنگ‌آباد، مغکده، مداوا = مادآباد (قریه مادی کنونی)، روشتان، کان‌بادام، زندرامش،اخسیکت،خجستان، ده‌نو، شاش = چاچ، اشترکت[۲۴].

بدین روال چنان که خوانندگان توجه دارند، نامها درسرزمین آسیای‌میانه، پارسی بوده‌است‌وما دراین‌سرزمین‌تا روزگارفرمانروایی عباسیان و درستتر گفته شود تا آغاز سدهٔ چهارم هجری اثری‌ازنامهای جغرافیـایی ترکی نمی‌یابیم. استاد بارتولد پیرامون نامهای جغرافیایی ترکی درآسیای میانه چنین نوشت:

۲۴ــ برای آگاهی بیشتر ، ر. ش. به : ابواسحق‌ابراهیم‌اصطخری؛ مسالك‌وممالك ، ترجمهٔ فارسی، به‌کوشش ایرج افشار ، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۲۲۵–۲۲۷. و بارتولـد ، ترکستان نامه : جلد اول ، ترجمهٔ کریم کشاورز ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهـران ۱۳۵۲، ص‌۱۶۷ ـ ۳۹۹. و بارتولد ، آبیاری در ترکستان ، ترجمهٔ کریم کشاورز ، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات‌اجتماعی دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۷۶. تهران ، ۱۳۵۰.

« ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش از پیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجاً نام «ماوراءالنهر» عربی به «ترکستان» بدل گشت و نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد. زبان ترکی بتدریج ایرانی را از میدان بدر کرد، گواینکه این جریان در عهد فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تاکنون هم پایان نیافته است. اسامی جغرافیایی ترکی یکنواخت است و درسراسر ترکستان دائماً نامهای آق ـ کول، قرا ـ کول، آق ـ سو، قرا ـ سو و مانند اینها تکرار می شود. گاه نیز کلمات ایرانی پذیرفته شده بکار رفته است»[۳۵].

مآخذ بسیاری از عهد باستان و نوشته‌های متعددی از دوران خلافت و پژوهشهای فراوانی از دانشمندان و محققان وجود دارند که همه گواه ایرانی بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان هستند. چون بحث مفصل درپیرامون این مسئله از حوصلهٔ کتاب حاضر و وظیفه‌ای که نگارنده برابر خود نهاده خارج است، بنابراین به ارائهٔ اسناد و مدارک مختصری درپیرامون این نکته بسنده شده است. زیرا مدارک ارائه شده ازدیدگاه نگارنده کافی و گویا است.

اکنون به مسئلهٔ توران که مورد ادعای مورخان ترك است می پردازیم.

۳۵ــ بارتولد، و.، آبیاری درترکستان، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۷۶، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۸.

۲- آیا توران یا تورانیان ترک بودند؟

چنان که پیشتر اشاره شد «پان‌تورانیسم» یکی از مظاهرعمده و اجزاء مُشکله «پان‌تورکیسم» است. پان‌تورکیستها چون مردم بومی- اکثر نواحی آسیا و اروپا را از اقوام ترك می‌دانند، بنابراین در اثبات پندارخویش چاره‌ای نیافتندجز آن که اقوام باستانی بسیاری ازسرزمینهای آسیا و اروپا را «ترك» بنامند. ازاین‌رو به‌سبب مشابهتی که میان نام «تور» و «تورك» وجود دارد، دست تجاوز به‌سوی توران دراز کردند و دراین زمینه از خطای برخی مؤلفان ومورّخان اسلامی بهره گرفتند.

از سدهٔ ششم میلادی، ترکان به‌سرزمینهای آسیای میانه راه‌یافتند واز سدهٔ چهارم هجری به‌تأسیس دولتهایی درآن نواحی پرداختند و متعاقب آن دولت بزرگ ترکان را درآسیای مرکزی وغربی پدید آوردند. این نکته سبب شد که برخی از مورّخان درپیرامون سرزمین ترکان که ازجنوب سیبری وسرزمین آلتای به‌این نواحی راه یافتندراه خطا پیمایند وتوران یا تورانیان را ترك بخوانند. اینان روزگار خود را ملاك داوری قرار دادند و چون قبایل غُز و قپچاق در ماوراءالنهر سکنی یافتند و در دشتهای آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت وبنابه نوشتهٔ استاد بارتولد «ایرانی را ازمیدان بدر کرد»، چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترك بوده‌اند. این گمان‌را دربسیاری ازنوشته‌های مورّخان اسلامی می‌توان مشاهده کرد. ولی درضمن کسانی بوده‌اند که چنین گمانی را خطا نامیده‌اند. مسعودی که درنیمهٔ نخست سدهٔ چهارم- هجری می‌زیست به‌این نکته اشاره‌ای دارد که درخور توجه است. وی چنین نوشت:

«مُولد افراسیاب بدیار ترك بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ وغیرتاریخ کرده و او را ترك پنداشته‌اند ، از همین جا آمده است»[۳۶].

از نوشتهٔ مسعودی چنین برمی‌آید که تا روزگار او این پندار در نوشته‌ها آمده‌است. سبب‌نیز آن‌بود که‌در زمان‌ظهوربحران‌درفرمانروایی ساسانیان وبه‌هنگام پادشاهی یزدگرد سوم، ترکان تاکرانهٔ رودجیحون - آمو دریا - پیش تاختند واندك اندك دراین سرزمین سکنی گرفتند. می‌دانیم که یزدگرد سوم به‌خراسان نزد ماهوی سوری گریخت و در مرو کشته شد . بلعمی هنگامی که از خاقان ترك سخن آورده ، او را فرمانروای آن سوی جیحون نامیده وچنین نوشته است:

«ملکی بود ، نام او ماهوی و خراسان همه او داشت از پیش یزدجرد تاکنار جیحون وآن‌طرف جیحون خاقان داشت، ملك ترك»[۳۷].

از موضوع بحث دور نرویم . مورّخان پان‌تورکیست نه تنها آسیای مرکزی، بلکه‌بخش بزرگی ازجهان، ازجمله منطقهٔ اورارتورا سرزمین توران نامیده‌اند. علی کمال‌یکی‌ازمورّخان ترك ، منکروجود قوم‌ارمنی‌وسرزمین ارمنستان شده و چنین نوشته است:

۳۶ـ مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین ، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ، جلداول ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب،تهران،۲۵۳۶، ص ۲۲۱ .

۳۷ـ «تاریخ‌طبری»، ترجمهٔ ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه وحواشی،دکترمحمد-جواد مشکور ، تهران،۱۳۵۹،ص۳۴۲ .

«تا سدهٔ ششم پیش از میلاد درشرق شبه جزیرهٔ آناتولی حتی یك ارمنی وجود نداشت. دراین سرزمین از سوی ترکان دولت تورانی اورارتو پدید آمده بود»[۳۸].

ضیاء گوکئ آلپ مورخ دیگر ترك می‌نویسد: «وطن ترکان نه ترکیه است و نه ترکستان، بلکه وطن ترکان کشور بزرگ و جاودانی توران است». وی درجای دیگر، ترکی زبانان جهان را مخاطب قرار داده نوشته است که «ای فرزندان اوغوزخان، هرگز کشوری را که توران نام دارد ازیاد نبرید»[۳۹].

زلالیان مورخ شوروی ضمن بحث پیرامون «پان‌تورکیسم» و «پان‌تورانیسم» که نمایندگان آن منکر وجود قوم ارمنی در سرزمین ارمنستان شده‌اند، چنین اظهار نظر کرده‌است:

«این جعل وتحریفی است آشکار در مسئلهٔ منشاء ارامنه و دیگر اقوام شرق باستان که در نوشته‌های تاریخی رجعی ترکیه می‌توان یافت. این جعل وتحریف پیش‌ازهرچیز از ایدئولوژی پان‌تورکیسم ومولود مشابه آن ـ پان‌تورانیسم ـ منشاء گرفته است. هرگاه ایدئولوژی پان‌تورکیسم درجهت اثبات سیاست توسعه‌طلبانهٔ ترکها نسبت به‌اقوام ترکی زبان عمل می‌کند؛ پان‌تورانیسم مُبلغ اندیشهٔ تأسیس کشور «توران بزرگ» است

38– Ali Kemal. Erzican. Istanbnl. 1939. s. 12.

39– « Encyclopédie de Islam », l'article Turan, Pan-turkisme=Pan-turanisme. par Minorsky. Livraison N. p. 224, 930.

که از اقیانوس کبیر تـا اسکاندیناوی و دریای مدیترانه کشیده شده است . در واقع پان‌تورانیسم و پان‌تورکیسم ایدئولوژی واحدی هستند»[۴۰].

نگارنده می‌کوشد تا سرحد امکان از جنبه‌هـای سیاسی دوری جوید وتنهـا به‌بررسی تاریخی مسئله تـوران بپردازد . از ایـن رو داوری را به‌خواننده وا می‌گذارد و به‌موضوع نام ومنشاء توران بازمی‌گردد.

بنابر نوشته‌های ارسطوره‌ای و دینی، فریدون سرسلسلهٔ شاهان کیان، سرزمین زیرفرمانروایی خویش را میان سه‌فرزندش سلم، تور وایرج بخش کرد.

نام سلم درنوشته‌های‌باستان‌به‌صورت «سَرم»آمده است. طبری که ازمورخان‌سدهٔ سوم‌هجری‌است،نام این‌فرزند فریدون رابه‌صورت «سَرم»آورده است[۴۱]. هریك‌ازبخشهای‌ملك فریدون‌و نیز اقوام ساکن این بخشها، به‌نام شاهان وفرمانروایان‌خویش سَرمان، توران و ایران نامیده شدند[۴۲]. کشور «سَرم» در اوستا «سئیریم» Sairima آمده‌است.

---

40 – Zulalian M. K. Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremenennoi turetskoi istoriografii, izd vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 16.

۴۱ـ طبری ، محمدبن‌جریر ، تاریخ‌طبری یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك» ترجمهٔ ابوالقاسم‌پاینده ، جلداول، انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۵۳ .

۴۲ـ «یسنا» ، جزوی ازنامهٔ مینوی‌اوستا، گزارش‌استادپورداود ، جلداول، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ، تهران، ۲۵۳۶،ص ۵۹ .

اقوام این‌سرزمین درتاریخ به‌نام «سرمت» شناخته شده‌اند. نام سرمت در زبان لاتینی به‌صورت «سرمتای» Sarmatae آمـده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و آریایی نژاد بودند که بنابرآگاهیهای موجـود از سدهٔ سوم پیش از میلاد در کرانهٔ رود دانوب می‌زیستند. سرمتها درنخستین سدهٔ پیش‌ازمیلاد سکائیان ـ اسکیتها ـ را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و خود در این سرزمین سکنی گزیدند[۴۳]. گروه دیگر از این قوم «سرمتهای شرقی» بودند که‌باخوارزم رابطه‌ای نزدیك داشتند[۴۴].

هر گاه سرمان، توران، ایران وسرزمین گروه‌آریائیان،شبه‌قارهٔ هند را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم، پس آنگاه اندیشهٔ بسیاری از محققان جهان درمورد اقوام آریایی (هندو اروپایی) و حدود سرزمین آنان تا اندازه‌ای درست می‌نماید.

در اوستا وشاهنامه، افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسرفریدون است. گذشته از نام افراسیاب، توجه به‌نامهای تورانیان و نامهای نواحی‌مختلف سرزمینشان مؤیدآریایی بودن‌قوم مذکوراست. در اوستا نام افراسیاب به‌صورت فرنگرسین و درپهلوی فراسیاك ودر بندهشن‌فراسیاآمده‌است. در اوستا نام دوبرادر افراسیاب، اغرئرث Aghraeratha و کرسوزد Kersavazda ودرنوشته‌های‌فارسی‌اغریرث

43- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», tretie izdanie, T. 22, izd-vo Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, 1975, str. 599.

۴۴- همانجا، ص ۵۹۹.

و گرسیوز ذکر شده‌است که هردو ازنامهای آریایی هستند[۴۵]. درنوشته‌های‌باستان به‌نامهای‌متعدددیگری‌چون‌ارجاسپ (ارجت‌اسپ)، گوپت‌شاه، پشنگ، ویسه (وئسك)، پیران (فریان)، هومان، سان، پیلسم، فرنگیس، وراز (گراز) وغیره برمی‌خوریم که همگی‌از نامهای‌آریایی هستند و هیچ رابطه‌ای با زبان ونامهای ترکی ندارند[۴۶]. واما نام تور درفصل ۳۱ از فقرهٔ ۷ بندهشن به‌صورت «توچ» و نام ایرج به‌صورت «ایریچ» آمده است. گمان بسیارمی‌رود نام «توچ»درستتر باشد.طبری این نام‌را «طوج» آورده است[۴۷].

اما دربارهٔ نامهای سرزمینهایی که دلاوران‌ایران وتوران‌برخورد داشته‌اند، چند نام جلب نظر می کند. میدان‌کارزار ایران و توران در اوستا «خشتروسوك»آمده‌است که گذرگاهی است‌بربالای محل کنگ‌دژ (کنگ دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر = شهروسوك = سویانور وروشنایی(چون‌سوسوزدن ستارگان، سوی‌چراغ،سوی‌چشم‌وغیره)است که‌درزبان‌پارسی‌ولهجه‌های گوناگون

۴۵– ر.ش. به «یسنا» جزوی ازنامهٔ مینوی، گزارش‌استادپورداود، جلداول، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی، انتشارات‌دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶،ص ۶۹.

۴۶– ر. ش. به «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش‌دکتربهرام‌فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلداول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۸ – ۲۱۹.

۴۷– طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا « تاریخ‌الرسل والملوك »، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلداول انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

آن فراوان بکار رفته است. نام کنگ دژ یا کنگ دیز، گاه به‌صورت کنگه و کنگهه آمده است[۴۸]. بنای این شهر را به‌سیاوش ـ سیاوخش ـ در توران زمین نسبت داده‌اند . در فصل ۲۹ فقرهٔ ۱۰ بندهشن محل کنگ دیز، چندفرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل ۶۲ فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مینو گ خرد ، محل کنگ دیز در مرز ایرانویج ذکر شده است[۴۹]. در آبان‌یشت کنگهه بلندپایه و مقدس خوانده شده است. درشاهنامه نیز «بهشت کنگ» آمده است. چنین بنظرمی‌رسد که این ناحیه ازخاك توران در نزد ایرانیان ورجاوند بوده است. این نیز نکته‌ای است بسیار مهم که مؤید هم‌نژادی ایرانیان و تورانیان است. یوستی خاورشناس مشهور درمورد ناحیهٔ مذکور چنین نوشته است:

> «بنظر می‌رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنوان کنگ می‌شناخته‌اند واز دیدگاه ایرانیان گونه‌ای بهشت روی زمین محسوب می‌شد، وسیلهٔ گروهی‌از ایرانیان در وسط خاك توران درشمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود»[۵۰].

نام فراخ کرت در آبان یشت فقرهٔ ۴ آمده است . بنابراین نوشته ، فراخ کرت دریایی است بسیاربزرگ که هزاردریاچه وهزار رود دارد که یك رود ازاین آب به‌همهٔ هفت کشور جاری است»[۵۱].

۴۸ـ «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، جلداول،انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶،ص ۲۲۰ .

۴۹ـ همانجا ، ص ۲۱۹ـ۲۲۰.

50 Justi F., Handbuch der Zendsprache, Leipzig, 1864., Iranische Namenbuch, Marburg, 1895

۵۱ـ «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی،جلد .

برخی از خاورشناسان دریای خزر را با فراخ کرت یکی دانسته‌اند. استاد پورداود با تکیه به نوشته‌های «تشتریشت» که از طوفانی مشابه طوفان نوح یاد کرده است، چنین می‌پندارد که ممکن است دریای فراخ‌کرت، با اقیانوس هند یکی باشد. شاید این اندیشه به واقعیت نزدیك باشد زیرا در نتیجهٔ این طوفان بزرگ بنا به نوشتهٔ بندهشن «زمین که یك قطعه بود، دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را به هفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»[51]. درضمن، طوفان مذکور سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچك پدید آورد[52]. هر گاه مقصود از سه دریای بزرگ، دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریای خزر باشد، آنگاه می‌توان نظر استاد پورداود را مقرون به حقیقت دانست. زیرا هندوان خود از آریائیان بوده‌اند.

در اوستا نام دریای چیچست آمده است. این همان دریایی است که افراسیاب از آن بدر آمد و گرفتار شد و به گناه کشتن سیاوش بقتل رسید. درمورد محل این دریا نیز اختلاف نظر وجود دارد. استاد پورداود دریاچهٔ ارومیه را همان چیچست می‌داند[54]. ولی، ای. م. دیاکونوف مورّخ شوروی خلاف این نظر را ابراز داشته است و دریای چیچست را با دریاچهٔ آرال یکی دانسته است[55].

← اول، انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ سوم؛ تهران ۲۵۳۶؛ ص۲۳۵، فقره‌های ۳، ۴ و ۵ آبان یشت.

۵۲ ـ همانجا، ص ۲۳۰.

۵۳ ـ همانجا، ص ۲۳۰.

۵۴ ـ همانجا، ص ۲۱۰.

55– «Istoriia Iranskogo gosudarstva i kultury», Editorr B. →

بهر تقدیر، چه چنین باشد و چه نباشد در یك نکته جای تردید نیست و آن اینکه همهٔ نـامهای جغرافیایی سرزمین توران همـانند نام کسان آن‌مرزوبوم آریایی‌است و تاکنون از سوی محققان ودانشمندان برجستهٔ جهان کمتر شبهه‌ای به‌ترکی بودن نامهای مذکور نرفته است.

دربارهٔ توران‌به‌جرأت می‌توان گفت که تورانیان همانند سرمتها وایرانیان ازاقوام‌آریایی بودند. هرگاه این نکته درنظرخوانندهٔ به‌اثبات رسد، پس آنگاه مسئلهٔ سرزمین توران نیزبخودی خودحل‌خواهدشد.

ای.م. دیاکونوف‌اقوام‌توررا سکایی وسرزمین‌توران را «ایران‌ شرقی» وبدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است[56].

بسیاری از دانشمندان قوم تورراباسکائیان یکی‌دانسته‌اند. استاد آبـایف دانشمند شوروی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریـانه که ناحیه‌ای درنزدیکی مرو بوده است، قوم تور راهمان قوم سکایی‌دانسته وچنین نوشته است:

«بنابرنوشتهٔ‌اوستا،فریانه متعلق به‌قوم‌تور یابهتر گفته‌شود سکائیان بود. وجوداین‌نام‌ودیگرنامهایی‌ازاین گونه‌درمیان سکائیان‌مفهوم‌و روشن است»[57].

←G. Gafurov, E. A. Grantovsky. M. S Ivanov. Moskva, 1971, str. 144.

۵۶ـ همانجا ، ص ۱۴۴ـ۱۴۵.

۵۷ـ همانجا ص ۲۷۳ ونیز ر.ش. به‌مقاله و.ای. آبایف ، شرحی‌درپیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمهٔ عنایت‌الله‌رضا ، مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۴۰ .

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهـای تورانی نیز هست . درآبان‌یشت، کردهٔ ۲۰، فقره‌های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «یوایشت‌از (خاندان) فریانها در جزیرهٔ موج شکن رنگها برای اردویسور ناهید، صداسب، هزارگاو و ده‌هزارگوسفند قربانی کرد»[58].

در گاتها یسنا ۴۶ قطعه۱۲ فریان تورانی به‌عنوان نام شخص آمده است. استاد آبایف نامهای لاتینی فلیانوس Flianos و اولویا Olviya را با نام فریان یا فریانه یکی دانسته است. برخی از خـاورشناسان نام پیران ویسه، سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته‌انـد. طبری این نام را «فیران پسرویسغان» آورده است[59].درضمن طبری شخصی به‌نام فریاك را نوادهٔ کیومرث نامیده‌است[60] وچه‌بسا این نام همان فریان باشد.زیرا درخط و کتابت قدیم تازی حرف «ك» مشابه حرف«ن» نوشته می‌شد. هرگاه‌این نکته‌درست باشد،پس آنگاه‌آریایی بودن نام تورانی«فریان» خردپذیر می‌نماید.

از مجموع‌مطالب‌ذکرشده‌معلوم‌می‌شود که فریان هم‌نام‌شخص، هم نام خاندان وهم نام سرزمین بوده است. مشابه این رسم وسنت را درآریائیان فراوان می‌توان یافت که نام قوم ویاسرزمین را براشخاص می گذاردند. هنوز هم این رسم درکشورما رایج است ونامهای‌ایران،

۵۸ـ «یشت‌ها»، گزارش استادپورداود ،به‌کوشش دکتربهرام فره‌وشی ، جلد اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۲۶۹.

۵۹ـ طبری، محمدبن‌جریر، تاریخ‌طبری یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك»، ترجمهٔ ابوالقاسم‌پاینده ، جلددوم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ،تهران، ۱۳۵۲، ص۴۲۶ .

۶۰ـ همانجا ، جلداول ، ص ۱۳۶.

توران، گیلان وازاین گونه براشخاص نهاده شده است.

گمان بسیار می‌رود وجود درگیری میان ایران وتوران که هر دو از یك نژاد ویك تیره بوده‌اند، مربوط به‌دومسئله‌باشد، یکی بیابان‌گردی وصحرانشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه وبیگاه‌مورد حمله قرار می‌دادند و دو دیگر اختلاف درباورهای دینی بوده است. زیرا چنان که از داستانهای اساطیری‌ما پیدا است، آئین زرتشت‌به‌درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبایف که خود ازمردم ایرانی تبار ناحیهٔ اوستی‌شمالی‌در قفقاز است، اقوام سکایی وسرمتی را ایرانی می‌داند. وی در این زمینه ضمن اشاره‌به‌زبان،فولکلور، داستانهای اساطیری وباورهای دینی‌مردم اوستی چنین نوشته است:

«درزبان،فولکلور، داستانهای‌اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان که هرودوت و دیگرمؤلفان باستان‌آورده‌اند، آئین‌زرتشت به‌درون اقوام سکایی راه نیافت . این نیز به ما امکان می‌دهد چنین اظهار نظر کنیم که **اقوام سکایی‌وسرمتی تنهااقوامی ازتیره‌های‌ایرانی بودند** که‌آئین زرتشت به‌سرزمینشان راه نیافت»[61].

استادآبایف ضمن یکی دانستن تـورانیان و سکائیان از طریق واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی این نکته را به‌اثبـات می‌رساند که بسیار

۶۱ــ و.ای. آبایف ، شرحی درپیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا ، مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال ۱۲ ، شماره ۳ ، ص ۲۳۹ .

درخورتوجه است. وی‌ضمن اشاره به رسم‌وسنت استفاده از نامهای قومی و نژادی، به‌اشتراك نام «آریا» دراقوام ایرانی وتورانی-سکایی- اشارتی دارد که مؤید وحدت منشاء قومی آنهااست. پروفسور آبایف درپیرامون نکتۀ مذکور چنین نوشت:

«یادآوری این نکته ضروری‌است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشۀ نام «آریا»همراه‌است(چون اریارمنه، اریوبرزن،اریارت-Aryarat ونامهای‌سکایی‌اریاپیتAryapit ،اریافرن Aryafarn و غیره)اززمره نامهایی هستند که با نامهای قومی‌مربوط‌اند. زیرا ریشۀ «آریا» واژۀ قومی ونژادی است. سنت استفاده از نامهای قومی‌ونژادی‌برای‌نام گذاری‌اشخاص،تاامروزنیزدرنامهای‌ایرانی رایج ومتداول است»[۶۲].

اما در پیرامون نام تور، استاد پورداود واژۀ تور را مطابق کلمۀ سانسکریت دلیروپهلوان دانسته که درفرهنگهای فارسی نیزبه همین معنی‌آمده است. ولی‌در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه«تور» مرادف دیوانه، وحشی وسر کش بکارمی‌رود. استادپورداور براین عقیده‌است که«چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند،بعدها ازاین کلمه، دیوانه و وحشی اراده کرده‌اند»[۶۳].

۶۲- و. ای. آبایف؛ شرحی‌در پیرامون واژه شناسی نامهای‌خاص‌ایرانی، ترجمۀ عنایت‌الله رضا، مجلۀ بررسیهای تاریخی، سال۱۲؛ شماره۳، ص۲۳۹.

۶۳- «یسنا» جزوی ازنامۀ مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران،۲۵۳۶، ص۵۳.

دانشمند آلمانی مارکوارت، تورانیان را مردمی ایرانی نژاد دانسته که چادرنشین و بیابان گرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورز پست تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد می‌زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند. ازاین‌رو ایرانیان، اقوام چادرنشین‌وحشی راتورنامیدند[۶۴].

هرگاه درنظر گیریم نام‌تورچنان که در لهجه‌های گیلکی‌وکردی ازآن یادکردیم به معنای وحشی باشد، پس آنگاه می‌توان نظراین این دانشمند بزرگ را مقرون به‌حقیقت دانست.

دراوستابارها ازسرزمین‌توربه عنوان‌بخشی‌ازسرزمین آریائیان (ملك فریدون) سخن‌رفته‌است. درفروردین یشت‌فقره‌های۱۴۳ و۱۴۴ از فروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران،توران وسئیریم-(سرمت) ونیز فروهرهای مردان‌وزنان‌پاکدین دو کشوردیگر به‌نامهای سائینی و داهی یادشده است. گذشته ازپنج کشور مزبور، نام‌کشور دیگری‌را درفروردین یشت نمی‌بینیم. درفقرهٔ ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همهٔممالك» یکجا و بدون ذکرنام سخن‌رفته است. ولی در فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت تنهاازسه‌کشور ایران،توران و سرمت که سرزمینهای اصلی آریائیان بوده‌اند، یادشده است. اما از دوکشور دیگر «سائینی وداهی» درفقرهٔ ۱۴۴ جداگانه سخن رفته است. ازاینجا چنین استنباط می‌شود که سه‌کشور ایران و توران و سرمت دارای مقام ویژه‌ای بودند که حاصل هم‌نژادی است. اینك‌متن

---

64 _ Marquart Josef, Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Heft 2, Leipzig, 1905

فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت از نظر خوانندگان می گذرد .

«فروهرهای مردان پاکدین ممالك ایرانرا می ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالك ایرانرا می ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالك توران را می ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالك توران را می ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالك سئیریم (سرمت) را می ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالك سئیریم را می ستائیم»[۶۵].

چنان که خوانندگان ملاحظه فرمودند در فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران ، توران و سرمت یکجا یاد شده است . فقرهٔ ۱۴۴ به ستایش فروهرهای مردان وزنان پاکدین کشورهای « سائینی » و «داهی» پرداخته وفقرهٔ ۱۴۵ به ستایش فروهرهای مردان وزنان پاکدین همهٔ کشورها اختصاص یافته است[۶۶].

دربارهٔ مرز ایـران و توران دشواریهای فراوان وجود دارد . بطلمیوس جغرافی نگار یونانی سرزمین «تور»را ناحیهٔ خوارزم دانسته است[۶۷]. بسیاری از محققان حدود آمودریا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته اند . خوارزمی ایرانیان را مالك رودجیحون «صاحب النهر» دانسته و آن سوی رودجیحون را مرزتوران خوانده است[۶۸].

۶۵ـ «یشت ها»، گزارش استادپورداود ، به کوشش دکتر بهرام فره وشی ، جلد۲ ، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۱۰۸

۶۶ـ همانجا ، ص ۱۰۹.

67— Marquart Josef, Eransahr. Berlin, 1901, s. 141.

۶۸ـ خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمد بن یوسف کاتب . مفاتیح العلوم، ترجمهٔ حسین خدیو جم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۱ .

دراساطیرایرانی پیرامون مرزایران و توران‌داستانی وجوددارد که با نام (Erexsa) ارخش مربوط است . دربسیاری از نوشته‌های متأخر این‌نام آرش آمده‌است.طبری کوتاه‌شدهٔ نام‌اورا «ایرش»آورده که‌به«ارخش» ازهمه نزدیکتراست .

درنوشته‌ها چنین آمده است که پس از پیروزی یافتن افراسیاب برمنوچهر، میان ایران و توران صلح‌افتاد و قراربراین شد که تیریکی از دلاوران منوچهر به‌هرجا فروافتد ، مرزایران و توران آنجا باشد . آرش که بهترین تیرانداز‌ایران‌بود ، تیری پرتاب کرد که محل آن مرز ایران وتوران شناخته شد .

درفقره‌های ۶و۳۷ تیریشت چنین آمده است که آرش تیرخودرا از کوه‌ائیریوخشوث Airyoxsutha به‌سوی کوه خوانونت Xvanvant پرتاب کرد و همانجامرز ایران و توران شناخته شد .

اینک متن فقرهٔ ششم تیریشت ازنظر خوانندگان می گذرد :

«تشتر ستارهٔ رایومندفرهمندرامی‌ستائیم که‌تندبسوی دریای‌فراخ-کرت‌تازد، مانندآن تیردرهوا پرآن‌که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوث به‌سوی کوه خوانونت انداخت»[69].

این دو کوه از سوی پژوهندگان ودانشمندان شناخته نشده است . ابوریحان بیرونی نوشته است که «تیرازکوه رویان (طبرستان) ... به

---

۶۹ ـ «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران، جلداول، چاپ‌سوم، تهران،۲۵۳۶، ص۳۴۱ .

فرغانه‌رسید».[۷۰]

طبری مرز مذکور را « رودبلخ » دانسته است.[۷۱] رودبلخ باید همان آمودریا (جیحون) باشد کـه بسیاری از دانشمندان دربارهٔ آن اتفاق‌نظر دارند .

فخرالدین اسعد گرگانی نیز همین‌نظررا ارائه کرده ودرمنظومهٔ ویس ورامین چنین آورده است:

«اگر خوانندآرش را کمانگیر
که‌ازساری به‌مرو انداخت‌یك تیر
تو اندازی بجان من ز گوراب
همی هرساعتی‌صد تیر پرتاب»

دراینجا نفس‌اسطوره وچگونگی پدیدآمدن مرزایران وتوران مقصودنیست . بلکه نگارنده قصد دارد توجه‌خواننده را به «آمودریا» معطوف دارد که بسیاری از مورّخان و محققان آنجا را مرز ایران و توران دانسته‌اند. استادپورداودنیز همین عقیده‌را ابراز داشته و چنین نوشته است :

«سرزمین توران‌به‌ایران ویج یامملکت‌خوارزم متصل‌بوده ، از طرف مشرق‌جیحون(آمودریا)تابه‌دریاچهٔ‌آرال که‌نزد جغرافیون

۷۰- بیرونی، ابوریحان ، آثار الباقیه عن‌القرون‌الخالیه، به‌اهتمام زاخو ، لیپزیگ ، ۱۹۲۳،ص۲۲۰ .

۷۱- طبری، محمدبن‌جریر ، تاریخ طبری‌یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك» ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلددوم ، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲؛ ص۲۹۴ - ۲۹۵ .

قرون وسطی نیز دریاچهٔ خوارزم بوده، امتداد داشته است»[۷۲].

وی در ادامهٔ سخن چنین نوشت:

«ایرانیان و تورانیان هردو از یك دودمان اندو سلسلهٔ نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر این که اسامی کلیهٔ نامداران توران چه آنان که در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده، همه آریائی است و معنی لفظی آنها معلوم است، بطوری که علم اشتقاق امروزه، بهیچ وجه شکی در آریائی بودن دارندگان این نامها باقی نمی گذارد»[۷۳].

استاد بارتولد نیز به این نکته اشاره ای داشته و چنین نوشته است:

«نام توران در اوستا آمده است. چنین بنظر می رسد که تورانیان شاخه ای از آریائیان بودند که از فرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجود داشت. از سدهٔ ششم میلادی که ترکان به آسیای میانه راه یافتند، شباهت این دو نام سبب شد که برخی نام توران را با نام ترکان یکی بدانند. حال آن که رابطه ای میان این دو نام وجود نداشت»[۷۴].

مطلب را با نوشته مانوئل زلالیان که یکی از دانشمندان جمهوری شوروی ارمنستان است پایان می دهیم:

۷۲- «یسنا» جزوی از نامهٔ مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۴.

۷۳- همانجا، ص ۷۱.

74_ Bartold V V., Sochinenija T. 2. chast 1, izd_vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661

«هرجا که محققان اروپایی در تشخیص قومی عاجز ماندند و آنان را غیرسامی و غیرهند و اروپایی نامیدند که هرگز این نظر شامل قبایل «تورانی» نبوده است، مورّخان ترك، بی‌اندك توجهی به‌مفاهیم نژادی و جغرافیایی دست تجاوز و تطاول دراز کردند و با تردستی وزرنگی آنان را ترك نامیدند. حال آن که «تورانی» هیچ گاه به‌معنای ترك نبوده‌است. ولی ترکان درنهایت تردستی «تورانی» را ترك نامیدند»[۷۵].

۳ - آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترك بودند؟

برای این که حیطهٔ ادعای مورّخان پان‌تورکیست تااندازه‌ای روشن گردد. برخی از نوشته‌هایشان ازنظر خوانندگان می گذرد. یکی از مورّخان ترکیه‌بنام «طغان» چنین نوشته‌است:

«هوریان همانند شومریان و ایلامیان از ترکان نخستین‌اند»[۷۶].

علی کمال مورّخ دیگر ترك، دولت اورارتورا « تـرك وتورانی » نامیده‌است[۷۷].

دیگر ازمورّخان ترك بنام گون آلتای ضمن بحث درپیرامون اقوام ترك چنین نوشته‌است :

75_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi Turetskoi istoriografii Erevan, Izd_vo AN Armianskoi SSR, 1970, str. 20.21.

76_ Tog'an Z. V , Umumi Turk tarihine giris, Ankara, 1946, s. 73-74.

77_Ali Kemal, Erzincan, Istanbul, 1932, s. 12.

«اقوامی که در شفق و طلیعهٔ تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند ، شومریان، سوبارها، هوریان، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان وهیتیان ازاین گروه‌اند. ولی اکدیان، آشوریان، آرامیان، یهودان وسامیان محتمل‌است از این گروه باشند»[۷۸].

چنان که خوانندگان توجه فرمودند ، بنا به نوشتهٔ گون آلتای ، شومریان، سوبارها، هوریان ، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان و هیتیان «بطورقطع ویقین» ترك بوده‌اند . قضیه بدینجا ختم‌نمی‌شود . تازه‌احتمال‌ترك‌بودن‌اکدیان، آشوریان، آرامیان‌ویهودان‌نیزوجوددارد.

هر گاه اندکی به نوشته‌های مورّخان ترك توجه شود ، معلوم می گردد اثری از قوم غیر ترك در آسیای غربی ، مرکزی و شمالی وجودنداشته‌است. بلکه‌همهٔ‌مردم این‌قاره‌ازنژادترکان‌بوده‌اند.

آرین‌انگین مورّخ‌دیگر ترك‌هیتها و قوم اورارتو را ترك‌دانسته است[۷۹].

کرزی اوغلو ضمن انکارتعلق سکائیان به‌گروه هند و اروپایی بویژه‌ایرانی، همانند دیگرمورّخان پان‌تورکیست، آنان‌را ترك‌خوانده است . وی‌معتقد است که همهٔ «قبایل تحت‌فرمانروایی دولت اورارتو دارای منشاء سکایی و بدیگرسخن ترکی‌هستند»[۸۰].

78_ Gunaltay Səmseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden Yakin Sark Elam ve Mezopotamya, Ankara, 1937, s. 116-117.

79_ Engin Arin, Eti tarihi, Istanbul, 1958, s. 92

80_ Kirziog'lu M. Fahrettin, Kars tarihi, C. 1, İstanbul, 1953, s. 84, 93.

مورخان پان‌تورکیست، مادها، پارتها و کردها را نیز ترک دانسته‌اند.
کرزی‌اغلو در کتاب خود زیرعنوان «از هر جهت که بنگریم کردان ترک‌اند» که به سال ۱۹۶۴ در آنکارا انتشار یافت در پیرامون کردان به بحث پرداخت و نوشت : «کردان از جمیع جهات ترک‌اند». وی با انکار منشاء آریایی کردان و تعلق این قوم به زبانهای ایرانی نوشت «این نکته که کردان از جمیع جهات ترک هستند ، واقعیتی است روشن و انکار ناپذیر ، همانند آن که بگوئیم دو ضرب در دو (۴ = ۲ × ۲) می‌شود چهار»[۸۱].

کرزی‌اوغلو ضمن بیان این «نظر» برای ترک‌شناسان جهان دستور-العمل صادر کرد و در ادامهٔ سخن چنین نوشت:

«ما از وجود ترکان در شرق شبه جزیرهٔ آناتولی ، آذربایجان و گرجستان پیش از ظهور اسلام سخن گفتیم. درضمن نشان دادیم کردان ترک هستند. از این پس ترک‌شناسان جهان که در زمینهٔ تاریخ ترکان بررسی و مطالعه می کنند، باید از این راه پیش بروند»[۸۲].

مورخان پان‌تورکیست به‌این بسنده نکردند و تجاوز خویش را به‌سرزمین هخامنشیان نیز بسط و گسترش دادند و پدیدآورندگان فرهنگ و تمدن‌شوش را ترک دانستند. شمس‌الدین گون آلتای در کتاب «تاریخ-قدیم شرق» به‌صراحت نوشت که «پدیدآورندگان فرهنگ‌شوش

81– Kirziog'lu M. Fahrettin, Her bakimdan Turk olan Kurtler, Ankara, 1964, s. 5.

۸۲ – همانجا ، ص ۵.

ومهنجو ـ دارو اقوام ترك بوده‌اند»[۸۳].

وی ترکان را قدیمترین اقوام شرق دانست که گویا پنجهزار سال پیش ازمیلادبه آسیای‌مقدم راه‌یافتند .

آنچه ازنظر خوانندگان گذشت، گوشه‌ای بسیارناچیز ازنوشته‌های مورخان پان‌تورکیست بوده‌است. تاکنون درعلم‌تاریخ شاید تا بدین‌پایه جعل‌وتحریف صورت نگرفته باشد . دربخش پیشین مطالبی ارائه شد که ادعای مورخان پان‌تورکیست را مردود می‌شمارد .

دربارهٔ اقوام‌ایرانی‌ساکن آسیای‌مقدم‌و آسیای مرکزی تاکنون اندك‌تردیدی وجود نداشته است . منشاء هند و ایرانی مادان و سکائیان هیچگاه مورداختلاف دانشمندان جهان نبوده است. ارائه یکایك نظر دانشمندان دراین زمینه، ازحوصله بحث‌ما خارج است . بنابراین تنها به‌ارائه‌چندنظر درپیرامون اقوام ساکن‌این‌منطقه بسنده‌می‌شود.

نخست به‌عنوان سند بسیار کهن به‌کتاب‌تورات اشاره می کنیم. درتورات‌نامهای‌فارس‌وماد کناریکدیگر آمده‌اند وشاهنشاهان هخامنشی گاه مادی خوانده شده‌اند . در باب ششم کتاب دانیال چنین آمده است:

«داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت»[۸۴].

83– Cunaltay Semseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden yakin sark. Elam ve Mezopotamya. Ankara, 1937, s 121, 128

۸۴– کتاب مقدس «عهد عتیق وعهد جدید» که از زبانهای اصلی‌عبرانی و کلدانی‌ویونانی‌ترجمه شده‌است، انجمن‌پخش کتب‌مقدسه، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

در تورات شریعت مادیان و فارسیان یکی ذکر شده است واین خود نموداری‌از وحدت آئین مادان و پارسها بوده است . درتورات چنین آمده است:

«پس‌ای پادشاه، فرمان‌را استوار کن‌ونوشته‌را امضافرما تاموافق شریعت‌مادیان وفارسیان که منسوخ نمی‌شود ، تبدیل‌نگردد»[۸۵].

در کتاب استر آمده است که « در ایام اخشورش (خشایارشا) این امور واقع‌شد...درآن ایام حینی که اخشورش پادشاه‌بر کرسی‌سلطنت خویش‌در دارالسلطنهٔ شوش نشسته‌بود، درسال سوم‌از سلطنت‌خویش ضیافتی برای‌جمیع سروران وخادمان خودبرپانمود و حشمت‌فارس و مادی ازامرا و سروران ولایتها بحضوراو بودند»[۸۶].

درتورات نمونه‌های‌بسیاری می‌توان‌یافت که درآنهاماد وپارس همواره‌درکنار یکدیگر آمده‌اند.

استرابون جغرافی نگار سدهٔنخست میلادی به مشابهت زبان اسکیثها(سکائیان)،مادان، پارسهاوباختریان، بویژه‌نزدیکی زبان‌سکائیان ومادها اشاره کرده است[۸۷].

زلالیان دانشمند شوروی ضمن اشاره به‌منشاء قومی‌مادها نوشت که«منشاء هندوایرانی‌مادها هرگزازسوی دانشمندان موردتردید نبوده است»[۸۸].

---

۸۵ ـ کتاب مقدس «عهد عتیق وعهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی‌و کلدانی‌ویونانی ترجمه‌شده‌است،انجمن پخش کتب‌مقدسه،۱۹۷۵،ص۱۲۹۶.

۸۶ ـ هما‌نجا ، ص۷۷۱.

87– Strabo. X. 2. 8, 14

88– Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi →

استاد پورداود نیز ضمن اشاره به‌این نکته نوشت :

«ماد، یك قبیلهٔ‌ایرانی بوده که اسم خودرا به‌اقامتگاه خودداده. همین مادها بودند که در حدود ۷۱۳ پیش ازمسیح درمغرب ایران بنای استقلال گذاشتند وهمدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند ودولت آشور را منقرض کردند وسراسر ایران زمین و قسمتی ازممالك مجاوررا در زیر فرمان خودآوردند»[۸۹].

ا. علی‌یف دانشمند شوروی . مادهارا از اقوام آریایی و ایرانی زبان دانسته است[۹۰]. پروفسور گیرشمن دانشمند فرانسوی نیز مشابه همین نظررا ابرازداشته است[۹۱].

گرانتوفسکی دانشمند دیگرشوروی، مادها را ازاقوام ایرانی شمرده‌است . وی‌ضمن بحث پیرامون این‌نکته نوشت : «درسدهٔ هفتم پیش ازمیلاد به‌سبب اعتلا و پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی مردم‌ایرانی زبان، دولت‌ماد پدیدآمد»[۹۲].

← istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan. 1970. str. 32.

۸۹ - «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد۲ چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۱۸ .

90– «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, T. 16, izd-vo «Sovetskaia Entsiklopediia». Moskva, 1974, str. 212.

۹۱ـ ر.ش. به گیرشمن، ر . ایران ازآغاز تا اسلام ، ترجمه دکترمحمد معین، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۹ .

92– « Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury », Editors: B G. Gafurov. E A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286

ای.م. دیاکونوف نوشت : « زبانی که مردم عهد باستان مادی می‌نامیدند، به زبانهای ایرانی تعلق داشت»[۹۳].

شادروان کسروی ضمن اشاره به این نکته نوشت: «از آغاز تاریخ که سه‌هزارسال پیش بود، مادان در آذربایجان و این پیرامونها نشیمن داشته‌اند و اگر کسی به تاریخ آشنا است این می‌داند که تا دوهزارسال پیش ترکان از این نزدیکیها بسیار دور بوده‌اند و درمیانه‌های آسیا می‌زیسته‌اند و این خودپندار بسیار عامیانه است که کسانی گویند آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بود»[۹۴].

اما در پیرامون سکائیان و پارتیان که مورخان پان تورکیست مدعی ترک بودن آنان هستند ، به نوشتهٔ اوشانین دانشمند روسی اشاره می‌کنیم. اوشانین معتقد است که « پدیدآورندگان فرهنگ قفقاز سکاها بودند که از شاخه‌های اقوام ایرانی به شمار می‌آیند و هیچ رابطه‌ای با ترکان نداشته‌اند ». بنا به نوشتهٔ اوشانین « پارتها از سکائیان بودند ... واما ترکی شدن زبان اقوام آسیای میانه هیچگاه زودتر از سدهٔ ششم میلادی آغاز نشد»[۹۵].

۹۳- دیاکونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵، ص ۸۵ .

۹۴ - «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۱.

95- Oshanin L , Antropologicheskii sostav naseleniia Srednei Azii i etnogenez ee narodov, chast 3, Erevan, 1959, str. 27, 75, 83-84.

در مورد پارتها، دانشمند شوروی اورانسکی، چنین اظهار نظر کرده است:

«پارتها ایرانی بودند و زبان آنان نیز تمام و کمال اززمرهٔ زبانهای ایرانی درسده‌های میانه‌بوده‌است وخودیکی ازمراحل رشد زبان فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد» [۹۶].

این نکته برهمهٔ دانشمندان جهان روشن است. ولی بااین وصف مورخان پان‌تورکیست، پارتهای اشکانی را «ترك» نامیده‌اند.

دربارهٔ دیگر اقوام نیز شبهه‌ای وجود ندارد که اقوام ساکن آسیای مقدم هرگز ترکی زبان نبوده‌اند. تنها نکته‌ای که جای اندك شبهه‌ای باقی گذارده زبان ایلامی بوده‌است. برخی ازمحققان زبان ایلامی را آگلوتیناتیو دانسته‌اند. بدان معنی که سیستم دستوری آن ازطریق الحاق پیشوند به‌ریشه شکل گرفته بود. چون زبان ترکی نیز ازاین گونه‌زبانها است، بنابراین پان‌تورکیستها مدعی ترکی‌زبان و ترکی‌نژاد بودن مردم ایلام شدند. مردمی که در هزارهٔ سوم پیش‌از میلاد در اراضی جنوب همدان، خوزستان، بوشهر، اصفهان و حدود کویر در کاشان می‌زیستند. سرزمینی که در کتیبه‌های کهن انشان وانزان نام داشت.

درمورد زبانهای آگلوتیناتیو باید گفت که شمارهٔ این گونه‌زبانها در جهان بسیار است. ولی ملل دارندهٔ زبانهای آگلوتیناتیو هرگز خویشاوندی خودراباترکان اعلام نداشته‌اند. بااین همه پان‌تورکیستها ادعا دارند که شمارهٔ این زبانها هرقدر زیاد هم باشد، خود نشانه‌ای

96– Oransky I., Vvedenie v Iranskuiu filologiiu, Moskva, 1960, str. 192.

بر ترك بودن ملتهای مذکور است .

مورخان پان‌تورکیست دربارهٔ هیتی‌ها و شومریها نیز مشابه همین نظر را ابراز داشته‌اند . در کتاب تاریخ چاپ استانبول آمده است که « هیتیان همانند شومریان و ایلامیان ترك بودند »[۹۷].

زبان ایلامی کمتر و ضعیفتر از دیگر زبانهای کهن شرق مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است . آثار زبان ایلامی تاکنون به‌میزان قابل ملاحظه‌ای بدست آمده است . ولی پژوهش در این زمینه بسیار کند و بطئی بوده‌است . زیرا محققان با دشواریهای فراوان مواجه‌شدند. سبب نیز آن است کـه زبان ایلامی یکی از تاریکترین و دشوارترین زبانهای کهن است و هنوز در مرحله‌ای نیست که مقایسهٔ آن با دیگر زبانها بتواند نتایجی محسوس ببار آورد . ازاین‌رو خویشاوندی زبان ایلامی بادیگر زبانهای باستانی مشخص نشده‌است . برخی از محققان مشابهت نام خدایان را دلیل نزدیکی زبان ایلامی بازبان اورارتویی دانسته‌اند. در کتیبهٔ سارگن دوم (۷۲۲ - ۷۰۵ پیش‌از میلاد) به‌نام « بغ - بارتو » یا « بغ ــ پارتو » برمی‌خوریم . بخش نخست این‌نام« بغ » ، واژه‌ای ایرانی و به‌معنای خدااست. «بارتو» که درزبان اکدی به‌صورت«پارتو» آمده ، مشابه نام «پارتی»الههٔ ایلامی‌است . هنوز اظهارنظر درپیرامون مشابهت زبانهای ایلامی واورارتویی ،کاری است بس‌دشوار .

بررسی زبان ایلامی با انتشار بخش ایلامی کتیبهٔ بیستون آغاز شد . کتیبهٔ بیستون به‌سه‌زبان اکدی ، ایلامی وپارسی باستان‌نوشته‌شده است . ولی زبانی که درستون دوم کتیبهٔ مذکور آمده ، تاکنون‌نامهای

97_ «Tarih»· C 1, Istanbul, 1932, s. 30, 31 128.

متعدی یافته‌است . برخی از پژوهندگان آنرا زبان‌مادی ، بعضی شبه مادی ، گروهی اسکیثی (سکایی)، برخی‌مادی ـ سکایی و بعضی‌اَمَردی (آماردی) پنداشته‌اند. نوشته‌هایی‌از‌شاهان ایلام بدست آمد که زبان‌و خط آن همانندزبان‌وخط ستون‌دوم کتیبهٔ بیستون‌است . نامهای‌متعددی ازقبیل خوزی (سوزی) ، انشانی وسرانجام ایلامی‌بدان داده‌شد. زیرا نام‌اخیر بانام سرزمین مطابقت داشت .

پس‌ازجنگ دوم جهانی گامهایی دراین‌راه برداشته‌شد ودستور زبان‌ایلامی عصر هخامنشی تدوین گردید . ولی با اینهمه متون کهنتر زبان مذکور که قدیمترین آن متعلق به حدود نیمهٔ نخست سدهٔ بیست‌وسوم پیش‌از میلاداست ،هنوزشناخته نشده‌است. ازاین‌رودانشمندان، زبان ایلامی‌را به‌سه‌دورهٔ کهن(از آغاز تاسدهٔ سیزدهم پیش‌از میلاد)، میانه (ازسدهٔ سیزدهم تا سدهٔ هشتم پیش‌از میلاد) ومتأخر (مربوط به‌روزگار هخامنشیان) بخش کرده‌اند .

برخی از محققان ، زبان خوزی را بازمانده‌ای از زبان ایلامی دانسته‌اند ودراین‌مورد به‌نوشتهٔ استخری تکیه دارند . دانشمند مذکور در کتاب «المسالك والممالك» چنین آورده‌است:«بیشترمردم‌خوزستان تازی وپارسی دانند وخاصه زبان خوزی دانند»[۹۸].

در دایرة‌المعارف اسلامی با اتکاء به‌نوشتهٔ استخری چنین آمده است که « ممکن‌است خوزی یکی‌از لهجه‌های زبان ایلامی باشد »[۹۹].

---

۹۸ ـ اصطخری، ابواسحق‌ابراهیم،مسالك وممالك، ترجمهٔ فارسی ازقرن‌۵ـ۶ هجری،به‌کوشش ایرج‌افشار، تهران، بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب،۱۳۴۷،ص۹۱.

99_«Enzyklopaedie des Islam». «Khuzistan», II, p. 1059.

یکی‌از نکته‌هایی که ممکن است در پیرامون زبان‌ایلامی ایجاد شبهه‌کند ، نوشتهٔ ای . م . دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد است . در کتاب مذکور ، دیاکونوف ازاحتمال خویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترك و مغول مطالبی ارائه کرده است . این کتاب که به سال ۱۹۵۶ انتشاریافت بنا برسفارش انستیتوی تاریخ وفلسفهٔ آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نوشته‌شد. سفارش نگاشتن کتاب مذکور چه‌بسا بامقاصد ونیات‌سیاسی همراه‌بوده‌است .بااندکی غور در مقدمهٔ مؤلف نیز می‌توان به‌این نکته پی برد . ولی نوشته‌های ای.م.دیاکونوف که‌پس‌از بیست‌ودوسال‌درسال ۱۹۷۸دردایرةالمعارف بزرگ‌شوروی به‌چاپ‌رسید درست درخلاف جهت نوشته‌های وی‌در کتاب تاریخ‌ماداست. وی درنوشته‌های‌متأخر از «احتمال‌خویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترك و مغول» انصراف حاصل کرد و چنین نوشت :

« خویشاوندی زبان ایلامی با دیگر زبانهای کهن و باستانی معلوم ومشخص نشده است . چنین بنظرمی‌رسد که پرثمرترین پژوهشها در زمینهٔ ارتباط زبان‌ایلامی با زبان دراویدی حاصل شده باشد»[۱۰۰].

می‌دانیم « دراویدی » از زبانهای کهنی است که در جنوب شبه قاره هندوستان وحدود مدرس، کرالا، میسور . آندهراپرادش ودیگرجاها

100— « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, Izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», Moskva. 1978. str. 28. st. 70-71.

رایج ومتداول بوده‌است .

پروفسور یوسف‌اف دانشمند شوروی و مؤلف کتاب « ایلام » ضمن ردخویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترکی ، هندی و قفقازی چنین نوشت :

« در این زمینه نیز شیوهٔ مقایسه ، نتایج لازم را ببار نیاورد ... زیرا در این مورد تاریخ تکامل زبانـهای قفقازی و دگرگونی اصوات زبانهای مذکور درطول سده‌های دراز موردتوجه‌قرار نگرفت»[۱۰۱].

دانش معاصر تاکنون نتوانسته است پاسخی دقیق به‌این پرسش بدهد کـه قدیمترین اقوام شرق از جملـه شومریان ، ایلامیان وسوبارها از دیدگاه قومی وزبانی چه گونه‌بوده‌اند . برخی‌از محققان‌نامهای‌متعددی به‌اقوام مذکورداده‌اند . گاه آنان را « یافثی » ، گاه « آسیانی » و گاه‌ـ « تورانی » خوانده‌اند ، هنوز این‌نامها غیردقیق و شرطی است . ولی مورخان پان‌تورکیست کمتر توجهی به‌دشواریهای موجود دربـرابـر دانش تاریخ و باستانشناسی مبذول نمی‌دارند و بـرای موجه‌جلوه‌دادن مقاصد وهدفهای خویش همواره مطالبی جعل‌می کنند. اینان در کتاب تاریخ که‌دراستانبول‌انتشاریافت نوشتند که«مردم آسیای صغیر ازترکانی بودند که نامهای گونه‌گون داشتند»[۱۰۲].

استاد مینورسکی دربارهٔ روش مورخان پان‌تورکیست سخنی

101_ Iusifov Iu. B.. Elam. Sotsialno - ekonomicheskaia istoriia, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1968. str. 38-39.
102_ «Tarih», C. 1. Istanbul, 1932, s. 127.

بسیارزیبا دارد که ارائهٔ آن بجاوبمورداست:

«هرجا که مسایل علمی حل‌نشده‌ای درزمینهٔفرهنگ اقوام شرق باستان پدید آید... ترکان بی‌درنگ‌دست‌خودرا به‌همانجا دراز می‌کنند»[۱۰۳].

هدف دست درازی ترکان را، مؤلفان پان‌تورکیست خود ارائه کرده‌اند. اینان همواره به‌تبلیغ «**وحدت همهٔ ترکی‌زبانان جهان در ملتی واحد**» می‌پردازند که‌خود نمودارروشنی ازهدف ومقصود پان‌تورکیستها است.

درماه فوریه‌سال ۱۹۴۴ کتابی زیر عنوان «ترکان سراسر جهان» نوشتهٔ حسین نامق اورکون انتشار یافت. تنها با مطالعه فهرست کتاب خواننده می‌تواند به‌هدف و مقصود نگارنده‌پی‌برد. فصول کتاب‌چنین است: «ترکان سیبری، ترکان‌آسیای‌میانه، ترکان اتل (کرانهٔ ولگا‌ـم)، ترکان شبه‌جزیرهٔ کریمه، ترکان آذربایجان، ترکان‌غربی‌وغیره». مؤلف به‌صراحت ترکان‌را به‌درك «وظایف‌ملی» فرامی‌خواند و ضمن مراجعه به‌آنان چنین می‌نویسد:

«فراموش مکن که توتنها نمایندهٔ۱۸میلیون ترك نیستی. **تو باید همهٔ علم ودانش و تفکر و امکانهای خودرا صرف‌اعتلای ترکان کنی** وحتی یك‌لحظه این‌شعار راازیادنبری که‌می گوید،

103– Pan-turkism, par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islam, livraison N., p. 924., Akopov G. B., Voprosi etnogeneza narodov Blizhnego Vostoka... «Izvestia AN-Arm. SSR». 1956. No. 7. str. 37.

همه‌چیز برای ترکان و بخاطر ترکان است»[104].

ضیاء گوک‌آلپ که از نظریه‌پردازان مشهور پان‌تورکیسم است به‌پیروی از نظرهای سیاسی معین خویش چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می‌کوشند تا به‌صورتی تصنعی، ترکان، از جمله ترکان آسیای‌میانه، کرانهٔ ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا بدانند و آنان را ملتهای جداگانه‌ای بشمارند. هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد، متحد گردانیم»[105].

آرین انگین دربارهٔ مصطفی کمال رئیس‌جمهور متوفای ترکیه چنین نوشت:

«آتاترک نه‌تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه پدر همهٔ ترکان جهان است»[106].

به‌گمان نگارنده هر گونه توضیح پیرامون نوشتهٔ پان‌تورکیستها کاری‌است زاید و خواننده خود به‌سهولت قادر به دریافت حقایق تواند بود. چون طرح و ارائه مسئله تا اندازه‌ای لازم بنظر می‌رسید، از این‌رو به‌اختصار از نظر خوانندگان ارجمند گذشت.

104– Zulalian M. K, Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, izd-vo AN Arm SSR, 1970, str 34-35.

105– Gokalp Ziya Turkculugun esaslari, Istanbul, 1952, s. 28.

106– Engin Arin, Ataturkculuk ve Moskofluk-Turkler savasi. Ataturk yalniz Turklerin degil, butun dunya Turklerin atasidir, Istanbul, 1953.

بخش پنجم



تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز

گذاردن نام آذربایجان برسرزمین آلبانیای قفقاز که درسده‌های متأخراران و شیروان نام داشت سبب انحرافها و تشویشهایی دربررسی تاریخ این‌بخش ازقفقاز گردید. برخی‌از دولتمداران نیز به‌سبب‌داشتن انگیزه‌های سیاسی مؤلفانی را به‌خدمت گرفتند تا برای مردم‌آلبانیای‌قفقاز ومادآتورپاتکان (آذربایجان) منشأء واحدی‌را جعل وارائه کنند. این‌انگیزه‌ها نیز تشویش وانحراف‌را،افزونتر کرد. نگارنده‌می کوشد تا آنجا که میسر باشد موضوع تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان را روشن گرداند.

از دوران پیش‌از تاریخ آلبانیای قفقاز و نژاد و تیرهٔ ساکنان این‌سرزمین آگاهی‌کافی دردست‌نیست، بنابه نظر بسیاری ازمورخان، سرزمین قفقاز گذرگاه اقوامی بودکه ازشمال‌به‌جنوب آمدند وبرخی ازآنان چون سکائیان به‌سرزمین ماد روی‌آوردند و گروهی از ایشان به

آسیای‌صغیر رفتند وتامصر پیش‌تاختند.

سرزمین قفقاز ، درروزگار باستان «آلبانیا» نام داشت . آلبانیا شامل‌چند سرزمین بود که‌قبایل متعددی در آن می‌زیستند . هکاتیوس‌ـ میلتی مورخ سدهٔ ششم و اوایل سدهٔ پنجم پیش از میلاد ، ضمن بحث پیرامون قبایل ساکن آلبانیا ازقبیله‌ای بنام «میك» یاد کرده است که در دشتهای کرانه رود ارس سکنی داشتند[1].

هرودوت مورّخ‌مشهورباستان نیز ازقبیلهٔ مذکور نام‌برده‌است. هرودوت‌نام‌قبیلهٔ«میك»را« Muchoi »*(موخوی)نوشته‌است[2]. برخی‌از محققان نام «مُغ» را پدید آمده از نام این قبیله دانسته‌اند . چنین بنظر می‌رسد که « میك‌ها » یا« مُغها » دربخشی‌از اراضی کاسپی می‌زیستند و شاید جزئی از کاسپیان بودند[3]. هرودوت نیز ازقومی بنام «کاسپیان» یاد کرده است[4].

کاسپیان درسده‌های ششم و پنجم پیش‌از میلاد تابع‌شاهنشاهی هخامنشی بودند[5].ولی بعدها، پس‌ازسقوط شاهنشاهی مذکور به‌تبعیت دولت «ماد خُرد» یا «مادآتورپاتکان» درآمدند .

1- Hecataei, fragmenta. FHG, edit. K. Muller. V. I, fig- 170-183.

* درتبدل حروف یونانی به‌لاتین دوحرف ch معادل‌حرف یونانی X است که (خ) خوانده می‌شود.

2- Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein. Berol. 1884, III, 93, VII, 68.

3- Minorsky Mukan. EI, III. P. 758.

4- Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884, III. 92. VII. 67.

5- Herrmann. Kaspioi RE. Stuttgart. 1919. s. 2274.

درسدهٔ نخست پیش از میلاد سرزمین کاسپیان درزمرهٔ سرزمین اقوام وقبایلی قرار گرفت که عمده‌ترین آنها «آلبانها» بودند[6]. بنابرمآخذ موجود، کاسپیان درسرزمینی که محل پیوستن دورود کُر وارس شناخته شده است می‌زیستند[7]. برخی ازمحققان، کاسپیان را از گروه اقوام کاسی- ایلامی دانسته‌اند . دراین نکته جای تردید بسیار است. زیرا دانشمندان محقق دررشتهٔ ایلام‌شناسی، تاکنون مرزشمالی ایلام‌را ازناحیهٔ «اکباتانا» (همدان) دورتر ندانسته‌اند. گروهی ازدانشمندان ازجمله یامپولسکی و دیاکونوف برپایهٔ برخی مشابهت‌های اسمی چنین نظری‌را ارائه کرده‌اند. بعضی ازپژوهندگان ، گروه اقوام کاسی ـ ایلامی را شامل لولوبیان ، کاسیـان ، ایلامیان ، کوتیان وغیره دانسته‌اند[8]. نام کوتیان سبب گمان وپندار دراین‌زمینه شده‌است. هرودوت به‌هنگام‌نگارش مطلب پیرامون اقوام ساکن منطقهٔ‌شرق قفقاز، ازمیك‌ها ، کاسپیان و قبایل «اوتی»(Uti) نام برده‌است[9]. گویا این سه قبیله هسته اصلی ساکنان آلبانیای باستان راتشکیل می‌دادند . بنابه نوشتهٔ یامپولسکی مورّخ شوروی نام «اوتی» به‌صورت «اوئیتی» (Uiti) ، «اودین» (Udin) و «اوتن» (Oten) نیز

6– Strabonis. Geographica. rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, Vol. 1, 1844, XI, 4, 5.

7– Issledovaniia po istorii kultury narodov Vostoka. sbornik v chest Akademika I. A. Orbeli, Moskva-Leningrad, 1960, str. 16

۸ ـ ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز،بنگاه ترجمه ونشر- کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص۱۴۳–۱۴۴.

9– Herodoti, Historiae. Ad recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884, VII, 68.

آمده‌است . گویا «اوتی» نامی بود که ساکنان آلبانیای قفقاز ، خودرا بـدان نام می‌نامیدند . یامپولسکی بااتکاء به‌برخی شباهت‌های صوری لفظی‌می‌پندارد که «اوتیان» همان «کوتیان» بوده‌اند .ای.م.دیاکونوف نیز بااتکاء‌به‌گمان یامپولسکی درکتاب تاریخ‌مادچنین آورده‌است:

«ز.ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را دراین‌باره به‌مؤلف این کتاب اعـلام داشت که نام «کوتیان» همان‌عنوان نژادی‌است که‌درمنابع‌زمانهای متأخربه‌شکل«اوتیان»و«اوئیتیان» و«اودیان» و «اودینیان» و «اتنیان» ضبط شده‌است وظاهراًچنان که وی می گویدنامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می‌خواندند »[10].

نمی‌دانیم چه دلیلی برای چنین گمـان و پنـداری وجود داشته است وچرا استاد دیاکونوف براین گمان تکیه کرده‌است . حال آن که او خود باتکیه به‌منابع شومری و اکدی و وقایع مربوط به‌جنگ شاهان شومر واکـد ، کوتیان و همسایگان ایشان ، لولوبیان را ساکن جبال ماد نوشته است[11]. دیاکونوف خود ضمن بحث پیرامـون این نکته ، خلاف‌نظر یامپولسکی‌را بیان داشته و چنین‌اظهارنظر کرده‌است:

«تجزیه‌وتحلیل متون نشان‌می‌دهد که واژه «کوتی»فقط‌درهزارهٔ سوم و دوم قبل‌ازمیلاد معنی و مفهوم داشته است و به‌یك گروه نژادی معین اطلاق می‌شده که... احتمالاً درآذربایجان کنونی ایرانو کردستان زندگی می کردند ... درهزارهٔاول قبل‌ازمیلاد همهٔ اورا رتوئیان و مردم مانئا ومادرا «کوتی» می‌نامیدند»[12].

۱۰ـ ا.م. دیاکونوف: تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۴ .

۱۱ـ همانجا ، ص ۱۳ـ۱۴ .

۱۲ـ همانجا، ص ۱۲۸.

بنابر آنچه از نظر خوانندگان گذشت، هنوز هیچ دلیل ومدرکی بر کوتی بودن او تیان ساکن قفقاز وجود ندارد و نظر یامپولسکی تاکنون از حیطهٔ حدس و گمان خارج نشده است.

نکته‌ای را باید افزود و آن اینکه قفقاز سرزمینی بود که از روزگاران بسیار کهن به‌صورت گذرگاهی جهت کوچ اقوام مختلف درآمد. سرزمین آلبانیای قفقاز نیز در این ماجرا بی‌نصیب نماند. چنین بنظر می‌رسد که کوچ اقوام و قبایل از شمال کوههای قفقاز به‌سرزمین آلبانیا در وضع قومی ساکنان این سرزمین اثر فراوان داشته است. در آستانهٔ سدهٔ نخست پیش از میلاد، اثری از کاسپیان مشهود نبود[۱۳]. گمان می‌رود کاسپیان در آلبانها مستحیل شده باشند. زیرا از این پس تنها نامی از کاسپیان در تاریخ برجای ماند.

نام آلبانها نخستین بار در رویدادهای سدهٔ چهارم پیش از میلاد و پایان روزگار شاهنشاهی هخامنشیان برده شده است. بنا به نوشته آریان، درسپاه داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶ - ۳۳۰ پیش از میلاد) گروههای از قبایل آلبانی وجود داشتند[۱۴]. از نوشته‌های مورخان باستان چنین برمی‌آید که در روزگار هخامنشیان، سرزمینهای ماد، آلبانیا، سکاسنا (سکاسن) و کادوسیا تابع یك خشترپ (ساتراپ) بودند. بعدها اینان همه به‌تابعیت اتورپات (اتروپات) ساتراپ ماد خرد یا مادا تروپاتن درآمدند[۱۵].

13 _ Strabonis, Geographica, rec Commentario crit. instr. G. Kramer, vol. 1. Berol 1884. XI. 4. 5.

14 . Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht. Leipsig, 1886- III. 8. 4.

۱۵ - همانجا.

ازاین‌پس آلبانها در تاریخ مردم سرزمین قفقاز نقشی بسزا ایفا کردند. آلبانها به‌اتحادقبایل متعددی باخود توفیق‌یافتند واتحادبزرگی ازاقوام و قبایل پدیدآوردند . همین اتحاداقوام و قبایل سرآغازظهور وتأسیس دولت‌آلبانیای قفقازشد .

آلبانها، ساکن دشتهای شمالی‌رود کُر بودند که بنابه نوشتهٔ مورّخان باستان به رود آلازانی متصل می‌شد[۱۶]. بخشی از قبایل کامبیسن‌ها (Kambisen) نیزدردشتهای‌شمال‌رود کُرسکنی داشتند[۱۷]. اینان در حوالی رودهای آلازانی و ایوری (Iori) می‌زیستند و تا دامنهٔ جبال صغیر قفقاز پراکنده بودند[۱۸]. بدین‌روال آلبانها درغرب با ایبری (گرجستان) همسایه شدند. سرزمین آلبانیا درشرق‌به‌دریای‌خزر منتهی می‌شد. شمال این‌سرزمین به‌سلسله کوههای قفقازوجنوب آن به‌ماد کُرد(مادآتروپاتن) وجنوب غربی آن به‌سرزمین ارمنستان محدود می گشت[۱۹].

مورّخان باستان، از جمله آمیانوس مارسلینیوس نیز از وجود آلبانها در این منطقه خبر داده‌اند[۲۰]. استرابون و بطلیموس از وجود قبایلی چون «لگ‌ها» (Legs) دراراضی‌جنوبی داغستان کنونی آگاهی

16 - Plinii C Secundi. Naturalis historia. D Detlefsen recens uit. vol. 1. Berol., 1866. VI. 29 . Ptolemaei, V. 10. 2.

17 - Strabonis. Geographica. vol. I.III. Berol., 1884-1852 XI. 4. 1

۱۸ـ همانجا ، ۷ ، ۱۰.

۱۹ـ همانجا ، ۴ ، ۱۰.

20 - Ammiani Marcellini. rec. C. U. Glark. XIII. 6. 61.

داده‌اند[۲۱]. دیگـر از قبایل ساکن جنوب داغستان و آلبانیای قفقاز «گل‌ها» (Gels)[۲۲] و قبیله «سیلو» (Silv) بودند[۲۳]. برخی، سیلوهارا از قبایل‌ساکن نواحی شمال غرب سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته‌اند. ولی درمحل سکونت این‌قبیله تااندازه‌ای اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی آنان‌راساکن شمال آلبانیای قفقاز و بعضی نیزازساکنان نواحی‌دشت آلازانی دانسته‌اند[۲۴].

جز از قبایل نامبرده، سکاسن‌هـا نیـز دراین سرزمین، حدود ناحیهٔ گنجه سکنی داشتند. هرودوت و استرابـون هردو از این قبیله نام برده‌اند[۲۵]. در نوشته‌های ارمنی «سکاسن» به‌صورت «شاکاشن» آمده است[۲۶].

دیگر ازقبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز «گرگرها» هستند که استرابون ونیزمورخان وجغرافی‌نگاران پس‌از وی، ازقبیلهٔمذکور

21– Strabonis Geographica. vol. I-III. Berol , 1844-1852. XI, 7, 1 , 8, 1., 5, 1

۲۲ـ همانجا.

23– Plinii C., Secundi. Naturalis historia. D. Detlefsen. recens uit. vol. 1, Berol. 1866. VI. 29 36' 38

24– Barkhudarian. M . Strana Agvanov i ikh sosedy. Tbilisi 1893, str. 76.

25– Herodoti. Historiae. Berol., 1884. III, 93., Strabonis. Geographica. vol. I III. Berol., 1844-1852. II. 1, 14., XI. 8, 4., 14, 4.

26– Anania Shirakatsi. Armianskaia istoriia. VII, V., Po P. X. SPb., 1877, str 51.

نام‌برده‌اند[۲۷].

درنوشته‌های ارمنی، گرگرها ، اوتی‌ها و برخی قبایل‌دیگر رابا قوم اسطوره‌ای « اران » مربوط دانسته‌اند. موسی خورنی مورّخ و جغرافی‌نگار ارمنی عهدساسانی «اران» رانام مردی خردمند دانست که ازقبیله«سیساك» (Sisak) و فرمانروای آلبانیابود . هم‌او می‌نویسدقبایل اوتی و گاردمان (Gardman) و گرگر از اخلاف اران بودند[۲۸].

شایدنام ارّان که مورّخان، جغرافی‌نگاران وجهانگردان‌ایرانی وتازی به هنگام خلافت عباسیان در کتابهای خود از آن یادکرده‌اند ، ازهمین نوشتهٔ موسی خورنی منشاء گرفته باشد . زیرا ارمنیان سرزمین آلبانیای قفقازرابه‌صورت آغوان،آغوانك و آلوان‌وآلوانك‌نوشته‌اند که‌آلوان‌وآلوانك به‌آلبانیابسیار نزدیك‌است .

شادروان احمدکسروی آران‌را پدیدآمده از «آر» دانسته وآن رانام دیگری از نژاد «ایر» شمرده‌است . وی‌درضمن آران‌را به‌معنای ناحیهٔ‌گرمسیر نیزآورده است[۲۹].

همان گونه که ناحیه‌ای بنام‌شیروان دراصفهان و خراسان‌هست، درحوالی‌کاشان نیزناحیه‌ای بنام‌اران وجوددارد. آیااین نامها راکوچ- نشینانی ازاران و شیروان به‌این نواحی داده‌اند ؟ بهرتقدیر مسئله هنوز چنان‌که باید روشن نشده‌است. امید می‌رود مورّخان ، زبانشناسان ،

27 - Moicei Khorenskii, Istoriia Armenii, Moskva, 1893, str. 58.

۲۸ـ همانجا ؛ ص ۵۸ .

۲۹ ـ « کاروند کسروی » مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمد کسروی . به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۶۸-۳۶۹ .

جغرافی‌نگاران و نژادشناسان این‌نکتهٔ مبهم‌را روشن گردانند و ازابهام وتاریکی بیرون آوردند .

موسی خورنی براین عقیده بود که درسدهٔ پنجم میلادی زبان گر گرها پایه‌واساسی برای ظهور زبان‌ادبی آلبانها شد[۳۰]. واما دربارهٔ محل‌سکونت گر گرها چنین بنظرمی‌رسد که اینان در دشتهای جنوبی رود کردرمنطقهٔرود گر گر ازشاخه‌های‌رود کر که‌اکنون‌به« گر گرچای» شهرت‌داردمی‌زیستند .

ا.علی‌یف یکی‌از پژوهندگان قفقازی معتقد است که «میک‌ها و کاسپیان بعدها باآلبانهاودیگر قبایل‌ساکن‌شرق‌قفقاز درهم‌آمیختند»[۳۱].

ازمآخذ و نوشته‌های باستان چنین برمی‌آید کـه مرز شمالی سرزمین آلبانیای قفقاز ، هیچگاه از دربند قفقاز فراترنرفت . درغرب نیز سرزمین‌آلبانیای‌قفقاز به رودهای آلازانی و ایوری منتهی می‌شد . مرزشرقی آلبانیای قفقاز ، ساحل غربی دریای خزربود . درجنوب‌نیز مرزآلبانیابه‌سرزمین‌ارمنستان‌وماد خرد(ماداتروپاتن = ماداثورپاتگان) منتهی می گشت . دربارهٔ همهٔ مطالب یاد شده استرابون[۳۲]،پلینیوس[۳۳]،

30– Moisei Korenskii Istoriia Armenii. Moskva. 1893. str. 193

31– «Issledovaniia po istorii kultury narodov vostoka». sbornik v chest akademika I. A. Orbeli. Izd-vo AN SSSR. Moskva-Leningrad. 1960, str. 17.

32– Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol. 1844-1852, XI. 4. 5.

33– Plinii C.. Secundi. naturalis historiia. D. Detlefsen. recens uit. vol. I. 1866. VI. 29. 38, 39. 42.

بطلمیوس[۳۴] ونیز نویسندگان متأخر نوشته‌اند . تنها کسی که کاسپیان‌را بخشی‌از اتحاد قبایل آلبانیا دانسته، استرابون است[۳۵].

استادبارتولد کاسپیان را از اقوام هند و اروپایی ندانسته ، بلکه نام‌یافثی را درمورد آنان‌بکار برده‌است. وی‌چنین می‌پنداشت که‌کاسپ، حالت جمع نام‌مفرد «کاس» بوده است . برای‌روشن‌شدن مطلب نظر استادبارتولد عیناً ارائه‌می‌شود :

«اقوام کاسپی به‌اقوام یافثی تعلق‌دارند . و امادربارهٔ بیان مطلب فکر می‌کنم کلمهٔ‌کاسپ حالت‌جمع نام‌کاس باشد که‌گاه قفقاز بدین‌نام خوانده می‌شد»[۳۶].

اما دربارهٔ منشاء قوم‌آلبانیای قفقاز ، استادبارتولد منشاء اقوام آلبانیای قفقاز ، گرجستان و کوه‌نشینان قفقاز را یکی‌دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است :

«منشاء اقوام آلبانی که در کرانهٔ دریای خزر سکنی‌داشتند ، با منشاء اقوام گرجی و کوه نشینان قفقاز یکی است . همهٔ اینها از زمرهٔ آن‌گروه از اقوامی هستند که به اقوام یافثی شهرت یافته‌اند»[۳۷].

34_ Cl. ptolemaei. Geograaphiae libri octo Graece et latine ad condicum. ed. Dr Frid. g Wibberg. V. 11, 1, 10, 1., 12, 1, 8, 7, 11

35_ Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol.. 1844-1852, XI. 4, 5.

36_ Bartold V. V.. Sochineniia. Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury. Moskva. 1963. str 662.

۳۷_ همانجا، ص۶۶۱-۶۶۲.

آلبانیای‌قفقاز طی‌سده‌های دراز موردتهاجم ، کوچ‌و گذر اقوام‌مختلف قـرار داشت . گویی سرزمین آلبانیا بـرای عبور اقوام گـونه گـون گذر گاهی مناسب بوده‌است. شاید همین‌نکته سبب‌اقامت قبایل‌دارای زبان و فرهنگ متفاوت دراین سرزمین شده‌باشد . چنین‌بنظر می‌رسد که لشگر کشی به گـرجستان و ایران از طریق آلبانیای قفقاز سهلتر بوده است .

درسدهٔ نخست پیش‌از میلاد دولت‌بزرگ ارمنستان تأسیس‌شد. رومیان بااین‌دولت به‌پیکار پرداختندوسپاهیان خودرا به‌ارمنستان گسیل داشتند . در آن هنگام پمپه سردار سپاه روم بود . وی پس از تصرف ارمنستان به‌آلبانیاآمد وباآلبانها معاهده‌ای منعقد کرد و ازاین رهگذر امکان‌یافت به‌شرق گرجستان (ایبری) حمله‌برد. پس‌ازاین‌ماجرا آلبانها دست‌به‌عصیان زدند. پمپه ناگزیراز کرانه‌دریای سیاه به‌آلبانیاباز گشت وشورش‌را فرونشاند .

آ گاهی‌ما در پیرامون مردم آلبانیای قفقاز بسیار اندک و گاه متناقض است . برخی مورخان ، آلبانها را « مردمی وحشی » تصویر کردند که «پوست‌جانوران برتن داشتند و درحساب و شمارش ارقام فزونتر ازصدرا نمی‌دانستند»[۳۸].

ازسوی دیگر بعضی نوشته‌اند کـه «آلبانها در سرزمینی بسیار حاصلخیز می‌زیستندوسیستم آبیاری سرزمینشان کاملتر از سیستم آبیاری مصروبابل‌بود»[۳۹].

38_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd_vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661-662.

۳۹ـ همانجا، ص۶۶۶

گمان‌می‌رودسبب اظهارنظرهای متناقض آن‌باشد که هر از چندی اقوام وحشی به‌آلبانیا هجوم می‌آوردند ، باآلبانها درهم می‌آمیختند ، تامدتی روابط اقتصادی عقب‌ماندهٔ خودرا برمردم آن سرزمین تحمیل می‌کردند و بدین روال مانع رشد اقتصادی مداوم و پی‌گیر آلبانیا می‌شدند .

در نخستین سدهٔ میلادی میان دولت پارتیان و امپراتوری روم برخوردهایی برسر آلبانیا درگرفت. ولی هیچ‌یك ازطرفین نتوانستند آلبانیا را تمام و کمال از آن خودکنند . درضمن تاریخ شاهد هجوم قبایل کوچ‌نشین ازشمال به‌آلبانیا درهمان سدهٔ‌نخست میلادی نیزبوده است[۴۰].

به روزگار شاهنشاهی ساسانیان درسال ۴۶۱ میلادی ، آلبانیا به‌صورت بخشی‌از استانهای دولت ساسانی درآمد و مرزبان برآن سرزمین گمارده‌شد. پس‌ازاین تاریخ نیز بارها رومیان ، کوچ‌نشینان نواحی شمال، آلانها و بعدها خزران به‌سرزمین آلبانیا هجوم‌بردند.

چنان که مورخان نوشته‌اند ، یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی درگیر پیکار باهونها ، کیداریان و دیگر قبایل کوچ‌نشین شمال‌بود[۴۱]. ازاین‌رو ناگزیر بنای سد دربند راکه‌ارمنیان «چور» می‌نامیدند ،آغاز کرد . این‌شهر یکی‌از مراکز عمدهٔ آلبانیای قفقازبود .

---

40 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 667.

۴۱ـ کریستن‌سن، آرتور، ایران درزمان‌ساسانیان، ترجمهٔ رشیدیاسمی،چاپ‌سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص۳۱۱ـ۳۱۲ .

دفاع از مرزوبوم ایران ایجاب می کرد که آلبانیای قفقاز متحد ایران باشد . فیروز شاهنشاه ساسانی که درشمال شرق ایران ونیز در غرب با رومیان در گیر پیکاربود ، شاید بخاطـر حفظ مرزهای کشور الحاق آلبانیای قفقازرا به‌ایران ضرور دانست .

در روزگار شاهنشاهی خسرو انوشیروان بنای سد دربند پایان پذیرفت . ولی چندی نگذشت که درعهد خسرو دوم ابرویژ (پرویز) ترکان و خزران به‌سرزمین آلبانیا حمله‌ور شدندو کشتاری بس‌بزرگ براه انداختند که درنوشته‌های مورخان ارمنی‌ازآن به‌تفصیل سخن‌رفته است . موسی کاگان کاتواتسی مورخ‌تاریخ آلبانیای قفقاز که «تاریخ‌-آغوان» نام‌دارد وازمورخان سدهٔ‌دهم‌میلادی‌است، جریان حملهٔ‌ترکان به‌دربندرا چنین‌شرح داده‌است :

«... های‌شاه[42] آنچه‌راکه برسر سپاهیان ومدافعان شهر «چور» آمد ، با دیدگان خویش مشاهده کرد ... شاهنشاهان ایران ـ معماران ، وسایـل و مواد بسیار از همه‌جا بـرای ساختن ایـن دیوارها ، برجها وباروهای عظیم گردآورده‌بودند . این دیوار میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی[43]قرار داشت . . . او(های‌-

---

۴۲ـ «Hay»های‌شاه فرمانروای محلی‌بود که ازسوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آلبانیا فرمان می‌راند . شاید نام «های » بانام «هایك» فرمانروای باستانی وکهن ارمنستان بی‌ارتباط نباشد . ارمنیان مردم خویش‌را «های» و سرزمین‌ارمنستان‌را «هایستان»می‌نامند . شاید«های‌شاه» عنوان فرمانروایانی باشدکه برارمنستان و دیگر نواحی‌قفقاز ازجمله آلبانیا حکومت داشتند و ازسوی شاهنشاه ایران براین سمت گمارده می‌شدند .

۴۳ـدریای‌بزرگ شرقی که مؤلف «تاریخ آغوان»ذکرکرده ، همان دریای خزراست . زیرا دیوار دربند میان‌قفقاز ودریای خزرقرارداشت .

شاه)خطر دهشتباری را که‌ازسوی‌مردم‌پلیدوغدّاری که‌صورتهای
پهن‌داشتند و همانند زنان بودند ، مشاهده کرد . موهای دراز
آنان ازسر برچهره‌وبدنشان فروریخته‌بود ... آنان‌نیزه و کمان
بدست داشتند و همانند گـرگهای وحشی حمله می کـردند .
کمترین اثری ازشرم‌وحیا درچهرهٔ آنان مشهود نبود . آنها به
مردم‌شهر حمله‌می‌بردند واینان‌را درکوچه‌ها ومیدانها قطعه‌قطعه
می کردند . دیدگان این‌دژخیمان برزیبارویان نیز رحمت‌نمی-
آورد . پسران و دختران را نیزمی کشتند . آنان برموجودات
بی‌آزار و پیرانی که قادر به جنگـک و پیکار نبودند نیز رحم و
شفقت رواداشتند . به‌کودکان و خردسالان رحم‌نمی کردند و
قلبهایشان از دیدن کـودکان شیرخوار نیزبه‌رحم نمی‌آمد . این
کودکان بی گناه برجسدهای‌سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده،
ازپستانهایشان بجای شیر، خون می‌مکیدند. همین که‌به‌خانه‌ای
گام می‌نهادند، چون آتشی که در نیستان افتاده‌باشد ، همه‌جارا
می‌سوزاندند و نابود می کردند. آنان همین که‌به خانه‌ای وارد
واز آن‌خارج می‌شدند ، راه‌را برای درندگان وپرندگان وحشی
مردارخوار هموار می کردند»[۴۴].

اوایل سدهٔ‌هفتم‌میلادی دولتی‌محلی درآلبانیا برسرکارآمد که‌فرمانروای
آن از دودمان‌ایرانی «مهران» بود[۴۵]. سردودمان‌این سلسله می‌خواست

44_ «Istoriia Agvan, Moiseia Kagankatvatsi, Pisatelia X-veka», Per. S armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 105.
45_ «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. izd-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 673.

درسال ۵۹۰ میلادی به‌سوی خزران ساکن شمال دریای خزر حمله‌برد، ولـی انصراف حاصل کرد[۴۶]. بنابه‌نوشتهٔ استاد بارتولد، فرمانروای آلبانیا بااین که خوداز دودمان ساسانی بود، آیین‌مسیح را پذیراشد[۴۷].

برخی مورخان‌رواج آیین‌مسیح درآلبانیای‌قفقازرا سدهٔ‌چهارم میلادی دانسته‌اند[۴۸]. ولی استادبارتولد معتقداست که رواج آیین‌مسیح درآلبانیای قفقاز به‌دوران پادشاهی یزدگرد اول (۳۹۹ـ۴۲۰) میلادی مربوط است[۴۹].

استاد بارتولد درمورد فرمانروایان محلی آلبانیای قفقاز نوشته است که درروزگار ساسانیان، کسانی از دودمان مهران براران فرمان می‌راندند کـه در نوشته‌هـا «ارانشاه» نامیده شدنـد. یعقوبی بطـریق (پاتریکیوس) یااسقف بزرگ اران را نیز ارانشاه نامیده‌است[۵۰].

نگارندهٔ سطوراین نوشتهٔ یعقوبی را نزدیك به‌واقعیت می‌داند. زیرا شهر دربند «چور» یکی‌از مراکز مسیحیت و اسقف‌نشین عمدهٔ آلبانیای قفقاز بود. بعدها اسقف‌نشین مذکور به‌شهر پرتو (بردع) انتقال یافت.

46 _ «Bartold V. V, Sochineniia, Tom II, chast 1, izd.vo vostochnoi literatury, Moskva. 1963, str. 673.

۴۷ـ همانجا، ص۶۷۳.

48_ « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia », Trete izdanie, T. 1. Moskva. izd_vo « Sovetskaia Entsiklopediia », 1970, str.250.

49_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, ize-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 672.

50_ Bartold V. V., Sochinoniia, Tom III, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1965, str. 334-335.

سدهٔ‌هفتم‌میلادی تازیان به‌ارمنستان و آلبانیای‌قفقاز حمله‌بردند.
اسقف سبئوس مورّخ ارمنی ، هجوم تازیان به‌ارمنستان و آلبانیا را دهشتبار و نفرت‌انگیز نامید . وی‌نوشت : «فرزندان اسماعیل (مقصود اعراب است ـ م) شهر کارین‌را به‌محاصره گرفتند . به‌شهر درآمدند. طلا،نقره وثروت مردم‌را به‌غارت‌بردند. آنان ثروت ارمنیان و آغوانها (آلبانها ـ م)را به‌یغما بردند و کلیساها را ویران کردند»[51].

دراین دوره از زمان نیز ، بنابه نوشته موسی کاگان کاتواتسی سرزمین آلبانیا ازجنوب به‌رودارس محدودبود .

پیش‌از حملهٔ تازیان ، هونها به‌سرزمین آلبانیا حمله بردند و جوانشیر فرمانروای ایرانی آن سامان که‌از دودمان مهران‌بود (۶۳۸-۶۷۰میلادی) ناگزیر به‌معاهده‌ای رقت‌بار تن‌درداد. ولی تازیان‌همچنان دست‌از یغما برنمی‌داشتند . جوانشیر ناچار دوبار به شام نـزد معاویه رفت‌وخراجگزارتازیان شد. برادراو«ورازتیرداد»نیزخراجگزارخلفای بنی‌امیه‌بود .

درعهدخلافت امویان،قفقاز به‌مرکز اداری جداگانه‌ای بدل‌شد. این‌مرکز شامل ارمنستان و آلبانیا بودکه تازیان « ارّان » می‌نامیدند . دررأس این‌منطقه نمایندهٔ خلیفه قرارداشت[52].

درروزگار خلافت‌وضع‌قومی‌مردم‌آلبانیای قفقاز بسیارمشوّش

51_ «Istoriia episkopa Sebeosa», Ereva, 1936, str. 74, 127.
52_ «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar Aliev, Baku. izdatelstvo AN Azerb. SSR, 1962, str. 168.

بود . این‌زمان ابوریژنها ، تازیان ، ارمنیان ، یهودان ، خزران ، تاتها و بسیاری از افراد متعلق به اقوام و تیره‌های مختلف کنار آلبانها در سرزمین آلبانیا سکنی داشتند. این وضع تازمان کوچ ترکان همچنان ادامه‌یافت .

چنان کـه پیشتر اشاره شد ، از روزگار کهن ، اکثـر اوقات قبیله‌های گوناگون درسرزمین آلبانیاسکنی گزیدند . همین‌امر نیزسبب آشفتگی درزبان و فرهنگ اهالی‌شد . استرابون ، جغرافی‌نگارسدهٔ نخست پیش از میـلاد ، ضمن بحث پیرامون زبان مـردم آلبانیـای قفقاز نوشت که «قبایل ساکن آلبانیای قفقاز به‌بیست‌وشش لهجه سخن می گویند»[53].

شاید کثرت السنه، موجب انهدام زبان‌محلی مردم آلبانیای‌قفقاز بوده و مانع پیشرفت خط و کتابت قومی دراین سرزمین شده است . باستانشناسان ضمن پژوهشهای خویش تاکنون‌نمونه‌ای ازخطوکتابت مردم این‌سرزمین درروزگاران بسیارکهن نیافته‌اند.حال‌آن که بتقریب از هـزارهٔ نخست پیش‌از میلاد، نمونه‌های جالبی از خطوکتابت در سرزمین آذربایجان دیده‌شده‌است .

هنگامی که درعصر ماد و هخامنشیان در آذربایجان مسکوکات متنوع ازجمله‌سکه‌های نقره وطلا که نموداررواج مناسبات‌پول = کالا است رایج‌بود ، در آلبانیای قفقاز اثری‌از سکه‌های پول مشاهده‌نشد .

53– «Isledovaniia po istorii Kultury narodov Vostoka», Sbornik v chest akademika I. A. Orbeli, Moskva_Lenin_grad, izdatelstvo AN SSSR, 1960, str. 18.

این‌خود نشانه‌ای از اقتصاد عقب‌مانده در سرزمین آلبانیای قفقاز بوده است. استادپاخوموف‌دانشمند سکه‌شناس شوروی‌طی یکی‌ازبررسیهای خودچنین نوشت :

«در اراضی آلبانیای قفقاز هیچ سکه‌ای که متعلق به‌پیش‌از سدهٔ سوم قبل‌ازمیلاد باشد بدست نیامد»[۵۴].

بنابه‌نوشتهٔ این‌استادسکه‌شناس«قدیمترین سکه‌ای که دراراضی آلبانیای قفقازبدست آمده متعلق‌به اسکندرمقدونی(۳۳۶-۳۲۳پیش‌ازمیلاد)بوده است»[۵۵]. ازاین‌سخن معلوم می‌شود که‌مردم آلبانیا تااین‌زمان ازصنعت ضرب‌سکه آگاهی‌نداشتند .

وی‌در ادامهٔ‌سخن می‌نویسد: «دراراضی آلبانیای‌قفقاز سکه‌هایی ازسدهٔ دوم پیش‌از میلاد بدست آمده که متعلق به سلوکیان و پارتیان بوده است. بعدهاسکه‌های‌رومی نیز دراین سرزمین پدیدارشد»[۵۶].

درمورد سکه‌های پارتی‌بتقریب تعدادقابل ملاحظه‌ای‌ازسکه‌های پارتی متعلق به‌فرهاد سوم (۷۰-۵۷ پیش‌ازمیلاد) شاهنشاه اشکانی در اراضی آلبانیای‌قفقاز بدست آمده‌است[۵۷].

ازاین‌نوشته‌ها به‌سهولت‌می‌توان دریافت که مردم آلبانیای قفقاز نسبت به‌همسایگان ارمنی، گرجی و ایرانی خویش درشرایط‌اقتصادی

54- «Voprosy istorii Kavkazskoi AlBanii», red· Igrar-Aliev, Baku, izd-vo AN Azerb. SSR, 1962, str 106-107.

۵۵- همانجا، ص۱۰۷.

۵۶- همانجا، ص۱۰۷.

۵۷- همانجا، ص۱۰۹.

عقب‌مانده‌تری زندگی می‌کردند . بی گمان اقتصادعقب‌مانده نیزمانع پیشرفتهای فرهنگی جامعهٔ آلبانیا بوده‌است .

به هنگامی کـه درسده‌های دراز پیش‌از میلاد، مردم‌ماد خرد-(اثورپاتگان)دارای خطوکتابت بودند ، درآلبانیای قفقاز اثری‌ازخط وکتابت مشهودنبود. عدم سرایت فرهنگ و کتابت مردم آذربایجان به‌آلبانیای قفقاز خود نشان می‌دهد که زبان ودین مردم این‌دو سرزمین ازیکدیگر جدابود . زیرااگر زبان واحدی در آذربایجان و آلبانیای قفقاز رواج می‌داشت ، بی گمان خط وکتابت پارسی باستان و پارسی میانه که‌دراثورپاتگان‌رایج‌بود به‌سرزمین آلبانیای‌قفقاز نیزرادمی گشود. پژوهشهای تاریخی مؤیدآن است که زبان آلبانیای قفقازنه‌تنها اززبان مردم آذربایجان ، بلکه از زبان مردم ارمنستان و گرجستان نیز جدا بوده است .

چنان‌کـه اشاره شد ، آئین‌مسیح دراواخر سدهٔ چهارم و اوایل سدهٔپنجم میلادی به‌آلبانیای قفقاز راه‌یافت واین‌خود سبب‌نزدیکیهایی میان ارمنستان و آلبانیا شد . کشیشان ارمنی کوشیدند تاخط و کتابتی برای‌مردم آلبانیای‌قفقازپدیدآورند. استادبارتولددراین‌باره‌چنین‌نوشت:

«درسدهٔ پنجم‌میلادی الفبای زبان‌آلبانی ازسوی کشیشان ارمنی پدیدآمد ، زیرا در زبان آلبانی اصواتی وجود داشتند که در زبان ارمنی موجودنبود . متعاقب پیدایش الفبا ، کتب‌مقدس از زبان ارمنی به‌زبان‌آلبانی بر گردانده شد»[۵۸].

58- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 672.

دیگرمورخان نیز پدید آمدن الفبای زبان آلبانی را مربوط به سدهٔ پنجم دانسته‌اند. چنین بنظر می‌رسد که الفبای مذکور شامل ۵۲ حروف بوده‌است[59].

برخی ازمورخان، زبان گرگرها را زبانی دانسته‌اند که الفبای آلبانی برای آن زبان طرح و تدوین شده است. گویا قبایل گرگر در سدهٔ پنجم میلادی عمده‌ترین قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بوده‌اند. موسی خورنی تاریخ‌نگار ارمنی عهدساسانی، زبان قبایل گرگر را زبان عمدهٔ سرزمین آلبانیای قفقازدانسته و درپیرامون آن چنین نوشته‌است:

«زبان گرگرها که ازقبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بودند، پایه واساس لازم را جهت ظهور زبان ادبی آلبانها فراهم آورد»[60].

هنوز خط و کتابت مردم آلبانیای قفقاز چنان که باید شکل نگرفته‌بود که حملهٔ تازیان به این سرزمین آغاز شد وهمانند دیگر سرزمینهای تابع خلافت، خط و کتابت تازی جای خط و کتابت بومی را گرفت. اقوامی چون ایرانیان، ارمنیان ودیگران که‌ازفرهنگی والا برخوردار بودند، توانستند موجودیت زبان، ادب‌وفرهنگ خویش‌را تاسرحدامکان حفظ کنند. ولی اقوامی که‌ازجایگاه فرهنگی والایی برخوردار نبودند، در فرهنگ اقوام فاتح مستحیل شدند. ازاین رو اثری ازخط و کتابت و

59- « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Trete izdanie T. 1, Moskva. izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 250.

60- Moisei Khorenskii, Istoriia Armenii, Moskva, 1893, str. 85.

نوشته‌های مردم آلبانیای قفقاز برجای نماند و نخست در زبان تازی و پس آنگاه در زبان ترکی استحاله یافت .

طبق اسناد و مدارك موجود ، تاریخ آلبانیای قفقاز نیز توسط مورخان و نویسندگان محلی نگارش نیافت. بلکه تاریخ سرزمین مذکور وسیلهٔ مورخان و مؤلفان ارمنی به‌رشتهٔ تحریر کشیده شد . بنابه‌نوشتهٔ استاد بار تولد « الفبای مردم آلبانیا به‌الفبای ارمنی نزدیك بود . ولی این‌دو یکسان نبودند. درزبان آلبانی اصواتی وجودداشت که در زبان ارمنی نمی‌توان یافت»[61].

استاد بارتولد نه تنها به تفاوت زبانی ، بلکه به تفاوتهای قومی و نژادی میان مردم آلبانیای‌قفقاز و آذربایجان عقیده‌داشت .وی معتقد بود که تفاوتهای مذکور پس از هجوم تازیان و در دوران حاکمیت اعراب نیز برطرف نشد . وی در کتاب خود چنین آورده است :

«تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیای‌قفقاز حتی در دورهٔ‌اسلام نیزبرطرف نشد. لهجهٔ‌ایرانی‌مردم آذربایجان‌(آذری) از زبان مردم اران(ارانی) که‌از گروه زبانهای یافثی است ، جدا بود . درضمن‌دین‌مردم آذربایجان‌نیزاز دین مردم آلبانیا جدابود. مردم آذربایجان پیرو دین‌زرتشت‌بودند . ولی درآلبانیا ، همانند دیگر سرزمینهای مرزی ایران ، آئین‌مسیح رواج داشت . فرمانروایان محلی آلبانیا نیز مسیحی‌بودند»[62].

61- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 663.

۶۲ــ همانجا ، ص ۷۷۷.

از آنچه‌بنظر خوانندگان رسید به‌سهولت دو نکتهٔ اساسی مورد بحث را می‌توان دریافت . نخست آن که مردم آلبانیای‌قفقاز از دیدگاه قومی و نژادی از مردم ماد خرد (اثورپاتگان) جدا بود. دو دیگر آن که زبان مردم آلبانیای قفقاز نیز از زبان مردم آذربایگان جدا بوده است .

نگارنده در پایان ذکر نکته‌ای‌را ضرور می‌شمارد و آن وجود «تاتها» درسرزمین کنونی آلبانیای قفقازاست. نمی‌دانیم تاتها که مردمی ایرانی زبان بودند از چه زمان‌در آن سرزمین سکنی یافتند . بهرتقدیر وجودتاتهادرشبه‌جزیرهٔ آبشوران وداغستان امری‌است مسلّم. باوجود هجوم پی در پی ترکان ، هنوز زبان تاتی در برخی نواحی قفقاز از میان نرفته‌است. شاید به سبب غیرقابل کشت‌بودن شبه جزیرهٔ آبشوران بوده است که تازیان وترکان مردم آن‌ناحیه‌رابه‌حال‌خودوا گذاردند. همین عامل نیز ممکن است سبب باقی ماندن زبان‌تاتی در شبه جزیرهٔ مذکور باشد . در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر (آستارای- شوروی و لنکران) نیز گروهی از طالشان سکنی دارند . زبان مردم بومی این ناحیه نیز از شاخهٔ زبانهای ایرانی است . ولی این هر دو زبان ـ تاتی و طالشی ـ رو به ضعف نهاده‌اند . این مردم مدرسه‌ای برای تحصیل به زبان بومی و یا پارسی ندارند و ناگزیرانند به زبان روسی و یا ترکی تحصیل کنند . از این رو زبانهای محلی‌نامبرده، دوران زوال تدریجی خودرا می‌پیمایند .

بخش ششم



تیره و زبان مردم آذربایجان

۱- تیرهٔ مردم آذربایجان

ازساکنان فلات ایران دردوران پیش‌ازتاریخ، هنوز آگاهیهای کافی دردست نیست. گرچه باستانشناسان به کوششهای بسیار ارزنده‌ای دراین‌زمینه پرداخته‌اند. بااینهمه اطلاعات موجود، چندان کافی بنظر نمی‌رسد.

درمورد کوچ آریائیان بـه فلات ایران نیز میان دانشمندان و پژوهندگان اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی معتقدند کـه آریائیان از طریق‌قفقاز به‌آذربایجان‌ودیگر سرزمینهای ایران سرازیر شدند. بعضی دیگر مسیر آریائیان راازشمال شرق دریای‌خزر و آسیای‌میانه دانسته‌اند. گروهی‌نیز براین عقیده‌اند که مسیر آریائیـان ازهر دو سـوی شرق و

غرب دریای خزر بوده است . استاد گرانتوفسکی دانشمند شوروی بر آن است که درنیمه‌دوم هزارهٔدوم پیش‌از میلاد. آریائیان ازدوسوی دریای خزر به‌فلات ایران کوچ کردند . وی دراین باره چنین نوشته است :

«برخی ازمأخذ باستانشناسی وزبانشناسی قادراند جهت‌حرکت قبایل‌غرب‌ایران راازطریق قفقاز معلوم و مشخص کنند .احتمال می‌رود آریائیان از دوسوی دریای خزر روانهٔ سرزمین ایران شده‌باشند. اینان‌حدود نیمه‌دوم هزارهٔدوم‌پیش‌از میلاد وبتقریب همزمان در اراضی نزدیك به‌یکدیگر نشیمن گزیدند»[1].

گرانتوفسکی، نشیمن آریائیان در نواحی شمال غرب‌ایران راپیش‌از لشگرکشی آشوریان و تأسیس دولت اورارتو دانسته و دراین زمینه چنین‌اظهارنظر کرده‌است :

«پیش از لشگرکشیهای آشوریان و تأسیس دولت اورارتو ، مردمی ایرانی زبان درشمال غرب ایران سکنی گزیدند . ماازوجودایرانیان درسدهٔنهم پیش‌ازمیلاد درنواحی‌اطراف دریاچهٔ ارومیه و دشتهای کرانهٔ مسیرعلیای دیالـه و ماد غربی آگاهی داریم . ایرانیان بعدها درسده‌های‌هشتم و هفتم پیش‌ازمیلاد در نواحی شرقی‌سرزمین‌ماد نشیمن یافتند»[2].

دیگرمحققان نیز نخستین‌زیستگاه‌قوم‌مادرا،شمال‌باختری‌ایران‌دانسته‌اند.

1- «Istoriia Irana», Otvetsv red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

۲ ـ همانجا ، ص ۳۷ .

بنابر نوشتهٔ استاد پیگولـوسکایا «نیرومندترین قبیله‌های ایرانی مادها بودند که متدرجاً در شمال باختری ایران سکونت اختیار کردند»[۳]. طبق‌نوشتهٔ دانشمند نامبرده«قبیله‌هایی که‌دردوران باستان درفلات ایران می‌زیستند، ازلحاظ نژادی به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبانهای‌این گروه نیز جزء شاخهٔ خاوری زبانهای هندواروپایی»[۴]بوده است.

هرگاه حرکت‌وکوچ آریائیان مورد تصدیق باشد، پس آنگاه به‌یقین پیش‌از ورود آریائیان مردمی دیگردراین سرزمین‌سکنی‌داشتند. استاد گرانتوفسکی معتقداست که «درنخستین سده‌های هزارهٔ نخست پیش‌از میلاد گروههای وسیعی ازمردم بومی وجود داشتند که درکنار مردم ایرانی‌زبان‌می‌زیستند. همزیستی متمادی‌به‌استحالهٔ بومیان‌درمردم ایرانی‌زبان انجامید»[۵].

از متون آشوری و اورارتویی چنین برمی‌آید که مادها حدود دریاچهٔ ارومیه می‌زیستند. اینان درآغاز بهمراهی ماناها، اورارتوئیان ودیگران درآذربایجان وکردستان سکنی گزیدند. البته درگیریهایی نیز میان اقوام مذکـور وجود داشته است. درروزگار پادشاهی منوئه فرزند ایشپوئین فرمانروای اورارتو (۸۱۰-۷۷۸ پیش‌از میلاد) جنگی میان‌او و ماناها درگرفت. ازسنگنبشته‌های اورارتوئی که به‌خط‌میخی

۳- پیگولوسکایا، ن. و.، یاکوبوسکی، آ. یو.، پطروشفسکی، ای.پ.،ودیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم، ترجمهٔ کریم کشاورز، جلد اول، تهران، ۱۳۴۶، ص۷.

۴- همانجا، ص ۸.

5. «Istoriia Irana», Otvet. red. professor M. S. Ivanov, Moskva. izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 38.

است چنین برمی‌آید که ماناها درغرب و جنوب دریاچه ارومیه سکنی داشتند[6]. از کتیبه‌های آشوری نیمهٔ سدهٔ هشتم پیش‌از میلاد وروزگار تیگلات‌پالصر سوم نیز معلوم می‌شود که مادها درجنوب‌دریاچهٔ ارومیه نشیمن داشتند و «تیگلات‌پالصر پس‌از سلطهٔ مجدد برپاروسا و ماد در جنوب دریاچهٔارومیه به‌سوریای شمالی‌لشگر کشید»[7].

دریکی‌از فالنامه‌های آشوری‌متعلق به‌آسرحدون، وی‌از«شمش» خدای آشوریان پرسشهایی کرده که طی‌آن ازسرزمین کیمریان در غرب، ماناها درشمال و مادها در جنوب و جنوب‌غرب دریاچهٔ ارومیه یاد شده است»[8].

یادآورمی‌شود که محققان، کیمریان‌را ازاقوام آریایی دانسته‌اند. این‌قوم دردوران فرمانروایی آشور بانیپال شاه آشور ، به‌آسیای‌صغیر رانده شدند . در سالنامهٔ آشور بانیپال از پیروزی گوگو (گیگس) فرمانروای لیدیا بر کیمریان سخن‌رفته است [9] .

درروزگار تیگلات پالصر سوم ، آشوریان در فاصلهٔ سالهـای ۸۵۹-۸۲۴ پیش‌ازمیلادبه‌شرق حمله بردند. دررویدادنامه‌های آشوری برای نخستین‌بار درسال ۸۳۴ پیش‌از میلاد ازپارس به‌شکل «پارسوآ» ودر سالهای ۸۲۸ - ۸۲۷ پیش‌از میلاد از ماد به صورت « مادای » یاد

۶-پیوتروفسکی،ب.ب.،اورارتو،ترجمهٔدکترعنایت‌الله رضا،انتشارات بنیاد. فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸، ص۳۳.

۷- همانجا ، ص ۳۸ .

۸- همانجا ، ص ۵۴.

۹- همانجا ، ص ۵۴.

شده‌است.

به‌سال ۶۱۶ پیش ازمیلاد آشوریان‌ومانا‌ها ازدولت بابل شکست یافتند. از این پس ماناها به‌تبعیت دولت ماد درآمدند. نام«مانا» آخرین بار در تورات کتاب ارمیاء آمده‌است. دراین بخش از تورات ،نام‌ممالک اورارتو ، مانا و سکا به‌صورت «ممالک آراراط و مِنّی[10] و اشکناز[11] ذکرشده‌است[12]. برخی‌مورّخان، تاریخ‌ذکرنام«مانا»در تورات‌راحدود سال۵۹۳پیش‌ازمیلاد دانسته‌اند[13].

در تورات به‌کرّات ازشاهان‌ماد سخن‌رفته‌است. اقوام‌اورارتو، مانا وسکا نیزبه‌عنوان تابعان دولت‌پادشاهی‌ماد یادشده‌اند[14].

در کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون نامی‌از مانا وجود ندارد.

۱۰ــ مانا در نوشته‌ها گاه به‌صورت Mana و گاه به‌صورت Manna ودر تورات به‌صورت منی Minni آمده‌است.

۱۱ ــ بنابه نوشتهٔ آکادمیسین پیوتروفسکی «اشکناز» در سنگنبشته‌ها «اشگوزا» آمده‌است. وینکلر، با دلایل مکفی ثابت کرد که « اشگوزا » و «ایشکوزا» به‌معنای «اسکیث» است کـه همان « سکا » است. ر. ش. به‌اورارتو : نوشتهٔ ب.ب. پیوتروفسکی،ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله‌رضا،انتشارات‌بنیادفرهنگ ایران، ایران ، تهران،۱۳۴۸، ص۵۵ و ۵۷ .

۱۲ــ«کتاب مقدس» عهد عتیق وعهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی ویونانی ترجمه شده است ، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

13– «Istoriia Irana». Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U. 1977, str. 35.

۱۴ــ «کتاب مقدس» عهد عتیق وعهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی ویونانی ترجمه شده است ، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

گمان می‌رود تااین‌زمان قوم مذکور دراقوام ایرانی زبان غرب ایران مستحیل شده باشند.

چنین‌بنظر می‌رسد که‌دولتهای ایرانی درسدهٔ هفتم پیش‌از میلاد پدید آمدند. این‌دولتها درآغاز تابع دولتهای محلی بودند. ولی پس ازضعف آشوریان، نخستین دولت مستقل ایرانی - دولت‌ماد - پا به عرصهٔ‌وجود نهاد. قیام‌مادان برضدآشور درفالنامهٔ آشوری سدهٔ هفتم پیش از میلاد مندرج است. دراین قیام، سکائیان، کیمریان و ماناها متحدمادها بودند[15]. حدودسال۶۶۹پیش‌ازمیلاد، سرزمین‌ماد ازسوی دولت آشور بـه عنوان کشوری مستقل شناخته‌شد[16]. سرزمین‌هـای اورارتو، مانا و بخشی از سرزمین سکاها که تاسال ۵۹۳ پیش‌از میلاد بتقریب خودمختار بودند، ازاین تاریخ بخشی از کشور ماد محسوب شدند. کیمریان درشمال‌شرق آسیای صغیر و نیز دولت‌پارس ازتوابع دولت‌مادبودند که مرکزش‌بعدهااز آذربایجان به‌اکباتانا (همدان)انتقال یافت. بدین‌روال نخستین دولت‌بزرگ‌ایرانی‌زبان درشمال‌غرب ایران پدیدآمد که مردم آن به‌کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند[17].

ازپایان سدهٔ‌هشتم تاآغاز سدهٔ ششم پیش‌از میلاد، کیمریـان و سکائیان درکوچ واسکان قبایل ونیز جنگهای‌قبیله‌ای نقشی بسزاداشتند.

۱۵- پیوتروفسکی ب.ب. اورارتو، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۴.

16- «Istoriia irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U , 1977, str. 42.

۱۷- همانجا، ص ۴۵.

این قبایل ایـرانی درآذربایجان و کردستان سکنی گزیدند و درامر پیشرفت دامپروری نواحی‌مذکورتأثیر فراوان برجای‌نهادند. درمنابع کهن از وجود قبیله‌ای بنام امارد‌ها (مردها) در آذربایجان ، کردستان، کرانهٔ دریای‌خزر و رشته کوههای زاگرس نیزسخن رفته‌است. استاد گرانتوفسکی‌این گروه را نیز ازقبایل‌ایرانی زبان دانسته‌است[۱۸].

درتورات عنوان پارس و ماد اغلب باهم آمده‌اند. در تورات، داریوش شاهنشاه هخامنشی نیز «داریوش مادی» ذکر شده‌است[۱۹]. در کتاب دانیال، قانون و شریعت ایران بـه صورت « شریعت مادیان و فارسیان»[۲۰] و «قانون مادیان و فارسیان»[۲۱] آمده‌است. در کتیبه بیستون نیزحدود سی‌بارنام‌ماد ذکر گردیده و دراکثر موارد همراه بانام پارس ارائه شده‌است[۲۲]. درتورات کتاب استر شخصیتهای درجهٔ اول ایران «مادی و پارسی» نامیده شده‌اند . در کتاب مذکور چنین آمده است :

«هفت رئیس‌فارسی‌ومادی‌بودند که روی‌پادشاه (خشایارشا ـ م)

---

18. «Istoriia. Irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov. Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۹ـ «کتاب مقدس» عهد عتیق وعهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی‌و کلدانی ویونانی‌ترجمه شده‌است، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

۲۰ـ همانجا، ص ۱۲۹۶–۱۲۹۷.

۲۱ـ همانجا، ص ۱۲۹۷.

22. Dandamaev M. A., Iran pri pervykh akhemenidakh (VI v. do n. e.) Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 262-270.

را می‌دیدند و در مملکت به‌درجهٔ اول می‌نشستند»[۲۳].

در کتاب ارمیاء ازهجوم اقوام وقبایل شمال به‌بابل سخن رفته است که عمده‌ترین آنها قوم‌ماد بودند . زیرا بنابه‌نوشتهٔ تورات «خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است وفکر او به‌ضدبابل است»[۲۴].

در کتیبهٔ داریوش بزرگ دربیستون نکته‌ای هست که می‌رساند محدودهٔ آذربایجان دست کم بخشی از سرزمین ماد بوده است . از کتیبهٔ بیستون چنین‌برمی‌آید که مادسرزمینی در کنارارمنستان بوده‌ودر نزدیکی آن‌قرار داشته‌است. مرزهای‌این سرزمین باحدود آذربایجان منطبق است . داریوش در کتیبهٔ بیستون چنین آورده است :

«یکنفرارمنی بنام دادار شش‌بندهٔ خودرا به ارمنستان فرستادم . به‌او چنین گفتم : «برو و سپاه شورشیانی کـه خود را از من نمی‌دانند ، درهم شکن» . پس‌آنگاه دادارشش رهسپار شد ... دادارشش به ارمنستان در انتظار من بود تا آن کـه وارد ماد شدم »[۲۵] .

ازاین نوشتهٔ داریوش به سادگی می‌توان دریافت که سرزمین ماد در نزدیکی‌ارمنستان و کنارآن بوده‌است .

۲۳ـ «کتاب مقدس»، عهد عتیق وعهدجدید که اززبانهای اصلی عبرانی و کلدانی ویونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵ ، ص۷۷۲.

۲۴ـ همانجا ، ص۱۱۸۲.

25– Dandamaev M. A., Iran pri pervykhemenidov (VI v. do n e.), Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 264-265.

چنان که پیشتر اشاره‌شد، مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان از جمله استرابون، آریان، یوسف‌فلاویوس و دیگران، آذربایجان را بخشی‌از سرزمین‌ماد دانسته و آن را «ماداتروپاتن» نامیده‌اند. استاد- بارتولد نیز آذربایجان را بخشی جدایی ناپذیر ازسرزمین ماد دانسته است[۲۶]. این‌نام‌حتی دربرخی متون‌پهلوی ازجمله‌کارنامهٔ اردشیرپاپکان به‌همان صورت‌ماد آمده است. گمان می‌رود درروزگار ساسانیان، ماد خُرد‌یاماد اتورپاتگان تنهابه‌صورت «اتورپاتگان» درآمده و نام‌ماد به‌نواحی جنوبی‌ترآن (سرزمین کردان) اطلاق شده باشد. مااین‌نکته را درکارنامه اردشیر پاپکان می‌یابیم که شاه‌کردان را «مادی» نامیده است.درکارنامه ضمن بحث پیرامون پیکار اردشیر با«کردان‌شاه»چنین آمده‌است:

«پس‌از آن بس‌سپاه‌و گندزابل‌به‌هم کرد(فراهم آورد) وبه‌کارزار کردان‌شاه مادی فرنفت (قصد کرد)»[۲۷].

در جای دیگر کارنامه، سپاه کردان شاه مادی به‌صورت «سپاه مادیگان» (سپاه‌مادان) آمده‌است[۲۸].

درهمین کتاب‌نام‌ارمنستان‌به‌صورت «ارمن»آمده‌ونام‌آذربایجان «اتورپاتگان» جداگانه ذکرشده‌است[۲۹].چنین بنظر می‌رسد که نام«ماد»

---

26 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 776

۲۷ - دکتر بهرام فره‌وشی،«کارنامهٔ‌اردشیر بابکان»، با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمهٔ فارسی‌وواژه‌نامه،انتشارات دانشگاه‌تهران،۱۳۴۵، ص۵۱.

۲۸ - همانجا، ص۵۳.

۲۹ - همانجا، ص۵۵.

از کنار «اتورپاتکان» برداشته شده ویا کمتر بکار می‌رفته‌است [۳۰]. ولی استادپورداود معتقداست که‌در پهلوی نام‌کهن‌ماد تغییریافته وبه‌صورت «ماه» نوشته شده‌است [۳۱]. در نوشته‌های مورّخان، جغرافی‌نگاران و شاعران نخستین سده‌های اسلامی، مکرر به‌نام «ماه» برمی‌خوریم. در کتاب «ویس‌ورامین» فخرالدین‌اسعد گرگانی که ازپهلوی به‌صورت شعرپارسی بر گردانده شده‌است، از کشورماه«بزرگ‌وناموراز کشور ماه»، بوم‌ماه «و گرنه بوم ماه از کین شود پست»، زمین‌ماه « زمین ماه یکسر بادویران» و بوم ماه آباد «مداراورا به‌بوم ماه آباد» برمی‌خوریم که مقصود ازهمهٔ‌آنها سرزمین «ماه» یا « ماد » است. ازداستان ویس-ورامین‌چنین برمی‌آید که‌شاه‌قارن درسرزمین‌مادپادشاهی داشت.

طبری،شکارگاه بهرام گورومحل‌ناپدیدشدن اورا سرزمین «ماه» دانسته وچنین‌نوشته‌است:

«بهرام‌دراواخرروزگار خویش سوی‌ماه رفت وروزی‌به‌آهنگ شکار برنشست و به گورخری تاخت ودرتعاقب آن دور برفت وبه‌چاهی‌افتاد وغرق‌شد» [۳۲].

۳۰ــ دکتر بهرام فره‌وشی، «کارنامهٔ اردشیربابکان»، بامتن پهلوی، آوانویسی، ترجمهٔ فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص۵۱.

۳۱ــ «یشت‌ها»، جلد دوم، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام-فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۲۱۶.

۳۲ــ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا « تاریخ‌الرسل والملوك ». ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ص ۶۲۲.

ازنوشتهٔطبری درپیرامون شکارگاه دلخواه بهرام چنین برمی آید که «ماه» در آذربایجان و یابخشی ازاین سرزمین بوده است. زیراوی در همین کتاب ضمن اشاره به شکارگاه بهرام چنین نوشت:

«بهرام ... سوی آذربایجان رفت که در آتشکدهٔ آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارمیبه رفت که در جنگلهای آنجا به شکار پردازد»[۳۳].

ازاین نوشته چنین برمی آید که جنگلهای «ارمیبه» درسرزمین «ماه» یا «ماد» بوده است.

احمدبن یحیی بلاذری در فتوح البلدان نوشت که «سعدبن ابی‌وقاص» چون ازجانب عثمان بن عفان ولایت کوفه یافت، علاءبن وهب بن عبدبن وهبان، یکی از بنو عامر بن لؤی را عامل ماه و همدان کرد»[۳۴].

«بنو عامر» یا «بنی عامر» نامی است که برخی از مؤلفان اسلامی به کردان داده‌اند و ایرانیان و تازیان‌را ازیك‌ریشه شمرده‌اند. ولی این نوشته‌ها منطبق برحقیقت نیست. شادروان کسروی ضمن ردّ نوشته‌های این گروه ازمورّخان اسلامی چنین آورده است:

« پیش از این دربارهٔ ریشه و نژاد مردمان، هرکسی آنچه می-

۳۳ـ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوك»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیادفرهنگ ایران، ص ۶۲۱.

۳۴ـ البلاذری، احمدبن یحیی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۱.

پنداشتی می‌نوشتی. درتورات، ایرانیان را باتازیان ازیك ریشه شمارده ، مسعودی ودیگران کردان‌رااز «بنی‌عامر» نگاشته‌اند، لیکن اینها عامیانه است و ارجی به آنها نتوان نهاد . ما امروز بهترین راه برای شناختن نژاد یك توده زبان ایشان را می‌-شناسیم»[۳۵].

ازنوشته بلاذری چنین برمی‌آیدکه ماه و همدان دست‌کم تاروزگار خلیفهٔ‌سوم یك‌والی داشته‌است . این‌نبوده است مگرنزدیکی و قرابت دوسرزمین یادشده . گمان می‌رود مادکه درروزگاران کهن شامل‌ماد بزرگ (نواحی غربی و مرکزی ایران ازجمله ری‌و اصفهان تاحاشیهٔ کویر) ومادِخرد (اتورپاتگان و کردستان) بود ، درنخستین سده‌های اسلامی نام‌خود را همچنان حفظ‌کرده باشد . شادروان احمد کسروی درپیرامون‌این‌نکته چنین‌اظهارعقیده کرد:

«ایران یا مردم ایرچون به‌پشتهٔ ایران آمدند ، دستهٔ بزرگی از ایشان‌که ماد نامیده می‌شدند ، شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاهان و قزوین واسپهان وتهران درآنجاست فراگرفتند و این‌زمینها بنام ایشان سرزمین ماد خوانده می‌شود که آذربایجان «مادِخرد» وآن بخش دیگر «مادبزرگ» بود»[۳۶].

مااصطلاح دوماه «ماهین» ، ماه نهاوند درنزدیکی اصفهان‌و ماه دینور-

---

۳۵- «کاروند کسروی»، مجموعهٔ۷۸رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۱.

۳۶- همانجا، ص۳۲۱.

درنزدیکی همدان را طی آثار و نوشته‌های مورخان وجغرافی‌نگاران عهداسلامی مشاهده می کنیم . ابوحنیفه احمدبن داود دینوری مؤلف کتاب اخبارالطوال محل «ماه‌بصره» راکه همان «ماه‌نهاوند» باشد در نزدیکی اصفهان نوشته‌است [۳۷].

درنوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران عهداسلامی خبراز نام «ماه‌بصره» نام‌دیگری را نیز مشاهده می کنیم و آن «ماه کوفه» است . ابن‌فقیه مؤلف کتاب «البلدان» که خود از مردم سرزمین ماد بوده ، در پیرامون «ماه‌بصره» و «ماه کوفه» چنین نوشته‌است:

«نهاوند ازسرزمینهایی است که‌مردم کوفه‌اش گشودند و دینور از سرزمینهایی است گشوده‌شده بدست بصریان . از این‌روی چون مسلمانان درکوفه بسیار شدند نیاز یافتند که ناحیه‌ای خراجگزاررا ـ که براساس خراج گزاردن با مردم آنها صلح شده‌بود ـ فزون کنند ، تاکفاف مردم‌بدهد . این شد که دینوررا به کوفه دادندودرعوض آن نهاوندرا به‌مردم بصره واگذاشتند. زیرا نهاوندنزدیك اصفهان‌بود. بدین گونه مقدار افزونی‌خراج دینور برنهاوند ازآن کوفه شد . از اینجانهاوندرا ماه‌البصره و دینور را ماه‌الکوفه خواندند و این به روزگار معاویة بن ابی‌سفیان‌بود »[۲۸].

۳۷ـ دینوری، ابوحنیفه احمدبن‌داود ، اخبارالطوال ، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۶،ص ۳۵۴ .

۳۸ ـ ابن‌فقیه،ابوبکراحمدبن‌محمدبن‌اسحاق همدانی،ترجمه مختصرالبلدان، بخش‌مربوط به‌ایران،ترجمه ح. مسعود، انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹ ، ص۹۳-۹۴.

بلاذری نیز از قول ابومسعود کوفی به‌همین نکته اشاره کرده و چنین نوشته‌است:

«نهاوند ازفتح‌های اهل‌کوفه‌بود و دینور ازفتح‌های اهل‌بصره. چون مسلمانان کوفه کثرت‌یافتند، به‌زمینهای دیگر که خراج آنها میان ایشان تقسیم شود نیازمند گشتند. دینور را به ایشان سپردند و بصریان درعوض نهاوند را بگرفتند. زیرا که آن‌شهر ازعمال اصفهان است. و فزونی خراج دینور برخراج نهاوند از آن کوفیان‌شد. از آن‌جای نهاوند راماه‌بصره خواندندودینور راماه‌کوفه و این به‌روزگارمعاویه بود»[39].

چنین بنظر می‌رسد که دردوران سلطهٔ تازیان برایران، از دایرهٔوسعت ماد یا«ماه» بسی‌کاسته شده‌باشد. مادراین دوره، به‌اصطلاح دیگری بنام «جبال» برمی‌خوریم که شامل منطقهٔ وسیعی ازسرزمین ماد کهن بوده‌و محتمل‌است‌جایگزین نام مادغربی شده‌باشد. دربرخی نوشته‌ها ناحیهٔ «جبل»یا«جبال» درکنار آذربایجان آمده‌است. حمزةبن‌حسن‌اصفهانی درکتاب «سنی ملوك‌الارض والانبیاء» چنین اشاره‌ای دارد:

«مأمون عبدالله‌بن طاهر را به‌جنگ بابك وامرای آذربایجان و جبل‌برگماشته بود»[40].

۳۹ـ البلاذری، احمدبن یحیی، فتوح‌البلدان، بخش‌مربوط‌به‌ایران،ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش،انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران،تهران، ۱۳۴۶،ص۱۲۰.

۴۰ـ حمزةبن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران وشاهان (سنی ملوك‌الارض‌ والانبیاء)، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص۲۰۷.

وی درادامهٔ مطلب نوشت که مأمون طی نامهٔ خود عبدالله بن طاهر را «ازامارت آذربایجان وولایت جبل» معزول کرد[41].

از این نوشته معلوم می گردد که حکومت آذربایجان وجبال - (ماد) برعهدهٔ یک والی بوده است. ابوریحان بیرونی در کتاب الجماهیر، اززمین جبل و «ماهین» (دوماد) یاد کرده است . حمزهٔ اصفهانی نیزنام «ماهین» رادر کتاب خود آورده است [42]. درنوشتهٔ مؤلفان عهداسلامی، اصطلاح «ماهات» که درواقع جمع «ماه» و همان «مادان» است نیز آمده است [43].

شادروان علی اکبر دهخدا «ماه» را باقی مانده ای از «ماد» و «مای» قدیم دانسته که مرکز مملکت مادی بوده که درپهلوی و پارسی «ماه» شده است[44].

ای.م. دیاکونوف مادرا سرزمینی دانسته که به مفهوم وسیع کلمه درعهد باستان ازشمال به رودارس و کوههای البرز و ازشرق به دشت کویر و ازغرب و جنوب به رشته کوههای زاگرس محدود می گشت و

۴۱- حمزة بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران وشاهان (سنی ملوك الارض - والانبیاء)، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶، ص۲۰۷.

۴۲- همانجا، ص۲۰۴.

۴۳- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمهٔ مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیادفرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص۱۰۱.

۴۴- دهخدا ، علی اکبر، لغت نامه ، حرف (ماه)، تهران ، شهریور ۱۳۵۲، ص ۱۴۵.

شامل دوبخش بود . بخش نخست یا غربی « سرزمین ماد اتروپاتن » ازرودارس تا کوه الوند کشیده شده‌بود. بخش‌دوم یاماد سُفلی که در فاصلهٔ میان کوههای البرز و جبال زاگرس قرارداشت[۴۵].

از آنچه درمجموع صفحات‌پیشین ازنظر خوانندگان گذشت، دونکته را بروشنی می‌توان دریافت . نخست آن که آذربایجان خود بخشی ازسرزمین مادبزرگ و خود «ماداتورپاتگان» بوده است . دو دیگر آن که‌مادها ازاقوام ایرانی بودند. بسیاری ازدانشمندان ومحققان براین‌نکته اتفاق نظر دارند که مادها همانند پارسها ، سکاها ، پارتها ، سَرمتها ودیگران ازقبایل ایرانی بودند و دولتهای مادوپارس نیزادامهٔ دوران تاریخی ممتد اقوام ایرانی پس‌از ورود به فلات ایران به‌شمار می‌رفتند . استاد گرانتوفسکی ضمن شرح پیرامون این‌نکته ، مادها ، پارسها، گیلانیان، مازندرانیان ، لرها و بلوچهارا ازقبایل‌ایرانی ساکن غرب فلات ایران دانسته است[۴۶] . وی در ادامهٔ سخن چنین نوشته است :

«تأسیس دولت ماد که زبان‌رسمی آن‌ایرانی‌بود، درامر گسترش وسیع زبان ایرانی دراستانهای مختلف ایران ازاهمیت خاصی برخوردار بوده‌است»[۴۷].

۴۵ـ دیاکونوف،آ. م . تاریخ‌ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز،بنگاه ترجمه ونشر- کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ،ص ۱۰۷ و ۱۱۰.

46_ «Istoriia Iranskog gosudarstva i kultury», editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky. M. S Ivanov. Moskva, 1971, str. 286.

۴۷ـ همانجا ، ص۲۸۷.

از آنچه‌بنظر خوانندگان رسید می‌توان دریافت که «ماداتورپاتگان» یکی از نخستین جایگاههای آریائیان درفلات ایران بوده‌است .

بسیاری از مورٔخان ، آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت پیامبر بزرگ آریائیان دانسته‌اند ومعتقدند که‌وی‌از آذربایجان به‌شرق ایران نزد کی گشتاسب رفت و دین‌خودرا درآن سرزمین رواج‌داد . سنت ادبیات‌پهلوی نیز آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت دانسته است . حمزهٔ اصفهانی درپیرامون این‌مطلب چنین‌نوشت:

«کی گشتاسب به‌سال سی‌ام ازپادشاهی خود ، پنجاه‌ساله بود . زرتشت که از آذربایجان برخاسته بود ، نزداو آمد و گشتاسب دین‌وی‌را پذیرفت»[48].

ابن‌فقیه می‌نویسد: «اما ارمیه شهری کهن است. مجوس پندارند که پیامبرشان‌زرتشت ازآنجاست»[49].

مسعودی می‌نویسد : «پس‌ازلهراسب پسرش بشتاسب بپادشاهی رسید و مقراو بلخ‌بود . بسال سی‌ام پادشاهی‌او زرداشت پسراسبیمان سوی‌وی‌آمد ... وی‌ازاهل آذربایجان بود و دربارهٔ‌نسب‌او مشهورتر این است که زرادشت پسراسبیمان بود»[50].

۴۸ـ حمزة‌بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران وشاهان (سنی ملوک‌الارض‌ـوالانبیاء)، ترجمهٔ‌دکترجعفرشعار، انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۷ .

۴۹ـ ابن‌فقیه، ابوبکراحمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی، ترجمهٔ‌مختصرالبلدان، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص۱۲۷.

۵۰ـ مسعودی ، ابوالحسن علی‌بن‌حسین ، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، ←

طبری خلاف این مطلب را نوشته‌و زرتشت رابه « پندار اهل-کتاب» فلسطینی دانسته است که«به‌دیار اذربیجان رفت‌ودین مجوس‌را بنیاد کرد»[۵۱].

بهر تقدیر در اهلیت سپیتامان زرتشت و زادگاه او خلاف‌نظر وجود دارد. استاد پورداود آذربایجان، بزرگترین و مهمترین ایالت ایران‌راوطن‌اصلی‌زرتشت دانسته‌است[۵۲].

نکتهٔ دیگری که ذکر آن ضرور می‌نماید نام « آتِرپات » یا «اتورپات»است که‌نام «اتورپاتگان»یا آذربایجان‌از آن پدید آمده است. درفروردین یشت فقرهٔ ۱۰۲ به‌نامهای برخی از قدیسان آریایی برمی-خوریم که به فروهرهایشان درود فرستاده شده است. یکی‌از قدیسان مذکور «آترپات» است، درفقرهٔ مذکور چنین آمده است :

«... فروهرپاکدین آترپات را می‌ستائیم ...»[۵۳].

نمی‌دانیم این‌همان «اتورپات» است که مادُخرد بنام‌او «اتورپاتگان» ویا بنابه‌نوشته مورّخان باستان « ماداتروپاتن » نامیده شده است، یا این که«اتورپات»دیگری‌است. هرگاه‌قدمت‌مندرجات«یشت‌ها»به‌تحقیق

← ترجمهٔ ابوالقاسم پایندهٔ، جلداول، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، ص۲۲۳-۲۲۴.

۵۱- طبری، محمدبن‌جریر، تاریخ‌طبری یا «تاریخ‌الرسل‌والملوک»، ترجمهٔ-ابوالقاسم پاینده،جلددوم، انتشارات بنیادفرهنگ ایران، تهران ، ۱۳۵۲، ص۴۵۶.

۵۲- «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلداول انتشارات‌دانشگاه‌تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۰۷.

۵۳- همانجا، جلد دوم، ص ۸۵ .

پیش از روزگار هخامنشیان بوده باشد، پس آنگاه محتمل است «آتورپات» مندرج در «یشت ها» جز از «اتورپات» مورد نظر باشد. محتمل است «اتورپات» عنوانی بود که بعدها به افراد خاندانی تعلق گرفته است. بهر تقدیر وجود «اتورپات» در مادِ خرد و نام «اتورپاتگان» ما را متوجه سرزمینی می کند که آذربایجان نام گرفته است.

نگارنده می کوشد تا از پندار بدور ماند. ولی گذشته از همهٔ آنچه ذکر شد. در یك نکته جای تردید نیست و آن غلبهٔ عنصر آریایی در آذربایجان بوده که سرزمین مذکور را به یکی از پایگاههای بزرگ و استوار اقوام ایرانی بدل کرده است. ما این وضع را در ارمنستان، ایبری (گرجستان) و آلبانیای قفقاز نمی بینیم. در این سرزمینها اعراض از آئین ایرانی و روحیهٔ جداسری مشهود است. در آلبانیا مسیحیت رواج داشت. ولی آذربایجان مهد آئین زرتشت و یکی از جایگاههای ورجاوند بود. استاد بارتولد معتقد به وجود اختلافهای قومی، نژادی و دینی میان مردم آذربایجان و آلبانیای قفقاز بوده و یادآور شده است که اختلافهای مذکور حتی در عهد اسلامی نیز از میان نرفت. وی در ادامهٔ سخن به جدایی مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانیا اشاره کرده و چنین نوشته است:

«مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانیا جدا بود. آذربایجانیان زرتشتی بودند. ولی در آلبانیا، همانند دیگر سرزمینهای مرزی، مسیحیت رواج بسیار داشت. فرمانروایان آلبانی نیز مسیحی بودند». [۵۴]

54– Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 777.

استادلوکونین درپیرامون لشگرکشی شاپور اول شاهنشاه ساسانی، ضمن اشاره به کتیبه‌ها چنین نوشت :

«موبدان زرتشتی همراه با سپاهیان شاهنشاه به انطاکیه ،فارس ، قیصریه (به شمال تا یونان) ، ارمنستان ، ایبری ... بلاشکان و دربند آلبان رفتند و آئین خود را بزور در این سرزمینها رایج کردند »[۵۵].

اما درمورد غیرزرتشتی بودن آلبانیای قفقاز، سندی از عهد ساسانیان موجود است که درضمن نشان می‌دهد آلبانیا بخشی ازسرزمین اصلی ایران نبود و همانند برخی سرزمینهای دیگر «انیران» شمرده می‌شد . حال آن که آذربایجان خود بخشی از ایران بود . در کتیبهٔ موبد کرتیر که متعلق به اوایل دورهٔ ساسانی است ، این مطلب بروشنی آمده‌است. کرتیر،در کتیبهٔ مذکور از افروخته‌شدن آتش مغان درایران و«انیران» یاد کرده و چنین نوشته‌است:

«در نتیجهٔ کوشش و رنج من بسیاری از آتشهاومغان درسراسر کشور . . . درمیشان ، آتورپاتکان (آذربایجان) ، سپاهان ـ (اصفهان)، ری ،کرمان ، سکستان (سیستان) و گرگان تـا پیشاور درخشیدن گرفتند ونیز در خارج از ایـران (انیران) آتشها ومغانی که بیرون از اندازه بودند [آنجاکه] اسبان ومردان شاهنشاه شاپور پیش رفتند ، تا انطاکیه ، شهروکشور سوریاو در استانهای سوریا ، درترسه ، شهروکشور کیلیکیه درقیصریه،

۵۵ـ لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ ، تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ دکتر- عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه ونشر کتاب،تهران، ۱۳۵۰، ص۱۳۱.

شهر و کشور کاپادوکیه و بالا (شمال) تا یونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسگان و سپس تا دروازهٔ آلبانی (آنجا را که شاهنشاه شاپور با اسبان و مردان خود ... به آتش کشید و دستخوش ویرانی کرد، آنجا به فرمان شاهنشاه، مغانی که در آن سرزمینها بودند، ـ من آنان را به نظم آوردم»[56].

از کتیبهٔ موبد کرتیر بروشنی می‌توان دریافت که آذربایجان بخشی از ایران بود، ولی آلبانیای قفقاز از سرزمینهای خارج از ایران (انیران) به‌شمار می‌رفت. استاد لوکونین ضمن اشاره به کتیبه‌های باقی‌مانده از روزگار شاهنشاهی اردشیر پاپکان چنین آورده است:

«ارمنستان، استانهای گرجستان و ادیابنه درغرب تاهنگام مرگ اردشیر هنوز جزء ایرانشهر نبودند. راست است که استانهای وسیعی درمشرق کشور ازجمله ابرشهر، مرو، سکستان و کرمان شاهنشاه را برسمیت شناختند، ولـی دودمانهای شاهان محلی همچنان براین سرزمینهافرمانروایی داشتند. گمان می‌رود دولت‌مرکزی در سرزمینهای تحت فرمـانـروایی سورنها، قارنها و ورازهادخالتی چندان نداشت. تنهاپارس، خوزستان و آذربایگان‌دستگرد (دستکرت ـ اراضی و سرزمینهای شاهی ـ م) شاهنشاه بود»[57].

در آلبانیای قفقاز، فرمانروایان خودازاسقفهٔ کلیساهای مسیحی بودند.

۵۶ـ لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ دکتر ـ عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص۱۳۱.

۵۷ـ همانجا، ص۷۹.

حال آن که آتش شاهی یا آتشکدهٔ مشهور «آذر گشسب» در آذربایجان قرار داشت و این سرزمین را به یکی از مراکز ورجاوند ایران بدل کرد. هیچ یك از آتشکده‌های ایران جلال و عظمت آذر گشسب را نداشتند. زیرا آذر گشسب آتش شاهنشاهان بود و شاهنشاهان ایران پس از تاجگذاری، گاه پیاده به زیارت این آتشکده می آمدند. این خود مؤید آن است که آذربایجان از سرزمینهای اصیل و مقدس ایران بوده است. در زادسپرم فصل ۱۱ فقرهٔ ۹ محل آذر گشسب در «آتروپاتکان» ذکر شده است[۵۸].

بسیاری مؤلفان و مورخان اسلامی نیز از وجود آتشکدهٔ آذر گشسب در آذربایجان و اهمیت آن خبر داده‌اند. طبری از عبادت بهرام گور در آتشکدهٔ آذربایجان سخنی دارد[۵۹]. ابن فقیه نیز در پیرامون آتشکدهٔ آذر گشسب چنین نوشته است:

«و از آذربایجان است: جنزه و جابروان و ارمیه ـ شهر زردشت ـ و شیز ـ و در این، آتشکدهٔ آذر گشسب بود و آن نزدیك مجوس بس ارجمند بود»[۶۰].

۵۸- «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱.

۵۹- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوك» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۶۰- ابن فقیه، ابو بکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی، ترجمهٔ مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

استادپورداود مقام آتشکدهٔ آذر گشسب را والاتر از دو آتشکدهٔ مشهور آذرفرنبغ (فارس) و آذربرزین مهر (خراسان) دانستهٔ وچنین نوشته‌است :

« ... آذر گشسب یکی از سه‌شرارهٔ مینوی بوده که به‌جهان‌خاکی ازبرای امداد جهانیان فرود آمده در آذربایجان قرار گرفت ... درعهد ساسانیان آتشکدهٔ آذرفروبا ، درکاریان (فارس) و آتشکدهٔ آذربرزین‌مهر در ریوند(خراسان)درمقابل آذر گشسب- آذربایجان ، بسیارمعروف وزیارتگاه بوده‌اند . اما ظاهراً به عظمت و جلال آذر گشسب‌نبوده‌اند. زیرا که‌آذر گشسب آتش پادشاه وسپاهیان بود و آذرفروبا یاآذرفروبغ به پیشوایان‌دینی وآذر برزین‌مهر به‌برزیگران اختصاص‌داشت»[۶۱].

ازهمهٔ مطالبی که‌بنظر خوانندگان رسید سه نکته رابه سهولت می‌توان دریافت . نخست آن که‌آذربایجان‌همواره بخشی‌ازسرزمین ایران‌بوده است . دو دیگر آن که آذربایجان از آلبانیای‌قفقازجدابود . سه دیگر آن که مردم آذربایجان ازتیره ونژاد ایرانی هستند .

نگارنده ذکر این نکته‌رالازم میداند که‌آریائیان‌چه در آذربایجان و چه دردیگر سرزمینهای‌تحت نفوذخویش بامردم محلی‌وبومی درهم آمیختندوبتدریج‌عناصر غیر ایرانی را درعنصر ایرانی مستحیل کردند. استحالهٔ عناصرغیر ایرانی درعنصر ایرانی‌هیچ گاه به‌معنای‌خالص‌بودن

۶۱- «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، جلد ۲، انتشارات دانشگاه‌تهران، چاپ‌سوم ، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۰.

نژادو تیرهٔ ایرانی نیست. درجهان کمتر قومی می‌توان یافت که‌از اختلاط ودر آمیختگی بادیگر اقوام مصون مانده‌باشند . مردم دیگر نواحی ایران نیزاز این آمیزش‌دور نمانده‌اند . دراینجامسئلهٔ مهم نفس آمیزش نیست. بلکه غلبه یك عنصر نژادی بردیگر عناصر نژادی است. شادروان ـ کسروی در اثرمشهورخود زیرعنوان «آذری‌یازبان‌باستان آذربایجان» به‌این‌نکته اشاره‌ای دارد . وی چنین نوشته‌است :

«پیش‌از ایران (آریائیان ـ م) بومیان دیگری در آذربایجان می‌نشسته‌اند وایران (آریائیان) چون‌به‌آنجا درآمده وبر آن بومیان چیره شده‌اند ، دوتیره بهم درآمیخته‌اند ، ولی این در همه‌جا بوده وما درپی آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا مردم ایران تنها از ریشهٔ ایر بوده‌اند وهیچ آمیختگی‌با دیگران نمی‌داشته‌اند»[۶۲].

وی در ادامهٔ سخن چنین نوشت :

«چون به زمانهای هخامنشیان و اسکندر وسلوکیان و اشکانیان و ساسانیان بیائیم ویکایك را از دیده گذرانیم ، در هیچ یکی پیشامدی درآذربایجان که‌دیگرشدن مردم‌آنجارا دربردارد رخ نداده است »[۶۳].

بدین‌روال مقصود نگارنده دراین مورد بیان‌غلبهٔ عنصرایرانی برعناصر غیرایرانی است . زبان مردم آذربایجان‌ونیز نامهای‌شهرها ، روستاها ،

۶۲ــ «کاروند کسروی»، مجموعه۷۸رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۱.

۶۳ــ همانجا، ص۳۲۲.

کوهها و رودهای این‌سرزمین خود گواه روشنی است بر تفوق و غلبهٔ عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی در آذربایجان .

۲- زبان مردم آذربایجان

نگارنده خود را دررشتهٔ زبانشناسی واجد صلاحیت نمی‌شمارد. ازاین رو به طرح نظری مسئله نمی‌پردازد وتنها زبان مردم آذربایجان را ازدیدگاه تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد . ولی ذکر نکته‌ای ضرور می‌نماید و آن مسئلهٔ دگرگونی در زبان آریائیان است .

هرگاه کوچ آریائیان‌را به‌آسیای‌مرکزی و پشتهٔ‌ایران‌بپذیریم ، پس آنگاه بی گمان‌امتزاج‌این‌قوم باقوام بومی ، دست‌کم‌سبب‌پذیرش برخی واژه‌های‌عنصر مغلوب درعنصر غالب وبالعکس می‌تواندباشد. پس ازحملهٔ تازیان به‌ایران ، با وجود فشار فرهنگی بسیار شدید از سوی قوم فاتح ، واژه‌های پارسی راه خودرا به سوی جزیرةالعرب گشودند واکنون درزبان تازی واژه‌های بسیاری اززبان پارسی وجود دارند . ایرانیان نیز بسیاری‌از واژه‌های تازی‌را پذیرفتند.

پس‌ازحملهٔ ترکان به‌ایران نیز همین ماجرا روی‌داد . ایرانیان واژه‌هایی را از ترکان به‌عاریت گرفتند . ترکان نیز واژه‌هایی از پارسی را وارد زبان خود کردند . هرگاه به‌سه‌فرهنگ واژه‌های عربی،ترکی وپارسی بنگریم ، صحت این‌مدعا معلوم خواهدشد .

برای این که بدانیم قومی که زبانش دیگرشده ، در روزگاران پیشین به‌چه‌زبانی سخن می گفته ، راههای متعدد وجوددارد . یکی‌از

این راهها بررسی و شناختن‌نام رودها ، کوهها ، دریاها ، دریاچه‌ها روستاها و شهرها است . زیرا مردم هر سرزمین این نامها را از زبان خود پدیدمی‌آورند . راه دیگر ، بررسی گویش‌مردم سرزمینهایی است که‌یاخشك و غیرمناسب برای سکونت بوده‌اند و یابه‌سبب قرارداشتن دردل صخره‌ها و کوهها ، از گذر بیگانگان و اقامت اینان مصون مانده‌اند . راه‌سوم مطالعهٔ کتیبه‌های تاریخی‌است که می‌تواند راهنمای بزرگی باشد .

در مورد نخست شادروان کسروی نامهای رودها ، کوهها و آبادیهای آذربایجان را به‌سه دسته بخش کرده است . دسته نخست نامهایی که معنای روشن ندارند . دستهٔ دوم نامهایی که پی‌به‌معانی آنها برده شده است. دستهٔ سوم نامهایی هستند که‌معانی آنها معلوم وروشن است [۶۴]. شادروان کسروی درضمن به‌نکته‌ای‌بسیار جالب اشاره کرده است و آن وجودنامهای مشابه فارسی و ترکی است . وی معتقداست که این نامها ازپارسی به ترکی بر گردانده شده‌اند و ما بدان اشارتی خواهیم داشت .

درمورد دستهٔ نخست که معانی آنها شناخته نشده‌است،نگارنده گمان دارد که نامهای مذکورمتعلق به‌روزگاران بسیار کهن ومربوط به‌زبان بومی آذربایجان پیش‌از ورود آریائیان باشد. ولی نباید این نکته را از دیده دور داشت که درمیان نامهای ناروشن ، نامهایی نیز وجود دارند که از قدمت تاریخی برخوردار نیستند. شادروان کسروی

۶۴ـ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش- یحیی ذکاء ، چاپ دوم، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۳۲۳.

نامهای تبریز، خوی، سلماس وبرخی دیگررا از این گروه می‌شمارد که معنای روشنی ندارند[۶۵].

دستهٔ دوم چون ازوظیفهٔ نگارنده خارج و مربوط به‌پژوهشهای زبانشناسی است، لذا ازبحث‌درپیرامون این نامها خودداری‌می‌شود.

دستهٔ سوم نامهایی هستند که معانی روشن دارند واین‌خودمؤید آن است که‌پیش‌از نفوذ زبان‌ترکی در آذربایجان‌مردم به‌چه‌زبانی‌سخن می‌گفتند. همهٔ نامهایی که در زیر ازنظر خوانندگان می‌گذرد پارسی است وخواننده‌به‌سادگی می‌تواند پارسی بودن آنها را دریابد. نامهای مذکور عبارتنداز. گرمارود، سردرود، لاهرود، ابهررود، ایجرود، گرمرود، تنگه‌آب، دوآب، آب‌گرم، میان‌دوآب، ارسباران، پل-دشت، شاه‌آباد، دستجرد (دستگرد)، دره‌دیز، سیاه‌چشمه، شبستر، دینار، تازه‌کند، بهارستان، گیلانده، کاروان، چهرگان، دیزج، دیزه، گردآباد، رشگان، مهاباد (ماه‌آباد ــ مادآباد)، بستان‌آباد، ایرانشاه، خوش‌مقام، باباسرخه، قلعه‌سرخه. هشتادجفت، کجور، خورخوره، برش، انگوران، ماه‌نشان، شروانده، بهرمان، شیرین، زرین‌آباد، نیم‌آور، خرم‌دره، میانه، خداآفرین، بیله‌سوار، اردبیل، دهخوارقان (دهخوارگان ــ ده‌خورگان)، سهرورد، زاغه، خوشه‌دره، زنجیران، دینور، لاهیجان، میمند، بانستان، دیلمقان (دیلمگان)، گرمادوز، گیلاندوز، زنجان، مایان (مادان ــ ماهان)، هشته‌سر-(هشتادسر)، دریاچهٔ چیچست (کبودان ــ ارومیه)، جزیرهٔ‌اشک،

۶۵ــ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ‌۷۸رساله و گفتاراز‌احمد کسروی، به‌کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۳۲۳.

جزیرهٔ آرزو و بسیاری دیگر.

امادر موردنامهای مشابه‌فارسی و ترکی شادروان کسروی براین عقیده است که‌نام‌رود **قزل‌اوزن** در گذشته **زرین‌رود** ونام **کاراود** یا **قاراود** در گذشته **کالان‌رود** بوده است و ازاین‌قبیل[۶۶].

درمورد نامهای ترکی اشگه‌سو، یالقوزآغاج، استی‌بولاغ، سوگودلو، گردکانلو، قوزلووقزلجه، شادروان کسروی معتقداست که‌نام کهن و قدیمی آنها به‌ترتیب آب‌باریك، یکه‌دار، گرمخانی، بیدك، گردکانك، جوزدان وسرخه بوده‌است[۶۷].

شادروان کسروی دراین‌مورد می‌نویسد: «ترکان‌در دیههایی که نشیمن گرفتند، اگر نام یك‌آبادی معنای روشنی داشت، آن‌را ترجمه نموده نام ترکی نهادند (چنان که این‌رفتاررا تازیان پیش‌از اینان کرده‌بودند) واین‌است ماامروز درآذربایجان یکرشته نامهای آبادی می‌یابیم که‌هم معنای آنها به‌فارسی درآنجا و یاجاهای‌دیگر نیزهست، همچون اشگه‌سو، یالقوزآغاج، استی‌بولاغ، سکدی(سکدلو)، گردکانلو، قوزلو، قزلجه‌وماننداینها که‌دربرابر آنها آب‌باریك، یکه‌دار، گرمخانی، بیدك، گردکانك، جوزدان وسرخه‌را داریم»[۶۸].

نکتهٔ‌دیگری که‌نگارنده ذکرآن‌را ضرورمی‌شمارد وجودبقایای زبان‌کهن درسرزمینهایی است که مهاجمان و یا مهاجران بدان توجه

۶۶ـ «کاروند کسروی»: مجموعهٔ ۷۸رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به‌کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۳۷۱.

۶۷ـ همانجا، ص۳۷۳ـ۳۷۴.

۶۸ـ همانجا، ص ۳۲۹ـ۳۳۰.

نکرده‌یادسترسی نداشته‌اند . مانمونه‌هایی ازآذری و لهجه‌های محلی آن درهرزند . گلین‌قیه ، زنوز ، حسنو و خلخال سراغ داریم که بنا به نوشتهٔ آقای دکتر محمدجواد مشکور «به‌حیات ضعیف خود ادامه می‌دهند»[۶۹] .

برخی زبان کنونی مردم آذربایجان راکه ترکی‌است ، بخطا زبان «ترکی آذری» می‌نامند . زبان آذری از زبانهای ایرانی بوده و هیچ خویشاوندی با زبان ترکی نداشته است[۷۰] . ولی‌ترکان و درستتر گفته‌شود اقوام مختلط ترکی‌زبان ساکن آسیای مرکزی که شایدلهجهٔ واحدی نداشتند ، هنگامی که به‌سرزمینهای مختلف کوچ و مهاجرت کردند ، زبانشان بازبانهای محلی درهم آمیخت : زبانهای قرغیزی ، ازبکی ، ترکمنی ، آذربایجانی ، ارانی و رومی آسیای صغیر(ترکیه-

---

۶۹- دکترمحمدجواد مشکور، نظری به‌تاریخ آذربایجان وآثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن،انتشارات انجمن آثارملی،تهران،۱۳۴۹، ص۲۲۴ وپس‌از آن تا ۲۳۷.

۷۰- برای آگاهی بیشتررجوع شود به‌نوشتهٔ احمدکسروی «آذری یا زبان باستان‌آذربایجان»، دکترمحمدجواد مشکور «نظری به‌تاریخ آذربایجان و آثارباستانی وجمعیت شناسی آن»، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی»، یحیی- ذکاء «گویش گلین‌قیه» و «گویش کرینگان» ، ناصح ناطق، «زبان‌آذربایجان و وحدت ملی ایران» ومقاله‌های دکترماهیارنوابی وادیب طوسی در «نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز» ومقالهٔ فریدون‌جنیدی درمجله تماشا مورخ۲۹ بهمن ۲۵۳۶ زیرعنوان «زبان آذربایجانیان - پژوهشی درکتاب ناشناختهٔ مولانا روحی انارجـانی»، رحیم رضازادهٔ ملک ، «گویش‌آذری، متن وترجمه و واژه‌نامهٔرسالهٔ روحی انارجانی»؛دکترماهیارنوابی«زبان کنونی آذربایجان»، دکترصادق کیا «آذریگان».

کنونی) ، خود نمودار روشنی ازامتزاج زبان‌ترکی بازبانهای محلی هستند وچنان که می‌دانیم بسیار متنوع و گونه‌گون‌اند . گمان بسیار می‌رود اختلاف موجود درلهجه‌های ترکی ، دردرجهٔ نخست مربوط به‌تفاوت میان زبانها و لهجه‌های محلی پذیرنده زبان ترکی و دردرجهٔ دوم حاصل ناهمگونی لهجه‌های تُرکی‌باشد که درسرزمینهای زیرسلطهٔ ترکان و درستتر گفته شود ترکی زبانان آن سوی سیردریا و آسیای مرکزی رواج یافت . مامشابه‌چنین وضعی‌رادردرون ایران نیزمشاهده می کنیم . نه‌تنها تفاوتهایی میان‌لهجه‌های ترکی‌قزوین ، همدان، حدود ساوه . قم و تهران و حاشیهٔ کویر وفارس بالهجه‌های ترکی‌آذربایجان وجود دارد ، بلکه در لهجه‌های ترکی نواحی مختلف آذربایجان نیز تفاوتهایی درمیان است . درضمن نباید ازیادبرد که ایلهای ترکی‌زبان، ازجمله غزان و قبچاقها و غیره لهجهٔ واحدی نداشتند . هرگاه مقصود از «ترکی آذری» لهجهٔ ممزوج ترکی باآذری باشد ، دراین‌صورت باید دیگرلهجه‌های ترکی حوالی‌آذربایجان، همدان ، قزوین، ساوه، زرند ، تهران وحاشیه کویر را از «ترکی‌آذری» جدادانست .

چون‌موضوع‌سخن روشن گردانیدن زبان‌کهن مردم‌آذربایجان است . لذابه آنچه بکوتاهی ارائه شد بسنده می کنیم و از این مقوله درمی گذریم .

درموردزبان‌کهن مردم‌آذربایجان اختلاف‌نظرهایی وجوددارد. برخی‌اوستارا پدیدآمده از آذربایجان و زبان اوستا را زبان‌کهن مردم آذبایجان دانسته‌اند . ولی‌دراین مورد میان‌محققان اختلاف‌نظر وجود دارد . بسیاری ازپژوهندگان اوستارا متعلق به‌سرزمینهای شمال‌شرق‌و

مشرق ایران شمارده‌اند . به گمان نگارنده این‌نظر به‌حقیقت نزدیکتر است. هر گاه تعلق‌زبان اوستارا به‌شرق مورد پذیرش قراردهیم ، پس آنگاه درمورد زبان نواحی غرب‌ایران دشواریهایی پدید می آید. زیرا مادرایران به‌دولهجهٔ آریایی برمی‌خوریم کـه بعدها پس‌از کمال‌یافتن، نامهای جدا گانه‌ای به آنها دادند که در برخی نوشته‌های مورّخان به صورت زبان پارسی دری و زبان پهلوی اشکانـی آمده‌اند . بعضی از مؤلفان دورهٔ اسلامی، زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته‌اند و گاه نام «فهلوی مغربی» بر آن‌نهاده‌اند .

ابن‌الندیم در کتاب «الفهـرست» زبان‌مردم ایران‌را به‌پنج گروه بخش کرده و درنوشتهٔ خود پهلوی ، زبان‌دری ، فارسی،خوزی(زبان‌مردم خوزستان) زبان سریانی را جدا گانه ذکر کرده‌است . وی‌بااتکاء به گفتهٔ روزبه (عبدالله‌بن‌مقفع) دری‌را زبان درباریان و از زبان‌اهـل خراسان ومشرق و اهل بلخ ، فارسی‌را زبان موبدان‌ودانشمندان و از زبان‌اهل‌فارس و خوزی را زبان خلوت و عشرت شاهان وبـزر گان ، سریانی‌را زبان‌اهل‌عراق‌وپهلوی‌رازبان مردم‌اصفهان، ری، همدان،ماه‌(ماد) نهاوندوآذربایجان دانسته‌است که درواقع زبان ناحیهٔ مادبزر گ وماد ُخرد باید باشد . اینك تـرجمهٔ فارسی نوشتهٔ ابن‌الندیم ازنظر خوانند گان می گذرد . متن‌عربی این‌نوشته نیز به‌سبب اهمیت آن در حاشیهٔ‌صفحه ارائه می‌شود :

«عبدالله‌بن مقفع گفت: زبانهای ایرانی عبارتنداز پهلوی، دری، فارسی ، خوزی و سریانی . پهلوی منسوب‌است به‌پهله که‌خود شامل پنج ناحیه است ، اصفهان . ری ، همدان ، ماه‌نهاوند ،

آذربایجان . دری زبان شهرهای مداین است و در دربار شاهان بدان گفتگو می کنند .و دری خود منسوب به دربار است . دری بیشتر از زبان اهل خراسان، بلخ و نواحی شرقی است . فارسی زبان موبدان ، دانشمندان و از این گونه است . فارسی زبان اهل فارس است . خوزی زبانی است که شاهان و بزرگان درخلوت و به هنگام عیش و لذت و این گونه کارها بدان تکلم می کنند، و اما سریانی زبان مردم عراق است»[71].

زبان سریانی لهجهٔ خوزی و لهجهٔ ویژهٔ موبدان و دانشمندان و مانند اینها موردنظر نگارنده نیست. بنابراین از مجموع پنج زبانی که ابن النديم از ابن مقفع نقل کرده است ، دوزبان باقی می ماند که یکی زبان دری یا زبان مردم شرق ایران و اهل خراسان است ودیگر زبان پهلوی است که مردم اصفهان و ری وهمدان ونهاوند و آذربایجان ودرواقع مادبزرگ وماد خُرد بدان گفتگومی کردند .

۷۱- «وقال عبدالله بن مقفع: لغات الفارسية، الفهلوية، والدرية والفارسيه والخوزية، والسريانية . فاما الفهلوية ، فمنسوب الى فهله ، اسم يقع على خمسة بلدان وهى اصفهان والری وهمدان وماه نهاوند واذربيجان. واما الدريه : فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهى منسوبة الى حاضرة الباب . والغالب عليها من لغة اهل خراسان والمشرق ، لغة اهل بلخ . واما الفارسية ، فيتكلم بها المؤابدة والعلماء واشباههم وهى لغة اهل فارس . واما الخوزية ، فبها كان يتكلم الملوك والا- شراف فى الخلوة و مواضع اللعب واللذة ومع الحاشية . واما السريانية . فكان يتكلم بها اهل السواد» . ر . ش . ابن النديم ، محمدبن اسحق الوراق ، کتاب۔ الفهرست للنديم . به تصحیح رضا تجدد ، بکوشش مجتبی مینوی ، متن عربی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۵ .

هر گاه نظریهٔ استاد گرانتوفسکی‌را بپذیریم که آریائیان‌درنیمهٔ دوم هــزارهٔ دوم پیش‌از میلاد محتملاً از دوسوی دریای خزر روانهٔ سرزمین کنونی ایرانی شده ، بتقریب همزمان درایران نشیمن گزیده باشند[۷۲]، پس آنگاه مشکل‌دو گانگی زبان‌ایرانی‌شرق‌وغرب تااندازه‌ای روشن می گردد .

چنین بنظرمی‌رسد که ساکنان بومی نواحی شرق وغرب ایران پیش‌از کوچ آریائیان به‌زبانهای مختلف گفتگو می کردند . احتمال می‌رود آریائیانی که‌ازدوسوی دریای خزر به‌ایران کوچ کردند ، لهجهٔ واحدی نداشتند . اینان بامردم محلی درآمیختند . گرچه عنصر ایرانی برعنصر غیر ایرانی غلبه کرد ، بااینهمه نمی‌توانست از تأثیر زبانهای محلی تمام و کمال فارغ باشد . بدین‌سبب محتمل است امتزاج‌زبان آریایی بازبان ساکنان شرق ایران مایهٔ پدیدآمدن لهجه‌های شرقی و امتزاج زبان‌آریائیان‌بازبان ساکنان نواحی‌غربی‌ومرکزی‌ایران‌موجب ظهور وشکل گرفتن لهجه‌های غربی شده‌باشد .البته این نظر نگارنده هنوز از حیطهٔ گمان و پندار فراتر نرفته‌است .

نکتهٔ دیگری که ذکر آن لازم بنظرمی‌رسد تقسیم‌بندی زبان بر پایهٔ ارتباط باسلسله‌های شاهان اشکانی و ساسانی است ،که ازدیدگاه نگارنده خردپذیر نمی‌نماید. زیرا زبان مربوط به‌مردم و جامعه‌است، نه‌شاهان و فرمانروایان . دربارهٔ خط‌می‌توان‌چنین ادعایی‌را تااندازه‌ای قابل پذیرش دانست. ولی‌درمورد زبان که‌آدمیان بدان گفتگو می کنند،

72— «Istoriia Irana», Otvetstv. red. Professor M. S- Ivanov. Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

این گونه تقسیم‌بندی، پذیرفتنی نیست.

ازموضوع سخن دورنرویم. بهرتقدیر، بنابه نوشتهٔ مؤلفان، زبان مردم آذربایجان یا «ماد ُخرد» همانند زبان مردم نواحی غربی و مرکزی‌ایران وبدیگرسخن زبان ساکنان‌سرزمین «مادبزرگ» پهلوی بود. مؤلفان‌نخستین سده‌های پس‌ازظهوراسلام، زبان‌مردم آذربایجان را گاه «پهلوی آذری» و گاه «آذری» نامیده‌اند وبراین عقیده بودند که‌زبان مذکور بازبان نواحی‌شرق ایران تفاوتهایی داشته‌است. ولی این تفاوت چندان نبوده است که از دریافتن مقصود یکدیگربازمانند. وجود این‌تفاوت‌را ازسفرنامهٔ ناصرخسرو علوی قبادیانی شاعرومتفکر بزرگ ایرانی که خودازمردم قبادیان بلخ‌بود می‌توان دریافت. وی‌در کتاب مذکور چنین آورده‌است:

«بیستم صفرسنهٔ ثمان و ثلاثین و اربع‌مائه (۴۳۸هجری) به‌شهر تبریزرسیدم ـ و آن‌پنجم شهریورمادقدیم بود... درتبریزقطران‌نام شاعری را دیدم. شعری نیک‌می گفت امازبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش‌من آمد، دیوان منجیك ودیوان دقیقی بیاورد وپیش‌من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود ازمن بپرسید، بااو بگفتم وشرح آن‌بنوشت واشعار خودبرمن خواند»[۷۳].

گمان بسیار می‌رود قصدناصرخسرو ازفارسی، همان فارسی دری‌است که شاعر خراسانی معانی واژه‌های آن‌را نیك می‌شناخت. ولی‌برخی واژه‌ها در نظر شاعر تبریزی مهجور می‌نمود. وگرنه از سروده‌های

۷۳ــ ناصرخسرو (حکیم‌ناصربن‌خسروقبادیانی‌مروزی)، سفرنامهٔ ناصرخسرو به کوشش دکترنادروزین‌پور، چاپ سوم، تهران،۲۵۳۶، ص۷ــ۸.

شبوای قطران به‌سادگی می‌توان دریافت که وی‌به‌زبان فارسی تسلطی وافر داشت.

مارکوارت دانشمند شهیر و ایرانشناس بنام معتقداست که «زبان - پهلوی حقیقی همان‌زبان آذربایجانی‌است»[۷۴].

یعقوبی که حدود قرن سوم هجری می‌زیست در کتاب «البلدان» زبان مردم آذربایجان را «پهلوی آذری» نامیده و مردم‌آذربایجان را ایرانی خوانده است. وی‌در کتاب مذکور چنین آورده‌است:

«مردم شهرهای آذربایجان و بخشهای‌آن آمیخته‌ای از ایرانیان آذر وجاودانیان قدیم، خداوندان شهر «بذ» هستند که جایگاه بابك(خرمی) بود»[۷۵].

دراین که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده جای‌اندك تردیدی نیست. بی گمان«آذری» از لهجه‌های ایرانی به‌شمار می‌رفته‌است. همهٔ مؤلفان اسلامی نخستین سده‌های هجری دراین باره اتفاق‌نظر دارند. دانشمند و جهانگرد بنام سدهٔ چهارم هجری ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب خود زیرعنوان (احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم» کشورایران را به‌هشت‌اقلیم بخش کرده و درپیرامون زبان مردم‌ایران چنین نوشته است:

«زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (ایرانی) است. جز آن که بعضی‌از آنها دری و برخی منغلقه (پیچیده) است و همگی را

74- Marquart J., Eranshahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenac'i, Berlin, 1901, s. 132.

۷۵- الیعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب، کتاب‌البلدان، لیدن،۱۸۹۷، ص۳۸.

پارسی نامند»[76].

وی سپس چون از آذربایجان سخن رانده، چنین آورده است:

«زبانشان خوب نیست. در ارمنستان به ارمنی و در اران به ارانی سخن گویند. پارسی آنان مفهوم و در پاره‌ای واژه‌ها به لهجه‌های خراسانی همانندو نزدیك است»[77].

مسعودی لهجه‌های پهلوی، دری و آذری را از یك ریشه و ترکیب کلمات آنها را یکی دانسته و همهٔ آنها را اززمرهٔ زبانهای فارسی نامیده است[78].

این نوشته‌ها باسخن ناصر خسرو مشابهت بسیار دارد و مؤید ایرانی بودن زبان «پهلوی آذری» است.

ابوعبدالله محمدبن احمد خوارزمی که درسدهٔ چهارم هجری می‌زیست در کتاب «مفاتیح العلوم» مشابه سخن ابن مقفع را که ابن الندیم در «الفهرست» آورده، ارائه کرده است. وی زبان فارسی را منسوب به مردم فارس و زبان مؤبدان دانسته است. هم او زبان دری را زبان خاص دربار شمرده که «غالب لغات آن ازمیان زبانهای مردم خاور ولغات زبان مردم بلخ» بوده است[79]. هم او درپیرامون زبان پهلوی، چنین اظهار

۷۶ـ المقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمدبن احمد... المعروف بالبشاری، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶؛ ص ۲۵۹ و ۲۷۵.

۷۷ـ همانجا، ص ۳۷۸.

۷۸ـ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۷۳ـ۷۴.

۷۹ـ خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمهٔ حسین خدیو جم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲.

نظر کرده است:

«فهلویة (پهلوی) : یکی از زبانهای ایرانی است که پادشاهان درمجالس خود با آن سخن می گفته‌اند . این لغت به پهله منسوب است و پهله نامی است که برپنج شهر (سرزمین ـ م) اطلاق می‌شده : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهاوند ، اذربیجان »[80].

اصطخری در کتاب« المسالك و الممالك » زبان مردم آذربایجان را تازی و پارسی نوشته است »[81].

به گمان نگارنده عنصر عربی باهمهٔ فشارشدیدی که داشت بر عنصر ایرانی غالب نیامد ونخست درخراسان وپس آنگاه در سراسر ایران دفع شد وتنها واژه‌هایی ازدوجانب دراین‌دو زبان نفوذ کردند .

استادارانسکی دانشمندشوروی ضمن بحث مشروح پیرامون این نکته نوشت: «زبان ادبی پارسی پس ازعقب نشاندن عربی درخراسان و ماوراءالنهر ، اندك اندك درديگرنواحی ایران (به معنای وسیع این کلمه) نیز لسان تازی را منهزم ساخت »[82].

دراین انهزام دواصل را بایدازنظر دورنداشت . نخست آن که

۸۰ـ خوارزمی ، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب ، مفاتیح العلوم ، ترجمهٔ حسین خدیوجم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص۱۱۲.

۸۱ـ اصطخری. ابواسحق ابراهیم، مسالك وممالك، ترجمهٔ فارسی (المسالك والممالك) ازقرن ۵ـ۶ هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص۱۶۰.

۸۲ـ ارانسکی، ای.م. مقدمهٔ فقه اللغه ایرانی، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام ، تهران، ۱۳۵۸، ص۲۶۷.

تازیان سرزمین پهناوری‌را از سیر دریا تا اسپانیا در اختیار داشتند و با وجودجنبهٔ‌مذهبی زبان‌عربی ، کوچ تازیان به‌ایران چنان نبود که‌بتواند برعنصر ایرانی دست‌کم در برخی نواحی فایق آید . دودیگر آن‌که پیکار ایرانیان برضد اعراب بویژه ازدو طریق سیاسی ـ نظامی و ادبی شدت فراوان داشت . یکی ازمیدانهای پیکار آذربایجان بود که پس‌از خراسان مردم‌آن قد برافراشتند و درروزگار مأمون ومعتصم به‌رهبری بابك‌خرمی ارکان‌خلافت عباسیان‌را به‌لرزه‌افکندند.پس‌از آذربایجانیان مردم طبرستان نیزبه‌رهبری مازیار قدبرافراشتند وموج عصیان سراسر ایران راچنان‌فراگرفت که‌معتصم دست‌توسل به‌سوی ترکان دراز کرد.

بدین روال زبان عربی نتوانست ازنفوذکافی برخوردار شود و برعنصر ایرانی غالب‌آید . از این‌رو زبان تازیان درعامهٔ مردم رسوخ نیافت . تنها بازرگانان‌وثروتمندان به عربی‌سخن‌می‌گفتند . ابن‌حوقل در این زمینه مطلب‌را بروشنی ارائه‌کرده و چنین نوشته است :

«زبان مردم آذربایجان‌و بیشترمردم‌ارمینیه فارسی‌است وعربی نیزمیان ایشان رواج دارد وازبازرگانان وصاحبان املاك کمتر کسی‌است که به فارسی سخن گوید وعربی‌را نفهمد »[۸۳].

دراینجا دونکته درخورتوجه‌است . نخست آن که‌زبان‌مردم‌آذربایجان فارسی بوده‌است . دودیگر آن که زبان عربی درروستا ومیان‌عامهٔ‌مردم گسترش نداشته است. تنها قشر معدودی ازافراد جامعه با زبان عربی آشنایی داشتند .

۸۳ـ ابن‌حوقل،صورة‌الارض، ترجمهٔ دکترجعفرشعار،انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ـ ایران، تهران، ص۹۶.

ابن‌حوقل در ادامهٔ سخن به زبانهای مـردم ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آنها را جز از زبان فارسی دانسته است وی در این باره چنین آورده است :

« ... طوایفی از ارمینیه ومانندآن به زبانهای دیگری شبیه ارمنی سخن می گویند و همچنین است مردم دبیل ونشوی (نخجوان) ونواحی آنها ، وزبان مردم برذعه ارانی است و کوه معروف به قبق (قفقاز) که درپیش از آن گفتگو کردیم از آن ایشان است و درپیرامون آن کافرانی به زبانهای گوناگون سخن می گویند»[۸۴].

یاقوت حموی که درسدهٔ ششم وهفتم هجری می‌زیست ، ضمن اشاره به زبان مردم آذربایجان چنین نوشت :

« آنها زبانی دارند که آذری گویند وجز برای خودشان مفهوم نیست»[۸۵].

نکته مهم درپژوهش ما ریشهٔ زبان آذری است . زیرا درایران گویشهای بسیاری هستند که برای صاحبان دیگر گویشها نامفهوم می‌نمایـد ولی ریشه همهٔ آنها یکی وایرانی است . به عنوان نمونه می‌توان گفت که در گیلان لهجه طالشی درنظر کسانی که به لهجهٔ گیلکی سخن می گـویند نامفهوم می‌نماید .

حمدالله مستوفی کـه درسده‌های هفتم وهشتم هجری می‌زیست

۸۴ـ ابن‌حوقل، صورة‌الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۹۶.

۸۵ـ یاقوت حموی، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، جلد اول، لایپزیک، ۱۸۶۶، ص۱۷۲.

ضمن اشاره به‌زبان مردم مراغه چنین نوشت : « زبانشان پهلوی مغیر است »[۸۶]. مقصود ازمغیر ،دگرگونی یافته‌است .

از این‌نوشته چنین برمی‌آید که برخی‌از مؤلفان تاسدهٔ هشتم هجری نیز زبان مردم آذربایجان را پهلوی می‌نامیده‌اند .

حمدالله مستوفی درمورد زبان مردم گیلان و نزدیکی آن بازبان پهلوی‌نیز اشاره‌ای دارد . وی در وصف‌مردم‌طالش‌چنین آورده‌است :

« مردمش سفید چهره‌اند برمذهب امام شافعی . زبانشان‌پهلوی به جیلانی باز بسته است»[۸۷].

نگارنده ذکر این نوشتهٔ حمدالله‌مستوفی‌را از آن جهت ضروری‌دانسته است که مشابهتهایی در گویش آذری و گیلکی‌می‌توان یافت. میان زبان آذری و کردی نیزمشابهتهایی موجوداست . شگفت آن که در گیلان ترکی زبانان شرق وجنوب‌شرقی آذربایجان‌را « کرد » می‌نامیدند . در گذشته زنانی ازخلخال ونواحی اردبیل به گیلان می آمدند که به لهجهٔ ترکی‌آذربایجانی آنان را « باجی » خطاب می کردند که به معنای خواهر است . در گیلان این زنان را به لهجه گیلکی « کرد باجی » می‌نامیدند که به‌معنای « خواهر کرد »است . در رشت محله‌ای وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان درآنجا سکنی داشتند . مردم گیلان این کوی را « کرد محله » ــ محلهٔ کردان ــ می‌خواندند .

۸۶ــ حمدالله مستوفی، نزهة‌القلوب، به‌اهتمام دکترمحمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶؛ ص۱۰۰.

۸۷ــ همانجا، ص۱۰۷.

هنوز هم این نام در شهر رشت باقی است . ضمناً در گویش گیلکی می‌توان به عنوانهایی چون «کرد خلخالی» ، «کرد اردبیلی» و ازاین گونه برخورد . اینها همه نشانه‌هایی از نزدیکی مردم آذربایجان و کردستان بدیگر سخن ساکنان سرزمین ماد است .

بحث درپیرامون زبان «آذری» ازحوصله این کتاب خارج است . بنا براین تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود[۸۸].

در کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسین کربلایی تبریزی چنین آمده که چون درسال ۸۳۲ هجری میرزا شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر پسر قرایوسف قراقویونلو به آذربایجان لشگر کشید ، در تبریز به زیارت حضرت پیرحاجی حسن زه تاب که ازاکابر صوفیهٔ آن زمان بود آمد وازاو دریوزه همت خواست . پس‌از بازگشت شاهرخ، اسکندر به تبریز باز آمد و به انتقام ملاقات پیرحاجی‌حسن با میرزا شاهرخ فرمان داد که پسر او ابوبکر را بدار آویزند .

۸۸- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به نوشتهٔ احمد کسروی تبریزی «آذری یا زبان باستان آذربایجان»، دکترمحمدجواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن»، ناصح ناطق «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران»، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی»، یحیی ذکاء «گویش گلین قیه» و «گویش کرینگان»، دکترماهیار نوابی «زبان کنونی آذربایجان»، مقاله‌های ادیب طوسی درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، فریدون جنیدی «زبان - آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناختهٔ مولانا روحی انارجانی» ، رحیم زادهٔ ملک «گویش آذری»، «متن و ترجمهٔ واژه‌نامهٔ رسالهٔ روحی انارجانی»، دکترصادق کیا «آذریگان» ودیگر نوشته‌ها .

دژخیمان فرمان‌اورا اجرا کرده آن بیگناه‌را بدار آویختند وجسد اورا به‌خانقاه پدرش بردند. پیرحاجی‌حسن زه‌تاب راچون نظر برمردهٔ‌پسر افتاد فرمود:

«اسکندر، رودم‌را کشتی، رودت کشاد»[۸۹].

یعنی ای اسکندر، فرزندم را کشتی، فرزندت ترا بکشد.

چنـان کـه خوانندگان تـوجه دارند، گفتهٔ پیر حاجی حسن زه‌تاب هیچ رابطه‌ای بازبان ترکی‌ندارد وبی گمان گفتهٔ اواز گویشهای متداول پارسی بوده است.

همام تبریزی شاعرشهیر آذربایجان که درسده‌های هفتم‌وهشتم‌هجری می‌زیست، شعرهایی به‌زبان پهلوی‌آذری‌دارد که نمونه‌ای‌چند از آن‌را می‌آوریم:

«وهار و ول و دیم یار خوش بی
اوی یاران مه ول بی‌مه وهاران».

ترجمه:

بهار و گل با روی یار خوش است
بی‌یاران نه‌گل باشد ونه بهاران[۹۰].

در اینجا واژهٔ «دیم» بسیار جلب نظر می‌کند. هنـوز این واژه در گویش گیلکی به معنای «چهره»، «روی» و «صورت» است.

۸۹ـ حافظ حسین کربلائی، روضات‌الجنان وجنات‌الجنان، به‌اهتمام‌جعفر سلطان‌القرائی، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۹۰.

۹۰ـ دکترمحمدجواد مشکور، نظری به‌تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص۲۱۳.

همام درجای دیگرچنین می گوید:

«به‌مهرت هم بشی خوش گیانم از دست
لوانت لاوجمن دیل و گیان بست»[91].

ترجمه:

به‌مهر تو جانم نیز از دست برفت
فریب لبان تو از من دل و جان ببرد

در اینجا واژهٔ «گیان» درخور توجه است، هنوز در گویش کردی واژهٔ جان به صورت «گیان» تلفظ‌می‌شود. نکتهٔ دیگر حرف اضافه «از» است که هم درآذری وهم در گیلکی به‌صورت «ج» یا «جه» گفته می‌شود.

عزالدین عادل بن‌یوسف تبریزی که‌در سده‌های هشتم و نهم‌هجری می‌زیست، شعرهایی به گویش پهلوی‌آذری‌دارد که نمونه‌ای‌از آن چنین‌است:

«سحرگاهان که دیلم تاوه گیری
جه‌آهم هفت چرخ آلاوه گیری»[92].

ترجمه:

سحرگاهان که دلم می گیرد
ازآهم هفت چرخ الو و آتش می گیرد.

بخوبی دیده‌می‌شود که دراین‌اشعار کمتر اثری‌ازواژه‌ها ی‌ترکی‌نیست.

۹۱ــ دکترمحمدجوادمشکور، نظری به‌تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن، سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص۲۱۴.

۹۲ــ همانجا، ص۲۱۷.

گاه در آنها به واژه‌های دلپذیری چون «آلاوه» برمی‌خوریم که هنوز در گویشهای عامیانهٔ پارسی به‌صورت «آلو» یعنی شعله باقی است.

بی گمان گویش پهلوی آذری تا آغاز روزگار صفویان در آذربایجان زنده بود. ولی از اواسط دورهٔ صفویه، اندك اندك از روستاها و شهرها برافتاد و تنها درنواحی صعب‌العبور کم و بیش باقی ماند. آن نیز با گذشت روزگار و بسط خطوط مواصلات از میان خواهد رفت و چیزی جز خاطره برجای نخواهد نهاد. از این رو جادارد زبانشناسانی که در زبانهای ایرانی تخصص وبه گویشهای محلی وقوف و آگاهی دارند. پژوهش دراین زمینه را باپی گیری ادامه‌دهند و ودایع گرانبهایی در گنجینهٔ فرهنگ وتاریخ کهن این سرزمین از خود باقی گذارند.

بخش هفتم



کوچ ترکان و نفوذ زبان ترکی به آذربایجان

تاریخ نگاران جهان مبداء تاریخ ترکان راسال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند . زیرا درآستانهٔ این سال دامنهٔ آتش‌جنگ میان چینیان و ترکان که درسرزمینهای شمالی چین می‌زیستند بالا گرفت[۱] .

به‌سال ۵۵۲ میلادی کوچ‌نشینان ترك به «ژوژانها» که درشمال چین می‌زیستند حمله‌بردند و سالی بعد آنان‌را درهم شکستند . ازاین پس‌ترکان بر سراسر دشتهای شمال شرق‌چین تامرزکره دست‌یافتندوبه سال ۵۵۴میلادی پس‌از درهم‌شکستن اقوام «تاتاب» و«کیدان» سراسر مرزهای‌شمالی چین رامسخر کردند[۲].

1– Cordier H., «Histoir général de Chine», Vol. 1, Paris, 1920, p. 356.

2– Bichurin (Iakinf) N. Ia , Sobranie svedenii O narodakh Obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 2, Moskva-Leningrad, 1952, str. 75

ازاین‌پس ترکان به‌دشتهای‌غربی و بدیگرسخن دشتهای‌واقع‌در مرزهای شمال غرب وشمال ایرانو کرانه‌های دریاچهٔ آرال وسیردریا (سیحون) روی‌آوردند .

قدیسترین‌نوشته‌ای که ازترکان برجامانده ، کتیبهٔ «اورخون» - Orkhon متعلق به‌سدهٔ هشتم میلادی است . این کتیبه از آن قومی‌است که‌خودرا «ترك»نامیده‌است· درسدهٔششم‌میلادی‌ترکان، سراسر دشتهای شمال مرزچین‌وشمال‌ایران‌تاسرحدات روم‌شرقی‌را به‌تصرف آوردند[3]. درفاصلهٔ سالهای۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان‌سرزمینهای شمال دریای‌خزر راتصرف کردند وروانهٔ کرانه‌های شمالی‌دریای سیاه‌شدند .

به‌سال ۵۵۸میلادی، آوارها که ساکنان نواحی‌شمال قفقازبودند از ترکان شکست‌یافتند . فاتحان پس‌از این پیروزی‌به‌کرانه‌های رود - ولگارسیدند . درهمین سال خسرو انوشیروان با آوارها متحد شد . این‌اتحاد تاسال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت . اتحاد آوارها با ایران مایهٔ نگرانی ترکان‌شد وایستمی‌خان فرمانروای ترك ناگزیر صلاح کارخود رادردوستی باشاهنشاه ساسانی دید. فردوسی ، حکیم و شاعربلندپایهٔ- توس نیزبه‌این‌نکته اشاره کرده و چنین آورده‌است:

خردمند خاقان بدان روزگار
همی دوستی جست با شهریار
یکـی چند بنشست بـا رای زن
همه نـامـداران شدنـد انجمن

3- Bartold V. V., Sochineniia, Tom V, Moskva, izdatelstvo- «Nauka», 1966, str. 20.

بدان‌دوستی را همی جای‌جست
همان‌از ردو موبدان رای‌جست[4].

خسرو انوشیروان نیز با بهره‌جستن از صلح ، به‌انتقام خون نیای خویش فیروز شاهنشاه ساسانی‌جنگ باهپتالیان را آغاز کرد . درسال ۵۶۲میلادی نخستین شکست برهپتالیان وارد آمد[5] وخسرو انوشیروان بنابه‌نوشتهٔ طبری «آن‌ولایتها که‌از قلمرو پارسیان بود ...، چون‌سند و بست ورخج وزابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان» را بازپس گرفت [6].

پس‌از این‌ماجرا ترکان ازسوی شمال به‌حمله دست‌یازیدند و تا استحکامات دربند پیش‌تاختند. ولی قلاع و استحکامات دربند استوار بود و ترکان ناگزیر ازروی نومیدی عقب نشستند. درمقابل گرگان نیز دژهایی وجود داشت که ترکان بدانجا هم دست نیافتند و بازگشتند[7].

درسراسر روزگار پادشاهی خسروانوشیروان نشانه‌ای ازترکان

۴ــ فردوسی، شاهنامه، متن‌انتقادی، به‌اهتمام رستم علی‌یف، زیرنظرع. آذر، جلد هشتم ، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۰ ؛ ص۱۵۶.

5– Menandr. Vizantiiskie istoriki. perevod S. Destunisa, SPb., 1860, str. 377.

۶ـ طبری ، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا«تاریخ الرسل والملوک»، جلد-دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران ، تهران ۱۳۵۲، ص۶۴۸ .

۷ـ همانجا، ص۶۴۸.

درقفقاز وديگرسرزمينهاى تابع‌شاهنشاهى ايران نمى‌يابيم .

به‌سال ۵۸۴ ميلادى ميان قبايل ترك جنگهاى داخلى روى‌داد . روميان نيزبه‌سال ۵۸۸ ميلادى تركان‌را ازحوالى‌تنگه بسفردور كردند. جنگهاى داخلى ميان‌قبايل ترك تاسال ۵۹۳ميلادى ادامه‌يافت[۸].

درروز گارشاهنشاهى هرمزد چهارم جانشين خسروانوشيروان، تركان‌كه ازشرق حمله كرده‌بودند ، از سپاه ايران به فرماندهى بهرام‌ـ چوبينه شكستى سخت يافتند و منهزم شدند[۹]. متعاقب‌اين واقعه، دولت امپراتورى چين بااستفاده ازشكست‌وضعف‌تركان ، بقاياى متوارى‌اين قوم‌راطى‌چندپيكار متوالى مورد حمله قرارداد كه سرانجام درسال ۶۹۰ ميلادى به‌پيروزى‌سپاه امپراتورى‌چين وشكست‌سخت‌تركان‌انجاميد[۱۰].

تركان پس‌از تجديدوتجمع قوا دردهه سوم سدهٔهفتم ميلادى‌به سوى دشتهاى جنوب‌شرقى اروپا روان‌شدند . سال۶۲۶ ميلادى هجوم مشترك تركان ، خزران و روميان به‌ايران آغازشد . روميان‌ازآسياى‌ـ صغير به‌ارمنستان و آذربايجان حمله بردند . تركان و خزران نيز از شمال بـه آلبانياى قفقاز و گرجستان دست به حمله‌زدند . پس‌آنگاه سپاهيان هراكليوس‌امپراتورروم شرقى به‌متحدان ترك و خزر پيوستند

8_ Gemilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo_ «Nauka», 1967, str. 145.

۹ـ ر ش. به‌طبرى، محمدبن جرير،تاريخ طبرى يا«تاريخ‌الرسل والملوك»؛ جلد دوم ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاينده، انتشارات بنياد فرهنگ ايران ، تهران، ۱۳۵۲؛ ص۷۲۶-۷۲۷.

10_ Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo_ «Nauha», 1967, str. 145.

وشهر تفلیس را درمحاصره گرفتند و کشتاری‌بس‌مهیب کردند[11] .

به‌سالهای ۶۲۹ و ۶۳۰میلادی دوبار میان‌ترکان‌سرزمین‌خاقانات شرقی و امپراتوری چین پیکاردرگرفت که به سقوط خاقانات شرقی انجامید . سقوط خاقانات شرقی سبب هم‌مرزشدن امپراتوری چین با خاقانات غربی گردید و ضعف سریع‌ترکان و قدرت‌مجدد فرمانروایان محلی‌را سبب‌شد[12] .

درفاصلهٔ سالهای ۶۳۱-۶۳۴ میلادی بااین که شاهنشاهی ساسانی روبه‌ضعف نهاده‌بود ، دولت خاقانات غربی نیز به‌سبب بروز و تشدید اختلافهای داخلی ضعیف‌شد ولاجرم کاربه‌سقوط و انهدام دولت‌ترکان انجامید ، چنان‌که درسال ۶۴۸میلادی سه‌قبیلهٔ بزرگ از ترکان تابعیت امپراتوری چین‌را گردن‌نهادند و یك‌قبیلهٔ‌بزرگ دیگر بنام «طغان» از سوی لشگریان تبت تار ومار شدند . گروهی دیگر از قبایل ترك نیز از قرقیزان مورد حمله قرار گرفتند و سرانجام دستخوش انهدام گردیدند[13] .

دراین‌روزگار نه‌تنهاشاهنشاهی ساسانی ، بلکه دولت ترکان نیز دچار سقوط و انهدام شدند . خزران نیز درنیمهٔ دوم سدهٔهفتم میلادی

11– Kagankatvatsi Moisei, Istoriia Agvan, per s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861. str. 107.

12– Bichurin (Iakinf) N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. I. Moskva-Leningrad. 1950, str. 255.

۱۳– همانجا، ص ۲۶۴.

ترکان‌را از سرزمین خویش بیرون راندند و استقلال گذشته‌را بازیافتند[14].
راه‌برای فرمانروایی وسیادت تازیان‌هموارشد.

به‌سال ۶۵۴ میلادی حدود سه‌سال پس‌از کشته‌شدن یزدگردسوم، امپراتورچین باقی‌ماندهٔ اردوی ترکان‌را منهدم کرد. سال ۶۵۶ میلادی گروهی‌ازترکان به‌مرزهای خراسان‌حمله‌بردند. ولی این‌هجوم‌به‌ناکامی انجامید. سبب‌این ناکامی‌بروزبحرانهای شدیددرمرزهای‌شرقی‌خاقانات-غربی‌بود[15].

از این پس دولتهای مختلط کوچکی از ترکان و فرمانروایان-محلی در دشتهای آسیای میانه پدیدآمدند که حکم تازیان را گردن نهادند.

ازسال ۶۶۰ میلادی خاقانات غربی استقلال خودرا تمام‌وکمال ازدست‌داد و دیگر هرگز سربرنیافراشت. اراضی متصرفهٔ ترکان در خاقانات غربی‌نیز به‌قطعه‌های کوچك تقسیم شدند. به‌سال ۶۶۲ میلادی کابل و دوسال بعدپنجاب به‌تصرف تازیان درآمد و اعراب گذشته از ایران، بخش‌بزرگی ازهندرا نیزبه‌تصرف آورند[16].

ازآنچه فهرست‌وار ازنظر خوانندگان گذشت به سهولت می‌توان دریافت که ترکان باوجود پیکارهایی که باایرانیان داشتند، جز از

14- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 238.

۱۵- همانجا، ص۲۴۱.

16- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 246.

چندنقطه در آسیای میانه چون سغد و طخارستان ، بر دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران ، از جمله قفقاز دست‌نیافتند و تاپایان شاهنشاهی‌ساسانی پای ترکان به‌آذربایجان نرسید . اینان تنها برای مدتی کوتاه باتفاق‌رومیان‌وخزران چندناحیه از آلبانیای قفقاز، گرجستان و ارمنستان را مورد حمله، غارت‌و کشتار قراردادند و پس آنگاه‌به‌سبب دشواریهای داخلی باز گشتند . پس‌از حملهٔ تازیان به‌سرزمینهای مذکور ، ترکان‌تا مدتـی دراز جرأت حمله نداشتند ، گـرچه در آسیای‌میانه در گیریهای کوچکی میان گروههایی از ترکان و تازیان روی‌داد ، ولی‌سرانجام در روزگار خلافت بنی‌امیه ، توسط قتیبةبن‌مسلم باهلی سرکوب‌شدند و فرمانروایی تازیان‌را گردن نهادند .

برخی از مورخان بیزانسی ازظهور هونها درفراکیه و آسیای‌صغیر درسده‌های چهارم‌وپنجم میلادی آگاهی داده‌اند[۱۷]. ازسدهٔ‌ششم‌میلادی نام‌خزران به‌میان‌آمد[۱۸]. ولی هرگز ازنشیمن و اقامت ترکان‌در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز اثری‌مشهود نبود .

برخی‌ممکن‌است وجودهونهادرآسیای مرکزی‌راباکوچ‌ترکان مربوط بدانند . می‌دانیم درآغاز سدهٔ پنجم میلادی اتحاد جدیدی از اقوام و قبایل صحرانشین درآسیای مرکزی پدیدآمد که درتاریخ‌بنام‌«هونها» مشهوراند. همهٔ‌اقوام و قبایلی که‌دراین اتحاد گردآمدند، ترك نبودند . کاهن‌معتقد است که درمیان قبایل‌مذکور «دیگرعناصرنژادی‌

17– Moravcsik G., Byzantinoturica, Berlin, 1958, S. 36.

۱۸– همانجا، ص۴۲، ۵۰، ۱۲۲، ۳۵۵و۰

ازجمله او گروفین‌ها ، مجرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند»[19] .
وی‌هپتالیان را هرگز ازنژاد ترکان ندانسته است . کاهن براین عقیده است که « هپتالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی بودند»[20].

فسوسا که از ترکان نوشته‌ای وجود ندارد تا بتوان برمبنای آن داوری کرد . کاهن‌دربارهٔ فرهنگ ترکان می‌نویسد که تاسده‌های دهم‌ویازدهم میلادی «نه‌تعالیم فلسفی داشتند و نه‌اثری جالب‌ازادب و هنر عرضه کردند»[21] .

بنابه‌نوشتهٔ استاد زلالیان «تاکنون تاریخ ترکان برمبنای مآخذ چینی ، ایرانی ، ارمنی و بیزانسی عرضه شده و ازخودترکان اثری‌بر جای‌نمانده‌است . این واقعیتی است که مورّخان ترك نیزخود ناگزیر ازاعتراف بدان‌بوده‌اند»[22] .

ازمآخذ عهداسلامی نیزبروشنی می‌توان دریافت که ترکان‌تاچند قرن پس‌از ظهور اسلام در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز نشیمن نداشتند . حتی از قرن سوم هجری و پس‌از خلافت معتصم که به‌سبب

---

19 _ Cahun L., Introduction à l'histoir de l'Asie, Paris, 1896, p. 87.

۲۰ـ همانجا ، ص ۱۵۵.

۲۱ ـ همانجا ، ص ۶ .

22_ Zulal an M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str. 51-52.

کینه و دشمنی با عنصر ایرانی، ترکان را قوت بخشید و اندك اندك خلافت بنی‌عباس خود به‌خدمت ترکان در آمد، نفوذ و نشیمن ترکان به‌صورتی آهسته و تدریجی صورت گرفت. وجود امیران ترك در دستگاه خلافت را نمی‌توان به‌عنوان نشیمن ترکان به‌شمار آورد، این واقعیتی است که توغان (طغان) مورخ متعصب ترك نیز بدان اعتراف کرده و چنین نوشته‌است:

«چنین معلوم است که برخی امیران ترك در آذربایجان و آناتولی خدمت می کردند و فرماندهی سپاه را برعهده داشتند. ولی اطلاعات ما درپیرامون نشیمن ترکان دراین سرزمینها بسیار اندك است»[۲۳].

وی پس آنگاه در ادامهٔ سخن می‌نویسد:

«تنها و تنها به‌هنگام فرمانروایی ترکان سلجوقی برای نخستین بار ترکان دراین سرزمین نشیمن یافتند»[۲۴].

استاد زلالیان مورخ شوروی آغاز کوچ ترکان به‌ایران را از سدهٔ یازدهم میلادی نوشته و معتقد است که «درپیرامون آغاز ترکی شدن اراضی شرقی قفقاز[۲۵]. پیش از سدهٔ یازدهم میلادی حتی سخنی نیز نمی‌تواند

23- Tog'an Zeki Velidi, Umumi Turk tarihine giris, C, 1, Ankara, 1946, s. 168.

۲۴ـ همانجا، ص ۱۸۶–۱۸۷.

۲۵ـ مقصود از اراضی شرق قفقاز سرزمین اران وشیروان است که مردم آن اکنون به‌زبان ترکی سخن می گویند. درضمن یادآور می‌شود که درغرب قفقاز (گرجستان وارمنستان) عنصر ترکی سلطه نیافت.

درمیان باشد»[۲۶] .

درپیرامون ترکانی که ازسدهٔ یازدهم میلادی به ایران و آسیای‌صغیر هجوم آوردند ذکرنکته‌ای ضروری‌است و این نکته خالص نبودن ترکان است .

قبایل ترك درپایان شاهنشاهی ساسانی ازسوی سپاهیان امپراتور چین منهدم و نابودشدند. ولی به‌هنگامی که درسرزمین خاقانات شرقی و غربی گسترش یافتند ، بادیگر اقـوام شمال چین و آسیای مرکزی درآمیختند . ازاین آمیزش گروههای تازه‌ای پدیدآمدند که دیگرآن ترکان قدیمی نبودند. این گروهها حاصل اختلاط و امتزاج اقوام محلی باترکان مهاجم بودند. ولی درتواریخ همهٔ اقوام مذکوررا «ترك» نامیده‌اند. این نکته‌ای‌است که رشیدالدین فضل‌الله همدانی درجامع‌التواریخ بدان اشاره کرده‌است. وی ضمن بحث پیرامون قوم ترکمان که ازنسل غُزان هستندچنین نوشته‌است :

«ازفرزندان اوغوز بیست‌وچهار شعبه پدیدآمد چنانکه درفهرست مفصل نـوشته شد ، هریـك نامی و لقبی معین یافتند و تمامیت ترکمانانی که درعالـم‌اند ازنسل این قوم‌اند و فرزندان ۲۴ گانه اوغوزاند . ولفظ ترکمان درقدیم نبوده و همهٔ اقوام صحرانشین ترك شکل را ترك مطلق می گفته‌اند»[۲۷].

---

26 - Zulalian M. K.. Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 57.

۲۷- رشیدالدین فضل‌الله ، جامع‌التواریخ ، جلد اول، بکوشش دکتربهمن کریمی ، تهران ، ۱۳۳۸، ص۳۵.

بعدها این اقوام مختلط خود با دیگر اقوام درهم آمیختند و اقوام تازه‌ای ازاین امتزاج پدید آمدند که بنام ترک معروف شده‌اند . ولی درواقع نمی‌توان آنان‌را ترک‌نامید . نگارنده گاه اصطلاح ترک را دربارهٔ آنان بکاربرده است و این برحسب شهرتی است که‌اقوام مذکور بدان‌نامیده شده‌اند . درواقع امر گروههایی که به‌ایران، آسیای‌صغیر و قفقازروی آوردند و دراین کشورها نشیمن گزیدند ازاقوام غز یا اوغوز بودند .

غزان قومی بودند که در همسایگی سرزمین زیر سلطهٔ خلافت تازیان سکنی داشتند و مرز جنوبی سرزمین غزان حدود « چیم کند» بود . ابن‌فضلان که در اواخر سدهٔ سوم و اوایل سدهٔ چهارم می‌زیست به‌هنگام سفر ازخوارزم به سرزمین بالکارها « بلغر- بلغار » در ناحیهٔ «اوست یورت» با غزان مواجه گردید[۲۸].

غزان در کرانهٔ سیر دریا (رود سیحون) وفاصلهٔ آن تا دریاچهٔ آرال ودریای خزرمی‌زیستند . غزان و متحدان‌و وابستگانشان ،شامل قبایل متعددی بودند که از آن جمله‌اند : اویغورها ، قبچاقها ، قارلوقها قلجها ، بیات ، بیگدلی ، بایندر ، سالور و غیره که خود به قبایل جداگانه‌ای بخش می‌شدند [۲۹] وهنوز بقایایی ازقبایل‌مذکور در کشور ما وجود دارند .

غزان به‌خلاف ترکان و خزران ، خان یاخاقان نداشتند . بنا به

۲۸- احمدبن فضلان، سفرنامه،ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی،انتشارات‌بنیاد - فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۶۹.

۲۹- رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ ، جلداول، به‌کوشش دکتربهمن- کریمی، تهران۱۳۳۸، فصل‌اول، ص۲۹-۴۵.

نوشتهٔ ابن‌فضلان ، فرمانروای غزان « یبغو » خوانده می‌شد[30].

« یبغو » همان عنوان « جبغو » است که سران ترك‌نیز گاه بدین عنوان نامیده می‌شدند . زیرا درلهجه‌های مختلف‌ترکان‌بسیار اتفاق‌افتاده‌است که حرف « ج » به « ی » بدل‌شود . ما مشابه این‌تبدل‌را در واژهٔ‌ترکی « یده » و « جده » که درنوشته‌های فارسی‌به‌صورت « یده کردن » آمده است ، مشاهده می کنیم که به معنای گونه‌ای سحـر و افسون است . نرشخی درتاریخ بخارا این عنوان‌را به‌صورت « بیاغو » آورده است که گمان نمی‌رودخالی ازتشویش باشد[31].

زمستانگاه فرمانروای غزان (یبغو) درمسیر سفلای سیردریا و ناحیه‌ای بنام « سوران » واقع‌شده‌بود که خود نامی‌است پارسی .

در سدهٔ دهم میلادی غزان بی‌احساس مقاومتی از سوی‌امیران‌ـ سامانی‌در دوسوی سیردریا گسترده شدند و درچندناحیه از آن سرزمین سکنی گزیدند که عمده‌ترین آنها « ده‌نو »بود که به‌ترکی بر گرداندند و « ینگی کنت » نامیدند . از این ناحـیه تا دریاچهٔ آرال دو روز ، تا خوارزم ده روز و تا فاریاب بیست روز راه‌بود . این ناحیه زمستانگاه یبغو فرمانروای غزان بوده است .

درمنطقهٔ نفوذسامانیان ترکانی وجود داشتند که تابعیت سامانیان

۳۰ـ احمدبن‌فضلان ، سفرنامهٔ ، ترجمهٔ ابوالفضل‌طباطبایی، انتشارات‌بنیاد ـ فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۵ ، ص۷۵.

۳۱ـ نرشخی، ابوبکرمحمدبن‌جعفر،تاریخ بخارا، ترجمهٔ ابونصر احمدبن‌ـ محمدبن نصرالقباوی، تلخیص محمدبن زفر بن‌عمر، تصحیح وتحشیهٔ مدرس‌ـ رضوی، انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران ، تهران، ۱۳۵۱، ص۹.

را گردن نهاده ، مسلمان شدند . ولی چنین‌بنظر می‌رسد که‌تاسدهٔ دهم میلادی اسلام به درون غزان راه نیافت . تنها ازسدهٔ دهم میلادی بود که‌غزان با اسلام‌آشنا شدند . ابن‌فضلان ترکان‌را بت‌پرست نامیده و درپیرامون دین و آئینشان مطالب جالبی ارائه کرده است[۳۲].

استاد بارتولدمی‌نویسد که «در دوسوی سیردریا هزار چادر و خرگاه (یورت) ترکان برپا بود»[۳۳].

ترکان تابع بخاطر استفاده ازچراگاهها اسلام آوردند و متعهد شدند که سرزمین‌زیرفرمانروایی سامانیان‌را ازحملهٔ دیگرقبایل مصون دارند . از وجود شهرهایی که‌آن زمان در جنوب سیر دریا واقع شده بودند ، آگاهیهایی موجود است . چنین بنظرمی‌رسد که گروهی از غزان به زندگی شهری روی آورده بودند . هر چه تمدن و فرهنگ از جنوب به شمال راه می‌یافت . پیکار با کوچ نشینان گسترده‌ترمی‌شد.

تازیان درآغاز نسبت به‌کوچ نشینان شمال سیاست دفاعی داشتند و پادگانشان در حوالی چاچ (تاشکندکنونی) بود . از کرانهٔ سیحون تا دامنهٔ کوهها ، دیواری استوار بمنظور دفاع از کوچ نشینان وجود داشت . چنین بنظر می‌رسد که‌کوچ نشینان با یکدیگر متحد نبودند ، بلکه هر یك از قبایل فرمانروایی جداگانه داشتند . غزان مالك گوسفندان و چهارپایان بی شمار بودند . همین نکته سبب

۳۲ـ احمدبن‌فضلان، سفرنامه،ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی، انتشارات‌بنیاد ـ فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۶۹ـ۸۰.

33 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

نیـاز مبرم غزان به نواحی سرسبز و خـرم مسلمان نشین جنوبی شد . گاه غزان برای مبادلۀ گوسفندان خود بادیگر کالاها به اور گنج نزدیك آمودریامی آمدند . بدین روال بازرگانی میان کوچ نشینان وشهر نشینان وسعت یافت . این نزدیکی سبب شد که اسلام اندك اندك به درون غزان راه یابد . ولی تا سدۀ دهم میلادی غزان هنوز بت پرست بودند .

ابن فضلان از مراسم تدفین ترکان مطالبی آورده که نشان می دهد در زمان او هنوز آثار تدفین ترکان ساکن شمال مغولستان در سدۀ هشتم میلادی، میان غزان رواج داشته است . ابن فضلان در پیرامون چگونگی مراسم تدفین غزان چنین نوشته است :

«هر گاه در زمان حیاتش کسی را کشته و شخص شجاعی بوده ، به تعداد کسانی که بدست او کشته شده اند شکلهایی از چوب تراشیده در قبرش می گذارند می گویند: اینها غلامان او هستند و در بهشت به او خدمت می کنند»[۳۴].

ترکان به بیمار نزدیك نمی شدند و برای بیماران ثروتمند چادرها و محلهای مخصوصی می ساختند و بیماررا بدانـجا منتقل می کـردند تا بمیرد و یا بهبود یابد . غلامان و بی چیزان را در بیابان رها می کردند[۳۵]. ابن فضلان به یکی از شاهان غز بنام «ینال کوچك» ـ کوچوك ینال ـ اشاره کرده است که نخست اسلام آورد و پس آنگاه به دین کهن خود باز گشت[۳۶].

---

۳۴ ـ احمدبن فضلان ، سفرنامه، ترجمۀ ابوالفضل طباطبایی، انتشارات بنیاد ـ فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵، ص ۷۴-۷۵.

۳۵ـ همانجا، ص ۷۴.

۳۶ـ همانجا ، ص ۷۳.

سلجوق یکی از فرمانروایان غز بود که بر شاخه‌ای از غزان حکومت داشت . پدرش « تقاق » یا « دقاق » از جمله غزان مسلمان شده بود . وی یکبار با یبغو به پیکار دست زد . ولی در جنگ شکست یافت و دوباره تابعیت یبغو را گردن نهاد و پسرش سلجوق را نزد وی فرستاد . مدتی بعد سلجوق به همراه یاران وسپاهیان خود به دیار مسلمین رفت و اسلام آورد . پس از چندی سلجوق در زمرهٔ متحدان اسلام به سپاه یبغو حمله برد و مسلمین از پرداخت باج بـه یبغو رهایی یافتند . در این زمان بغراخان فرزند ایلك به سرزمین سامانیان حمله برد و بخشی از آن را به تصرف آورد . سامانیان از سلجوق کمك خواستند . سلجوق فرزند خود الب‌ارسلان را نزد سامانیان فرستاد و سامانیان بیاری وی اراضی از دست رفته را باز پس گرفتند . پس از این ماجـرا الب ارسلان نزد پدر خود باز گشت[۳۷] . زمـان حملـه بغراخان و تصرف بخارا بدست ترکان، در روزگار پادشاهی نوح بن منصور سامانی بوده است[۳۸].

پس از انقراض سامانیان ، بخشی از سرزمینشان مدتی به‌اختیار گروهی از ترکان افتاد که در تاریخ بنام قراخانیان شناخته شده‌اند. منشاء خانوادگی فرمانروای قراخانیان که یکی از اعقاب سلجوق بنام علی‌تگین درخدمت وی قرارداشت چندان روشن نیست .

37_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

۳۸ ـ ر. ش. به نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمهٔ ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقباوی، تلخیص محمدبن زفربن عمر، تصحیح و تحشیهٔ مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص۳۳۸.

دراواخر دورهٔ سامانیان ادارهٔ امور کشور ازدست فرمانروایان این سلسله بتقریب خارج شد. چنین بنظر می‌رسد که گروههایی ازقبایل غز به‌دربار سامانی راه‌یافتند . در نوشته‌های مورّخان نیز از غزنویان بنام غلامان‌قپچاق یادشده است. اینان به‌سبب فشارهای پی‌درپی شاهان آل‌بویه برخراسان و گاه کودکی و خُردسالی‌امیران سامانی قوت‌می‌یافتند . چنان که البتگین به‌مقام سپهسالاری خراسان‌رسید .

درنیمهٔ سدهٔچهارم هجری روابط میان منصوربن نوح‌سامانی و البتگین به‌سردی گرایید و وی‌ناگزیر بابخشی ازسپاه خود خراسان را ترك گفت و بـه سال ۳۵۱ هجری درشهر غزنه که خارج‌از حکـومت سامانیان بود ، بساط فرمانروایی تازه‌ای برپا کرد . البتگین اندکی‌بعد درگذشت وداماداوسبکتگین فرمانروای غزنه شد.وی‌به‌هنگام شورش آل‌سیمجور وفایق درخراسان، بنابه‌خواهش منصوربن‌نوح بیاری وی شتافت و پس‌از تصرف خراسان سپهسالاری آن خطه را برای فـرزند خودمحمود ازسوی امیر سامانی کسب کرد . حدود سال ۳۸۹هجری امرای آل افـراسیاب حکومت سامانی‌را درماوراءالنهر برانداختند . محمودنیز درهمین سال ازاطاعت امیران سامانی سرباززد و خراسان وخوارزم را زیرفرمان آورد. درپیکار بخاطر خوارزم ، محمود باسپاه غزان به‌ریاست علی‌تگین روبروشد که فرماندهی آن برعهدهٔارسلان‌فرزند سلجوق‌بود . ارسلان دراین جنگ به‌اسارت محمود درآمد و به‌هند تبعیدشد[۳۹]. پس‌ازاین‌پیروزی ، محمودبخش‌بزرگی ازسرزمین

---

39 _ Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 569.

غزان‌را بتصرف آورد و بخشی‌از غزان‌را در نواحی مختلف خراسان سکنی‌داد[40]. از این‌زمان بود که غزان به‌درون سرزمین ایران‌راه یافتند و یورت (خرگاه) خودرا درسرخس و ابیورد و فاریاب برپا داشتند[41]. چنین بنظر می‌رسد که این گروه از غزان حدود پنجاه‌هزار نفر بوده‌اند. این گروه نخستین دسته‌ای بودند که‌به‌آذربایجان‌راه‌یافتند. شادروان کسروی درپیرامون گروه مذکور چنین‌نوشت :

«سلطان محمود چون به‌ماوراءالنهر رفت ، گروهی از ترکان‌را (پنجاه‌هزارنفر کمابیش) باخود به‌ایران آورد و درخراسان نشیمن‌داد ، و اینان چون زمانی بودند ، دسته‌ای ازایشان جدا گردیده ، ازراه کرمان آهنگ اسپهان کردند ، وچون محمود نامه به‌علاءالدوله خداوند اسپهان‌نوشت که آنان راباز گرداندو یاکشته سرهایشان‌را فرستد و علاءالدوله می‌خواست به‌نیرنگ این کاررا انجام‌دهد ، ترکان فهمیده خودرا ازدام رها گردانیدند و از اسپهان بیرون آمدند و در همه‌جا یغماکنان خود را به آذربایجان رسانیدند که می‌توان گفت نخستین‌دسته ازترکان در آن‌سرزمین بودند . این‌داستان پیش‌از سال۴۱۱هجری وشمارهٔ ترکان یاغزان دوهزارخرگاه کمابیش بوده که هرخرگاهی را روی‌هم هفت‌یاهشت‌تن می‌توان شمرد . خداوند آذربایجان‌در این‌زمان‌وهسودان پسرمحمد روادی‌بود و اوچون بافرمانروایان

40– Bartold V V , Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 569-570.

۴۱– همانجا، ص ۵۷۰.

نزدیك دیگر از شدادیان اران و دیگران، دشمنی و همچشمی می‌داشت ، ازرسیدن اینان که همه‌مردان جنگجو وسخت کمان می‌بودند ، خشنود گردید و درآذربایجان نشیمن‌داد . ولی‌اینان آسوده ننشستند وپیاپی‌به‌ارمنستان و جاهای‌دیگر تاختندوتاراج وویرانی دریغ نگفتند»[۴۲] .

در نوشته‌های ابن‌اثیر و گردیزی ، غزان، ترکمان‌نیز نامیده شده‌اند . بتقریب ازاین نوشته‌ها است که نام «ترکمان» رواج یافت . پیش‌ازآن بتقریب نامی‌از «ترکمان» برغزان نمی‌بینیم . بی گمان «ترکمان» نامی است متأخر که‌از سابقهٔ درازتاریخی برخوردار نبوده‌است .

دومین‌دستهٔ‌غزان حدودسال ۴۲۹ هجری‌به‌هنگام سلطنت‌مسعود-غزنوی در خراسان و وهسودان درآذربایجان به‌این سرزمین کوچ کردند. وهسودان اینان را نیز پذیرفت . اما غزان بنابه‌خلق وخوی خویش ، یغماوتاراج را رهانکردند وبه‌غارت و کشتارمردم‌آذربایجان و ارمنستان دست زدند و در همان سال ۴۲۹ به مراغه تاختند و گروه کثیری از کردان را کشتند و مسجدآدینهٔ شهررا آتش‌زدند . گروهی از غزان‌نیز که درارومیه بودند به کردستان وارمنستان‌تاختند واز کشتار ویغما دریغ‌نکردند[۴۳] .

۴۲ـ «کاروند کسروی» مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمد کسروی ، به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶ ، ص۳۲۸، برای آگاهی بیشتررجوع شود به«الکامل» ابن‌اثیر و«زین‌الاخبار» گردیزی.

۴۳ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام ، بخش‌نخستین ودومین،بخش‌دومین، گفتاردومین، پادشاهان‌آذربایگان، چاپ دوم، تهران ، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۱۹۱-۱۹۲.

در همین سالها غزان بر ری نیز دست یافتند و قزل فرمانروای آنان‌بنام «امیرغزان» مشهوربود[۴۴]. به‌سال ۴۳۲هجری قزل در گذشت. ابراهیم‌ینال برادر طغرل آهنگ ری کرد . غزان از ترس ری را ترك گفتند وروانهٔ آذربایجان شدند و یکسال بعدازراه ارمنستان به‌دیاربکر و آسیای‌صغیر راه‌یافتند[۴۵]. این‌سومین کوچ‌ترکان به‌آذربایجان ومصادف باسال‌قتل‌مسعود غزنوی‌بود .

قطران تبریزی شاعر مشهور آذربایجان ازغدر ومکر ترکان و پراکنده‌شدن مردم‌زنجان و گرگان و آمل و ساری نوشته واز کشتار وبیداد غزان درسراب سخن‌آورده‌است. وی‌تصویری دردناك ازحملهٔ غزان ارائه‌کرده‌است که ظرف یکساعت دژی راکه همطراز گردون بود ، چنان باخاك یکسان می کردند که‌گویی هر گز نبوده است.اینك بیتی‌چند ازقصیده قطران‌را ازنظر خوانندگان می گذرانیم:

کمر بستند بهـر کین شه ، تـرکان پیکـاری
همه یکـرو بخونخواری همه یکدل بجراری
خدای‌ندا پـراکندی زهم ، پیوسته خلقی را
چه‌اززنگان،چه‌از گرگان،چه‌از آمل،چه‌ازساری
زتنشان تلها کردی بـه صحرای سراب انـدر
میان تلها کـردی زخونشان جـویها جاری
دژی راهمبر گردون بکردی پست باهامون
به‌یکساعت چنان کانجا نبود آن‌هرگزانگاری

۴۴ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام، بخش‌نخستین ودومین: بخش دومین ، گفتار دومین، پادشاهان‌آذربایگان ، چاپ دوم، تهـران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۱۹۵.

۴۵ـ همانجا، ص۱۹۵-۱۹۶.

امیر دژ به گیتی درشده آواره ، چون غولان
یکی ساعت بود کوهی یکی ساعت بود غاری[46]

پیش از سال ۴۳۵ هجری غــزان چهارمین بار نیز به آذربایجان هجوم آوردند و نــه تنها در آذربایجان ، بلکه در ارمنستان و سراسر آسیای صغیر به کشتار و یغما دست زدند و تا موصل پیش تاختند و در آنجا یغما و کشتار بسیار کردند[47].

بسیاری از مورخان معتقدند کـه کوچ ترکان به آذربایجان و اراضی قفقاز پیش از سدهٔ پنجم هجری (سدهٔ یازدهم میلادی) صورت نگرفته است. استاد زلالیان کوچ ترکان به اراضی قفقاز را سدهٔ یازدهم میلادی دانسته و درپیرامون علل کوچ قبایل غز چنین اظهار نظر کرده است:

«قبایل کوچ نشین ترک که نام غز یا اغوز داشتند، از روزگار باستان در کرانه‌های سیحون و فاصلهٔ آن با دریاچهٔ آرال و دریای خزر می‌زیستند. در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم میلادی غزان با دیگر قبایل کوچ نشین آسیای مرکزی متحد شدند و دولتی پدید آوردند . در این اتحاد، غزان سلجوقی از همه عمده‌تر بودند که نام سلجوق از قبیله «کینین اوغوز» را برخود نهادند . در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم میلادی غزان اسلام آوردند .چون غزان چراگاههای کافی در اختیار نداشتند ، از این رو دست اندازی به سرزمینهای همسایه، بویژه

۴۶ـ کسروی ، احمد، شهریاران گمنام ، بخش نخستین و دومین ، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایگان ، چاپ دوم ، تهران ، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۵، ص ۱۹۶ - ۱۹۷.

۴۷ـ همانجا، ص ۱۹۹.

سرزمینهای دارای چراگاهها را آغاز کردند»[۴۸].

مشابه این نظر را شادروان کسروی نیز در کتاب مشهور خود زیرعنوان «آذری یازبان باستان آذربایجان» ارائه کرده است . کسروی ضمن بحث درپیرامون سلجوقیان وفرمانروایی طغرل بیگ وپایان کاروهسودان چنین نوشته‌است :

«اینان دیری نپاییدند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفته‌ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند وچون یکی را به فرمانروایی شهری می‌فرستادند ، دسته‌هایی از آنان را همراه می‌فرستادند . با آذربایجان نیز همان کردند . گذشته از ایلهایی که از پشت‌سر سلجوقیان ازترکستان آمدند و به‌همه‌جا پراکنده شدند وچون آذربایجان چمن‌وچراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگرجاها است ، بی گمان ایلهای ترك دراینجا فزونتر وفراوانتر گردیدند»[۴۹].

اما دربارهٔ نفوذ غزان باید گفت که ازدوسوصورت گرفته است . زیرا می‌بینیم غزان از راه تنگهٔ بسفر نیز به قفقاز روی آوردند و به‌هنگام فرمانروایی الب‌ارسلان پسرچغری‌بیگ برادرطغرل سرزمینهای قفقاز ونواحی شمالی و مرکزی ارمنستان ونواحی آسیای‌صغیر را بتصرف

48– Zulalian M. K, Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str 102.

۴۹–«کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۱۰۲ .

آوردند. زلالیان درپیرامون حملهٔغزان به قفقاز چنین‌نوشته است:

«سال ۱۰۴۸ میلادی (۴۴۰هجری) فرمانروای تـرکان سلجوقی طغرل‌بیگ پس‌از تصرف ایران حملات بزرگ خودرا به‌سرزمینهای دیگر از جمله ارمنستان آغاز کرد . در همین سال دیگر فرمانروایان سلجوقی ازجمله ابراهیم‌ینال و قتلمش ازراه بسفر به‌قفقاز و سرزمین ارمنستان حمله‌ور شدند و پس‌آنگاه‌به ارض‌روم هجوم آوردند»[۵۰].

وی‌درپیرامون تصرف‌ارمنستان چنین‌نوشت :

«تصرف اراضی مرکـزی و شمالی ارمنستان از سوی ترکان ، نخستین‌بار درروزگار فرمانروایی الب‌ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۳ میلادی) صورت گـرفت . به‌سال ۱۰۶۴ شهر «آنـی» ازسوی الب‌ارسلان تصرف و باخاك یکسان‌شد»[۵۱] .

ازاین‌نوشته چنین‌برمی‌آمد که نفوذ ترکان ازدوسوصورت گرفت. این زمان سراسر خراسان بزرگ ، ماوراءلنهر، بلخ ، گرگان ، طبرستان خوارزم ، جبل (سرزمین‌مادبزرگ) ، همدان ، دینور ، حلوان ، ری، اصفهان ، آذربایجان آسیای صغیر و متعاقب آن عراق و روم و شام ، کرمان و فارس به‌تصرف غزان سلجوقی درآمد و اینان درفاصله‌ای کوتاه برسرزمینی وسیع از افغانستان تادریای مدیترانه و از کرانه‌های

50_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 102.

۵۱ _ همانجا، ص ۱۰۳.

سیحون و شمال قفقاز تابصره وحدود خلیج‌فارس دست‌یافتند.

ازاین‌پس ایلهای ترك بانیروی افزونتری به‌سرزمینهای دلخواه خویش کوچ می کردند. زیرا ادارهٔامور و فرمانروایی کشور، دیگر در دست ترکان بود. ترکان نخست در روستاها و نواحی پرآبی که چراگاههای وسیع داشت خرگاههٔی خویش‌را برپا می کردند. چون درروستاها نسبت به‌شهرها شماره‌اندکی ازمردم می‌زیستند وروستائیان از فرهنگ کافی برای حفظ‌زبان خود برخوردار نبودند و شایداغلب جزبه لهجه‌های محلی‌خویش گفتگو نمی کردند، ازاین‌رو سریعتراز شهرها درمیان فاتحان مستحیل می‌شدند و رفته‌رفته زبان و لهجهٔخودرا ازیاد می‌بردند. آمیزش و ازدواج فاتحان بامغلوبان نیز این فرایندرا سریعتر کرد.

نگارنده بر این عقیده است که زبان ترکی نخست در روستاها برزبان محلی غالب‌آمد وسپس‌به شهرهاومراکز بازرگانی‌روی‌آورد. البته دراین موزد نواحی صعب‌العبور مستثنی هستند. زیرا یا به‌سبب دشواری راه و یابه‌سبب نداشتن آب وشرایط مساعد، ترکان بدانجاها روی نیاوردند و این همان سرزمینهایی است که درآنها بقایای زبان و لهجه‌های محلی‌را می‌توان مشاهده کرد.

شادروان کسروی براین عقیده بود که درسدهٔ پنجم هجری و روزگار سلجوقیان «نامهای پاره‌ای‌آبادیها ترکی گردید و ترکان در دیههایی که نشیمن گرفتند، اگر نام یك‌آبادی معنای روشنی داشت، آن را ترجمه نموده نام ترکی نهادند[52].

۵۲ـ «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار ازاحمد کسروی، به کوشش‌ـ یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص۳۲۹.



نقشهٔ آذربایجان، اران ، ارمنستان ، سریر و بلاد خزر. از کتاب «نزهة المشتاق»
نوشتهٔ ابوعبدالله محمد بن محمد الادریسی (سدهٔ ششم هجری) نقل از نسخهٔ خطی
موجود در کتابخانهٔ «سالتیکوف شدرین» لنینگراد.

سلجوقیان پس ازشکستی کــه ازخوارزمشاهیان یافتند ، تنها به آسیای صغیر و روم بسنده کردند وسلسلهٔ سلاجقهٔ روم راتشکیل‌دادند که تا آغاز امپراتوری‌عثمانی‌برقرار بود .

پس‌از خوارزمشاهیان ، ایران عرصهٔ تاخت‌وتاز مغولان شد که قبایلی صحرانشین از گروههای تاتار نیزهمراهشان بودند .

درسدهٔششم‌هجری،تاریخ شاهد فرمانروایی اتابکان‌بر آذربایجان وقفقاز گردید که خود ازقبایل قپچاق بودند . از اوایل‌سدهٔ هفتم‌هجری مغولان بر آذربایجان تاختند و درسال ۶۲۸ هجری سراسرآن‌سرزمین را بتصرف آوردند . چند سال شهرمراغه تختگاه هلاکو بود .

از این‌پس نیز تبریز تختگاه ایلخانیان شد که بر آذربایجان و اران‌فرمان می‌راندند . آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی ابوسعید بود که به سال ۷۳۶ هجری در اران بیمارشد و درحدود شروان درگذشت . ازاین پس تا بیست سال آذربایـجان به عرصــهٔ پیکار دوسلسله از امــرای ایلخانی و چوپانیان بدل گشت .

مدتی تیمور بر ایران ، ازجمله بر آذربایجان‌ونیز برقفقازفرمان‌راند و متعاقب‌آن قراقویونلوها و آق‌قویونلوها که همه ازترکمانان‌غز بودند بر آذربایجان فرمان راندند . بتقریب حاکمیت ترکان‌آمیخته با غزان و درستتر گفته شود غزان‌آمیخته با ترکان بر آذربایجــان و قفقاز و نیزحکومت سلاجقهٔ روم بر آسیای‌صغیر تامدتی دراز ادامه داشت[۵۳].

۵۳- برای آگاهی بیشتررجوع شود به : کسروی ، احمد ، شهریاران گمنام ، بخش نخستین ودومین، چاپ دوم ، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ودکترمحمد جواد مشکور ، نظری به‌تاریخ آذربایجان وآثار باستانی‌وجمعیت شناسی آن. تهران، انجمن‌آثارملی ، ۱۳۴۹ .

چند قرن حاکمیت ترکان، بی گمان با کوچ متواتر این قوم توام بود و اندك اندك زبان ترکی راه شهرها را درپیش گرفت. چون ثروت و قدرت هردو دردست ترکان گرد آمده بود، ناگزیر شماره اینان در شهرها فزونی گرفت و فروشندگان و بازرگانان ودیگران ناچار از آموختن زبان ترکی شدند. ابن بطوطه درسفرنامهٔ خودتصویری روشن از بازار تبریز وثروت و ابهت ترکان ارائه کرده که درخورتوجه است. وی چنین آورده است:

«فردای آن روز از دروازهٔ بغداد به شهرتبریز واردشدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من درهمهٔ شهرهای دنیا دیده‌ام. هریك ازاصناف پیشه‌وران دراین بازارمحل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم بس که از انواع جواهرات دیدم، چشمم خیره گشت. غلامان خوشگل با جامه های فاخر، دستمالهای ابریشمین بر کمربسته درپیش خواجگان ایستاده‌بودند و جواهرات را به زنان ترك نشان می‌دادند. این زنان درخرید جواهر بر یکدیگر سبقت می‌جستند و زیادمی‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی ازجمال وزیبایی دیدم که بخدا باید پناه‌برد. پس، ببازارمشك وعنبرفروشان رفتیم وهمان اوضاع بلکه‌بیشتر از آن راهم‌دراین بازار دیدیم»[۵۴].

در این روزگار ترکان چندان بسیار شدند که در برخی شهرها چون

---

۵۴ ـ رحلة بن بطوطه، سفرنامهٔ ابن بطوطه، جلداول، ترجمهٔ دکتر محمد علی‌موحد، تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۱۳۴۸، ص۲۵۳.

لیلان بیشتر مردم ترك و در تسوج ترك و تاجیك ممزوج بودند[55].

در دیگر نواحی ایران جز آذربایجان چون گروه ترکان چندان بسیار نبودند ، از این رو زبان مردم از استحاله در زبان ترکی مصون ماند. تنها در روستاها مردم به ترکی گفتگو می کردند . ولی چون در شهرها ترکان از نفوذ چندانی برخوردار نبودند، زبان پارسی همچنان محفوظ ماند و اندك اندك در روستاها اثر بخشید . از این رو در اهالی روستا دوزبانی پدید آمد که در برخی ترکی و در بعضی پارسی تفوق داشت . در ضمن شهرهایی چون قزوین گرفتار دو زبانی شد . هم اکنون در برخی از روستاهای اطراف ساوه ، قم و کرج مردم به زبان ترکی گفتگو می کنند، ولی در شهرها زبان پارسی حاکم است . در آذربایجان وضع بر این منوال نبود . ما در عصر صفویان تفوق زبان ترکی را بر گویش آذری مشاهده می کنیم . کسروی در پیرامون زبان ترکی چنین نوشت :

«از هر باره بی گفتگو است که در آغاز سدهٔ دهم (هجری) که پادشاهی صفویان پدید آمده ، ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان چه در شهرها و چه در بیرونها ، به انجام رسانیده و خود زبان همگانی به شمار می رفته »[56].

در روزگار صفویان نیز زمینه برای چیرگی بیشتر زبان ترکی بر آذری فراهم آمد . هنگامی که شاه اسماعیل به سلطنت رسید ، قبایلی از

۵۵ـ ر. ش. به حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ، ۱۳۳۶.

۵۶ـ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش- یحیی ذکاء ، تهران، ۲۵۳۶ ، ص ۳۳۳.

ترکان در خدمت او بودند و زمام کارها را در دست داشتند. در روزگار سلطنت نادرشاه افشار که خود از قبایل ترک بود، همین وضع جریان داشت. کسروی به نفوذ ترکان در دربار صفویان اشاره کرده سران ایلهای استاجلو، شاملو، تکلو، ورساق، روملو، ذوالقدر، افشارو قاجار را از یاران شاه اسماعیل دانسته است[۵۷]. وی در ادامهٔ سخن چنین نوشت:

«کارصفویان همه در دست ترکان می‌بوده و در دربارشان چه‌در تبریز وچه در قزوین وچه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته شدی و لقبها ونامها نیزبیشتر ترکی بودی همچون: قرداش و یولداش و سرداش و عمواغلی و قاپوچی و ایشیک‌آغاسی و ایچ‌آغاسی و اسمعیل‌قلی وطهماسبقلی و ایل‌بیگی و ایلخانی و بیگلربیگی وخانلرخانی وقارنجه بیگ وقورخمس‌خان‌وشیخ‌اغلی وحلواچی‌اغلی و بسیاری مانند اینها»[۵۸].

عثمانیان نیز بارها به‌آذربایجان لشگر کشیدند وتا تبریز پیش آمدند. هنگامی که افغانها درپایان سلطنت صفویان اصفهان‌را تصرف کردند، ترکان عثمانی نیز برآذربایجان و شهرهای غربی‌ایران تاختند وچندین سال نواحی مذکور را در اختیار خود داشتند. بنابه نوشتهٔ کسروی «این‌جنگها ولشگرکشیها همه به‌زبان زبان‌آذری بسر می‌آمد»[۵۹].

۵۷- «کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸ رساله‌و گفتار از احمد کسروی، به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۳۴.

۵۸- همانجا، ص۳۳۴.

۵۹- همانجا، ص۳۳۵.

آلبانیای قفقاز (اران وشیروان) نیزهمین حال را داشت. بویژه آن که پس ازجنگ ایران وروس وجداشدن قفقاز ، مردم اران وشیروان که ازحمایت وپشتیبانی ایران مأیوس شده بودند ، به ترکان عثمانی روی آوردند و ازاین رهگذر نفوذ زبان ترکی درقفقازفزونی گرفت . همین امر نیزسبب اقبال مردم اران وشیروان ازترکان عثمانی به هنگام نخستین جنگ جهانی شد .

ممکن است برخی ازخوانندگان چنین تصور کنند که نفوذ ترکان در آذربایجان، درست همانند نفوذ آریائیان ومادان دراین سرزمین بوده است . هرگاه چیرگی عنصر آریایی برعناصر محلی وغیر آریایی سبب دگرگونی در خصایل قومی مردم پشتهٔ ایران گشته و اینان در نتیجهٔ استحاله بتدریج ایرانی شدند ، پس چرا باید نفوذ عنصر ترك از این قاعده مستثنی باشد ؟

در پاسخ به این پرسش باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد . آریائیان نسبت به مردم بومی ازفرهنگ وتمدن ذوالاتری برخوردار بودند. بدین سبب استحالهٔ مردم بومی در آریائیان با پذیرش داوطلبانهٔ فرهنگ آریایی همراه بوده است . دلیل روشن برمدعای مذکور آن است که فرهنگ آریایی بسرعت سراسر پشتهٔ ایران را فرا گرفت . بدین روال نه تنها زبانهای محلی ، بلکه فرهنگ بومی نیز در فرهنگ و تمدن آریایی مستحیل شد . البته نباید ازیاد برد که آریائیان نیز جهات وجوانبی ازفرهنگ بومی را اقتباس کردند واین دوفرهنگ بایکدیگر در آمیختند. گرچه فرهنگ متفوق ، فرهنگ آریایی بود . تفوق این فرهنگ را می‌توان در دین : آئین ، ادب ، هنر ، شیوه زندگی وبسیاری جهات و

جوانب دیگر مشاهده کرد. حال آن که ترکان چون نسبت به اقوام بسیاری از کشورهای مفتوح، عقب مانده‌تر بودند، ازاین‌رو نتوانستند تمدن وفرهنگ اقوام بومی مغلوب را درعنصر غالب مستحیل کنند. چنان که می‌بینیم درآسیای صغیر، قفقاز، آذربایجان و دیگر نواحی ایران، فرهنگ و تمدن ملل مغلوب نه تنها همچنان استوار ماند، بلکه فرهنگ عنصر غالب را نیز که فرهنگ چادرنشینان بود، درخود مستحیل کرد. تابعیت فرهنگ اقوام غالب دراقوام مغلوب علت دیگری نیز دارد و آن اینکه اقوام غالب ترك، همانند آریائیان از یك تیره نبودند. به عنوان نمونه از اختلاف وچند گونگی فرهنگ مغولان، ترکان، تاتارها و دیگران می‌توان یاد کرد. درضمن اقوام مهاجم خود یکدست وهمگون نبودند. بلکه اردوی مهاجم ازاقوام مختلف تشکیل یافته بود وهر یك ازآنان درطول زمان دستخوش دگرگونیهایی شدند، چنان که غزان را نمی‌توان به معنای تام کلمه ترك نامید. وضع دیگر اقوام ترك مانندی که به آسیای مقدم وایران هجوم آوردند برهمین روال بوده‌است. مغولان نیز بهمراه دیگر اقوام ازجمله قوم تاتار حملهٔ خود را آغاز کردند. این نکته در تواریخ عهد مغول بویژه جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی به تفصیل و روشنی آمده‌است ونگارنده ازتکرار آن که موجب اطالهٔ کلام خواهد شد خودداری می‌ورزد.

بنابراین آنچه از سوی غزان برمردم آذربایجان تحمیل شد تنها زبان بود که خود آمیزه‌ای از زبان اغوزها با ترکی باستان به‌شمار می‌رفت.

دگرگونی قومی‌را تنها بامعیار زبان نمی‌توان اندازه گرفت.

زبان‌یکی ازشروط است ، ولی تنها شرط نیست ، شرایط متعدد دیگری نیزوجود دارند که روابط اقتصادی ، شیوه‌زندگی ودیگر مظاهر تمدن وفرهنگ اززمرهٔ آنهاهستند . این‌عوامل درآذربایجان و دیگرنواحی ایـران همچنان پایدار ماندند و سرانجام با گذشت زمان ، ایلهای غز و قپچاق‌را درهر گوشه و کناری بـه انزوا کشانیدند و فاتحان مجبور شدند هریك درجایی خرگاههای خود را برپادارند واززندگی شهری کناره گیرند. وجودایلهادرنواحی‌مختلف آذربایجان به‌صورت‌منطقه‌ای خودنمونهٔ روشنی درتأیید این‌سخن است .

درضمن باید افزود که مهاجمان بااین که زبان خودرا به مردم مغلوب‌تحمیل کردند، معهذا نتوانستند موجبات یگانگی آنان‌را فراهم آورند . گرچه زبان ترکی بر آسیای‌صغیر ، آذربایجان و قفقاز مسلط شد ، بااین‌همه زبان به‌تنهایی نتوانست موجبات‌چنین وحدتی رافراهم آورد . زیراتمدن‌وفرهنگ‌مردم‌آسیای‌صغیر، آذربایجان‌وقفقازهمگون وهمسان نبود .

چه‌از سوی دولت ترکیه و چه از سوی دولت قفقاز کسانی بوده‌اند که درگذشته مشابهتهای زبانی‌را بهانه قراردادند وکوشیدندتا زمینه‌ای برای اتحاد ترکی زبانان این ناحیه فراهم آورند ، گاه بـه جنگهایی نیزدست‌زدند وازکوششهای‌تبلیغی وتهییجی‌دریغ‌نورزیدند. بااین‌همه تفاوتهای‌مدنی‌وفرهنگی‌خودبه سدی‌طبیعی دربرابراین‌تلاشها بدل گردیدند .

حال‌نیز ممکن‌است کسانی صرفاً برپایهٔ احساس زبانی ، دست به‌چنین کاری بزنند وباایجاد افکارعمومی‌کاذب‌ازسوی گروههای‌ناآگاه

درسایهٔ قدرتهای بیگانه، شاید توفیق یابند و سرانجام به‌خواستهای تصنعی خویش نایل شوند. ولی بی گمان فرهنگهای محلی تامدتی دراز مقاومت خواهند کرد و موجبات اختلافها و کین‌توزیهای قومی را فراهم خواهند آورد. حتی اگر این «اتحاد» داوطلبانه صورت‌پذیرد، بازچنین خواهد شد و قوم‌ضعیف بتدریج متحد خواهد گشت و به‌صورت فرقه و کاست راه درون گرایی‌را برخواهد گزید ودرهرفرصت مناسب سربرخواهد افراشت وطریق جداسری پیش‌خواهد گرفت. این‌وضع ادامه خواهد داشت تازمانی که یاپیروز گردد و یاتمام‌و کمال ازپا درآید. این‌وضع راهم‌اکنون دربسیاری ازملل ساکن قفقاز، آسیای‌میانه، اوکرائین و جمهوریهای کرانهٔ دریای بالتیك می‌توان مشاهده کرد. برخی چون تاتارها، قزاقها، قرقیزها، ننتسها، تاتارهای کریمه، چچن‌ها و دیگران درحال ازپادرآمدن‌اند. بعضی چون ملل جمهوریهای کرانهٔ دریای‌بالتیك، اوکرائین، ارمنستان، گرجستان و ترکی‌زبانان ساکن قفقازهنوز مقاومت می کنند و باوجود استحالهٔ اقتصادی، درهرفرصت مناسب برابر فرهنگ حاکم روس قد علم می کنند، تا سرانجام چه خواهد بودن.

بخش هشتم



چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد

پس از جنگهای ایران و روس در روزگار سلطنت فتحعلیشاه قاجار وقرارداد مشهور ترکمانچای، رود ارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز به‌تصرف امپراتوری روسیه درآمد. ترکی‌زبانان مسلمان قفقاز که از نتایج جنگهای ایران و روس ناخرسند و به‌سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی کشور مذکور ناامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز در آن زمان نیرومند بود، روی آوردند.

اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم درامپراتوری عثمانی دو جریان قوت گرفت. یکی از این دو، اندیشه «اتحاداسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ ومروج آن بودند. این گروه که خواستار اتحاد همهٔ ترکی زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی بنام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدعی رهبری برمسلمین سراسر جهان‌بود، این‌دوجریان و دواندیشه‌را درهم آمیخت و بخدمت گرفت . ترکی‌زبانان قفقاز نیز که به‌علل مذهبی از سیادت امپراتوری روسیه ناخرسند بودند ، در جستجوی تکیه‌گاهی برآمدند و این‌تکیه‌گاه را درمیان‌ترکی‌زبانان آسیای صغیریافتند.

پس‌از شکست‌ایران والحاق سراسر قفقاز به‌امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق قفقاز بـه رهبری شیخ شامل علم طغیان برافراشتند ، جنگ مسلمانان داغستان باارتش روسیه دهها‌سال بدرازا کشید و سرشار ازقهرمانیهایی‌بود که لوتولستوی‌نویسندهٔ بزرگ‌روس بخشی ازاین قهرمانیها و دلاوریهارا در کتاب مشهور «حاجی مراد» به شرح آورده‌است. سرانجام شیخ‌شامل ناگزیرازجلای‌وطن و مهاجرت بـه عربستان و اعتکاف درمکه شد . وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه درگذشت[1] .

قیام شیخ‌شامل که ازسوی ارتش‌امپراتوری روسیه‌درهم شکسته شد ، بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت . ولـی ازاین پس قیامهای مـردم قفقاز رنگ‌سیاسی‌ـمذهبی گرفت . این‌قیامها ازسوی دولت عثمانی‌و گروه «ترکان‌جوان» که بنیادگزار جنبش «پان‌تورکیسم» بودند، موردحمایت وپشتیبانی‌قرار گرفت .

سال۱۹۱۱ درشهر باکوحزبی بنام«حزب‌اسلامی ودموکرات‌

1_ «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Trete izdanie, Tom 29. Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1978, str. 278.

مساوات» تأسیس شد که هر دو جنبهٔ سیاسی و مذهبی را در خود جمع داشت. بنیادگزاران حزب نامبرده: رسول‌زاده، شریف‌زاده، کاظم‌زاده و چندتن دیگر بودند که‌از سوی ترکان حمایت می‌شدند. بنابه نوشتهٔ دایرةالمعارف بزرگ شوروی «برنامهٔ حزب مذکور اتحاد کشورهای اسلامی تحت‌رهبری ترکیه‌بود»[۲].

درماه فوریهٔ سال ۱۹۱۷ پس‌از پیروزی نخستین انقلاب روسیه وسقوط تزاریسم، سران حزب مساوات موافقت‌خودرا با «جمهوری‌دموکراتیك روسیه» که پس‌از برکناری امپراتور نیکلای دوم تزار روسیه، تأسیس یافته بود، اعلام‌داشتند[۳].

درسال۱۹۱۷ کنگره‌مشترك «حزب‌اسلامی‌ودموکرات‌مساوات» با«حزب فدرالیستهای ترك» برگزارشد. دراین کنگره دوحزب نامبرده متحدشدندو نام‌تازه‌ای‌بر گزیدندو خودرا«حزب‌دموکراتیك‌فدرالیستهای مساوات ترك» نامیدند[۴].

حزب مذکور از این پس ادعـای خودمختاری و استقلال را عنوان کرد. در کنگره حزب رسول‌زاده، گوجینسگی، اوسوبگ‌اف، آقایف وچندتن‌دیگر به‌عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب‌شدند. ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامهٔ «استقلال» بود[۵].

2 - «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1974, str. 128-129.

۳- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۴- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۵- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹.

پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و کناره گیری روسیه ازشرکت درنخستین جنگ جهانی ، ترکان نفوذخودرا درقفقاز گسترش دادند . سران حزب مساوات ابتدابابلشویکهای قفقاز نزدیك شدند، ولی سرانجام میانشان اختلاف افتاد و مساواتیان در تاریخ بیست و هفتم ماهمه سال ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و بنام « جمهوری آذربایجان »اعلام استقلال کردند[۶] .دولت مذکور درماه ژوئن همان سال مقرخودرا به شهر گنجه انتقال داد[۷] .

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترك به فرماندهی نوری پاشا شهرباکورا متصرف شدند . پس از این واقعه دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود ، به شهرباکو انتقال یافت .

گرچه مساواتیان خود گروهی متشکل و یکدست نبودند ؛ بااین همه نفوذ ترکان درآنها بسیار بود . در دایرةالمعارف کوچك شوروی که به سال ۱۹۵۴ درشهر مسکو به چاپ رسید . چنین نوشته شده است :

« مساواتیان از ترکان پیروی می کردند و دولتی پان تورکیست بودند»[۸] .

گمان می رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان درقفقاز بنابر-

6 . «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Tretie izdanie. Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1974, str. 128-129

۷ــ همانجا، ص ۱۲۸ – ۱۲۹.

8 . «Entsiklopedicheskii slovar». Tom 2, Moskva, izdatelstvo «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», 1954, str. 445.

خواست و سیاست ترکان‌بوده‌است. زیرا ترکان که چندبار به‌آذربایجان ایران حمله‌بردند، باوجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان‌را برابر خودمشاهده کردند و بنابراین قادر نبودند ازراههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این‌رو طریق غیر مستقیم را در پیش گرفتند و درصدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متحد گردانند وپس آنگاه‌دو سرزمین نامبرده‌را ضمیمهٔ‌خاک‌خود کنند.

سی‌ام اکتبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به‌فرماندهی‌ژنرال‌-تومسون شهرباکو را اشغال کردند و سپاه‌ترک راکه درنخستین جنگ جهانی شکست‌یافته بود، ازآن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط‌مساواتیان تأسیس یافته‌بود، همچنان برسمیت شناخته‌شد.

دولت مساوات حدود دوسال زیر عنوان «دولت‌جمهوری‌-آذربایجان» برارانو شیروان حکومت کرد و این‌وضع تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ ادامه یافت. دراین تاریخ‌واحدهای ارتش سرخ، شهرباکو را بتصرف‌آوردند[9] ودولت مساواتیان راساقط و بسیاری‌ازسران‌حزب ودولت مذکوررا دستگیر واعدام کردند.

ازهمین تاریخ درباکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان‌تورکیستها بر

9- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tom. 1, Moskva. izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 254.

سرزمین اران‌وشیروان‌نهاده‌بودند، همچنان‌باقی نگاه‌داشت .

بدین‌روال نام «آذربایجان» نخست ازسوی مساواتیان بربخشی از قفقاز گذارده‌شد وپس آنگاه از جانب اتحاد شوروی تأیید وتثبیت گردید .

دراین‌که سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز هیچگاه نام آذربایجان نداشته است، جای‌اندك شبهه‌وتردیدی‌نیست ونگارنده بتفصیل مطالبی دراین زمینه ارائه کرده‌است . در گذشته‌مؤلفان و مورخان ازبیان این حقیقت اباداشتند. ولی‌بعدها به‌علل سیاسی این نکته ازجهانیان پنهان نگاه داشته‌شد ، چندان‌که کمتر کسی ازنسل جوان ونیز نسل گذشته براین‌امر آگاهی دارد . ولی مؤلفان و مورخان شوروی‌که پیش از اوج گرفتن برخی نظریه‌های سیاسی توسعه طلبانه درمسایل سیاست خارجی ، اظهار نظر کرده‌اند ، براین حقیقت واقف و بدان معترف بوده‌اند . استادبارتولد دانشمند شوروی به‌صراحت این‌نکته رابیان داشت و اعلام‌کرد که «**نام‌وعنوان«آذربایجان‌قفقاز»تنها پس‌از انقلاب** (مقصود انقلاب روسیه درسال ۱۹۱۷ است - م) **بکار گرفته‌شد**» [۱۰].

استادبارتولد که در اواخر زندگی ازورود درمسایل سیاسی به شدت پرهیز داشت ، در پیرامون سلطهٔ روسها برقفقاز مطلبی ننوشت. زیرا ممکن‌بود بیان‌حقایق باخواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تناقض‌حاصل کند . ازاین‌رو، وی درآثار خود اعراض خویش را از

10– Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775.

بیان حقایق ابراز داشت و چنین اعلام کرد :

«چون از ورود در مسایل سیاسی پرهیز دارم، از این رو در پیرامون سلطهٔ روسها بر قفقاز مطلبی نمی‌آورم»[11] .

حال آن که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدتی از عمرش را در وزارت امور خارجهٔ روسیه و خدمت در پیرامون کارهای سیاسی گذراند. ولی با اینهمه استاد در جای دیگر پرده از رازها برداشت و با اشاره‌ای استادانه حقیقت را مکشوف داشت و در پیرامون علت گذاردن نام «آذربایجان» بر قفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند ... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد»[12] .

آیا یك دانشمند شوروی در شرایط و اوضاع و احوالی که بر آن کشور حکمفرما بوده و هست ،بهتر و آشکارتر از این می‌توانست و یا می‌تواند سخن بگوید ، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصود دولتمداران کشور خویش را در گذاردن و باقی نگاهداشتن نام «آذربایجان» بر اران و شیروان بیان کند ؟

این دانشمند گرانقدر که چون همهٔ بزرگان دانش و معرفت ، دوستدار حق و حقیقت بود ، اعتقاد داشت که عنوان «جمهوری آذربایجان»

---

11 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatolstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 782.

۱۲ـ همانجا، ص۷۰۳.

برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایستهٔ دانشمندان است ، نظر خودرا دراین زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد :

«هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری-آذربایجان را شامل شود ، در آن صورت می توان نام اران را برگزید»[13] .

مردم آذربایجان که در گذشته بخاطر دفاع ازمرز وبوم خویش باسپاهیان دولت عثمانی پیکارها کردند و زن ومرد و کودك ازتبریز تاروستاهای دوردست علیه اشغالگران بیگانه بپاخاستند ، با گذاردن نام آذربایجان برسرزمین دیگری جز مرزوبوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روزگار که نام «آذربایجان» بربخشی ازقفقاز نهاده شد ، شادروان-شیخ محمـد خیابانی و یارانش بـه نشانهٔ اعتراض بر این نامگـذاری نادرست ، پیشنهاد کردند تانام آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «تاریخ-هیجده سالهٔ آذربایجان» نوشتهٔ شادروان احمد کسروی تبریزی ، در پیرامون تغییرنام آذربایجان چنین آمده است :

«درهمان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان ازنزدیکان خیابانی می بود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون درراه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم. دراین هنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا

13_ Bartold V. V. Sochineniia. Tom II. chast 1. Moskva. izdatelstvo Vostochnoi literatury. 1963. str 703.

پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی‌زبانان قفقاز درباکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدیدآورده آن‌را «جمهوری-آذربایجان» نامیده‌بودند . آن‌سرزمین نامش درکتابها «اران» است. ولی چون این نام از زبانها افتاده بود واز آن سوی‌بنیاد-گـزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین می‌بود کـه با آذربایجان یکی گردند ، از این‌رو این‌نام را برای سرزمین و جمهوری‌خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به‌چنان‌یگانگی خرسندی‌نداشته واز ایرانیگری چشم‌پوشی نمی‌خواستند‌از آن نامگزاری قفقازیان سخت‌رنجیدند ، وچون آن نام‌گزاری‌شده و گذشته بود کسانی می گفتند : بهتر است مانام استان خودرا دیگر گردانیم . همانا پیشنهاد « آزادیستان » از این راه بوده است»[۱۴].

شادروان کسروی دراین نوشته مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت ونام‌راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست . مورّخ گرانمایهٔ آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیرعنوان «شهریاران گمنام» که به‌سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش‌از آن نگاشته و درسال ۱۳۰۷ هجری شمسی به‌چاپ رسانیده ، ازاین‌کار باشگفتی یاد کرده است. چنین بنظرمی‌رسد که شادروان کسروی به‌هنگام نگارش کتاب «شهریاران گمنام» هنوز به‌انگیزهٔ گذاردن نام «آذربایجان» بر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمداران شوروی

---

۱۴ - کسروی،احمد، تاریخ‌هیجده سالهٔ‌آذربایجان، بازماندهٔ‌تاریخ مشروطهٔ-ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر،۲۵۳۷، ص۸۷۳ .

را در پیرامون یکی‌شدن این دوسرزمین عنوان نکرده‌است . ولی در زمانی که «تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان» و «تاریخ مشروطهٔ ایران» را می‌نگاشت ، به‌دریافتهایی مشابه استاد بارتولد که درروسیه می‌زیست ، دست‌یافت که ازنظر خوانندگان گذشت .

کسروی گرچه نسبت به انقلاب روسیه و برقراری حکومت شوروی درقفقاز نظری‌موافق‌داشت، بااین‌همه‌ازابرازشگفتی‌خودداری نکرد . وی درکتاب « شهریاران گمنام » اشاره‌ای به‌این نکته دارد که جالب دقت‌است:

«شگفت‌است که‌اران رااکنون آذربایجان می‌خوانند . باآن که آذربایجان یاآذربایگان نام سرزمین‌دیگری‌است که‌در پهلوی اران وبزرگتروشناستراز آن می‌باشد وازدیرین‌زمان که‌آگاهی دردست هست همواره این‌دوسرزمین ازهم جدابوده و هیچگاه نام‌آذربایگان بر اران گفته نشده‌است . تا کنون ندانسته‌ایم که برادران‌ارانی‌ما که حکومت‌آزادی برای سرزمین‌خودبرپاکرده می‌خواستند نامی برآنجابگذارند ، برای‌چه نام تاریخی‌و کهن خودراکنار نهاده دست‌یغما بسوی‌آذربایگان درازکردند ؟وچه سودی‌را ازاین کارشگفت خود امیدوار بودند ؟ این خرده گیری نه‌ازآن است که مابرخاسته ازآذربایگانیم وتعصب بوم و میهن خود نگهمیداریم . **چه آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست.** بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزادخود پشت‌پا به تاریخ و گذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند واین‌خود زیانی‌بزرگ است وآنگاه تاریخ‌مانندچنین

کارشگفت سراغ ندارد»[۱۵].

شادروان کسروی در آن روزگار چنین می‌پنداشت که «آذربایگان‌را از این کارهیچ گونه زیان نیست». ولی بعدها به هنگام نگارش «تاریخ‌هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطهٔ ایران» به ماهیت امرپی‌برد و به‌نوشتن مطالبی‌در‌این‌زمینه‌پرداخت که هنوزبرای بسیاری ازمردم و شاید بخشی ازسیاستمداران کشورما قابل درك نبود. کسروی اندکی پس‌ازشهریور ۱۳۲۰ در روزنامهٔ پرچم چنین‌نوشت:

«چون درشهریور گذشته سپاهیان شوروی به‌آذربایجان آمدند و آن تبدلات رخ داد، حزبی درتبریز بنام «حزب آذربایجان» پدیدآمد که‌یکدسته هوسمندان آن‌را بنیاد نهادند. درآن‌زمان درتبریز ازاین دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و ازجمله چندتنی آن دسته‌را بستند و خودرا «حزب‌آذربایجان» نامیدند وچون کسان بسیار بی‌خرد و بدنهاد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در آذربایجان چنین دانستند که اگرلاف کمونیستی زنند، کارکنان شوروی حمایت از آنان خواهند کرد. این‌است تظاهرات کمونیستی از خود نمودند. در حالی که بیشتر ایشان معنی کمونیستی راهم نمی‌دانستند وچون مقصودشان جز هوسبازی و خودنمائی نبود و برای این کار وسیله می‌جستند نخست به آرزوی استقلال آذربایجان افتادند و این را یك وسیلهٔ خوبی برای خودنمائی‌های خود یافتند. واین است که هواداری از

---

۱۵ ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۲۶۵.

زبان ترکی را بهانه گرفتند و به کوششهائی پرداختند. در نهان مقصود شان جداشدن از ایران بود و در راه هوسبازی به چنین اندیشهٔ بسیار غلطی، گستاخی می نمودند. ولی در آشکار دعوی ترکی ـ فارسی را دنبال کرده و روزنامه ای بنام آذربایجان بنیاد نهاده در آنجا هر روز گفتارهائی می نوشتند.

سپس در این اندازه نایستاده به سیاهکاریهای دیگری برخاستند. بدینسان که چون از آذربایجان هنوز ریشهٔ تاراجگران و اشرار کنده نشده و در این گوشه و آن گوشه کسان بسیاری از آنان بازمانده، اینان فرستادگانی بنزد آنان فرستاده به آشوب و تاراجگری تحریکشان می کردند و چون دسته هایی از مهاجران در سالهای آخر از قفقاز به آذربایجان آمده و در روستا نیز پراکنده هستند، بادست آنان کمیته های تاراج و آدمکشی در دیه ها بنیاد می نهادند»[16].

چنان که در آغاز اشاره شد نگارنده می کوشد تا سر حد امکان از ورود در مسایل سیاسی بپرهیزد و داوری را برعهده خواننده واگذارد. ولی این کار تا زمانی میسر است که موجب تحریف و اشکال در مسایل تاریخی نشود. نمی توان واقعیت را فدای سلیقه کرد. از این رو بناچار اشاره ای بسیار مختصر به مسئلهٔ آذربایجان را ضرور می شمارد.

چنان که خوانندگان آگاهی دارند، در تاریخ ۱۲ شهریور سال ۱۳۲۴ حزبی بنام «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» تأسیس شد که سران آن

۱۶ـ نامهٔ «پرچم»، شمارهٔ ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱.

درآغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و-ولایتی» شدند. مسئولان حزب مذکور نخست از استقلال و تمامیت ارضی ایران سخن می‌گفتند و کسانی که آنان را به‌تجزیه‌طلبی متهم می‌کردند، دشمن و مغرض می‌خواندند.

نگارنده قصدندارد به‌آنچه مورد بحث و تردیداست اشاره کند. بلکه تنها به‌ذکر چندنمونه از اسنادتاریخی وبدیگرسخن نمونه‌هایی‌از مطالب‌مندرجه‌درمطبوعات‌ارگان«فرقه‌دموکرات آذربایجان»می‌پردازد وداوری‌را برعهدهٔ خوانندگان می‌گذارد.

پس‌از۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۵ گروهی ازمسئولان و افراد «فرقهٔ-دموکرات آذربایجان» وحکومت دموکراتهای آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کردند که نگارنده نیز اززمرهٔ آنان‌بود. مسایلی که درروزگارحاکمیت«فرقهٔ دموکرات آذربایجان» صورت‌مخفی‌داشت، پس‌از مهاجـرت به‌اتحاد شوروی، صورتی علنی‌یافت و جایی برای تردید و گمان باقی‌نگذارد. گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش وافرداشتند براین که‌نیت‌وقصد الحاق‌آذربایجان ایران‌به‌اتحاد شوروی تاآنجاکه میسرباشد فاش وبرملا نشود و بهانه‌ای بدست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتحاد شوروی ندهد، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامهٔ کار برچه منوال است.

درتاریخ بیست و یکم آذرسال ۱۳۲۹ سران «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» تلگرامی به‌میرجعفر باقراف دبیراول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» مخابره کردند

که متن آن در روزنامهٔ «آذربایجان» ارگان کمیتهٔ مرکزی «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به‌چاپ رسید. درمتن تلگرام مذکور چنین آمده است:

«پدرعزیز ومهربان میرجعفرباقراف!

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفك آذربایجان‌شمالی است[17]، مانند همهٔ خلقهای جهان، چشم امید خود را به‌خلق بزرگ شوروی ودولت شوروی دوخته‌است»[18].

از مندرجات تلگرام به‌سهولت می‌توان به‌راز این نام‌گذاری پی‌برد و هدف و مقصود نام گذاران و دست پروردگانشان را در جدا کردن آذربایجان ازایران و الحاق آن به‌اتحاد شوروی دریافت.

درجلسهٔ عمومی فعالان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به‌مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقهٔ مذکور قطعنامه‌ای بتصویب رسید که در آن‌چنین آمده‌است:

---

۱۷ ـ درپیرامون اصطلاح «آذربایجان جنوبی» و«آذربایجان‌شمالی» رجوع شود به‌پیشگفتار کتاب ومقالهٔ نگارنده زیرعنوان «مگر ایرانیان میهن‌پرست ـ مرده‌اند؟». ومقاله‌دیگرنگارنده زیرعنوان «سخنی درپیرامون آذربایگان» که درمجلهٔ بررسیهای‌تاریخی سال ۱۳۴۸ انتشاریافته‌است.

۱۸ـ روزنامهٔ «آذربایجان» شمارهٔ ۲۱۳، باکو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن ترکی تلگرام‌چنین‌است:

«عزیز ومهربان آتامیز میرجعفر باقراف! شمالیندان آیریلماز بیرحصه اولان جنوبی آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی امیدگوزونی بویوك سووت خلقینه و سووت دولتینه تیکمیشدیر».

«از کمیتهٔ مرکزی فرقه خواستاریم که‌درمقابل توجه و کمکهایی که‌برادران همخون‌ما بویژه‌رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میرجعفر باقراف پس‌از مهاجرت به میهن خود ـ آذربایجان‌شمالی نسبت به‌ما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کند»[19].

چنان که‌از قطعنامه پیداست ، بخش ارانوشیروان قفقاز که«آذربایجان‌ـ شمالی » نامیده شده ، به « میهن » مردم آذربایجان ایران بدل گشته وساکنان آن بامردم آذربایجان «برادرهم‌خون» شده‌اند .

آیا دلیلی روشنتر ازاین برای معلوم داشتن مجهول آذربایجان می‌توان یافت؟ آیااین‌سند خود پرده‌از رازهای نهان برنمی گیرد ؟

درتلگرام دیگری که ازسوی کمیتهٔ مرکزی « فرقه دموکرات‌ـ آذربایجان » به میرجعفر باقراف[20] دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب

۱۹ــ روزنامهٔ «آذربایجان» ، شمارهٔ ۱۸۶ ، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸ .

متن ترکی قطعنامه چنین‌است :

« ئوزیوردومیزشمالی آذربایجانا مهاجرت ایتدیکدن صونرا قان‌قارداشلاریمیز ،خصوصی ایله آذربایجان کمونیست فرقه‌سینین‌رهبری‌ـ میرجعفر باقراف یولداشین گوستردیگی قایغوسیندان تشکرایتمگی فرقه نین مرکزی کمیته سیندان خواهش ایدیریك» .

۲۰ــ میرجعفر باقراف نخست وزیرودبیراول کمیته مرکزی حزب کمونیست‌ـ جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وعضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که پس‌ازمرگ استالین‌به جرم همکاری‌و همدستی با بریا رئیس پلیس مخفی‌شوروی (کا.گ.ب.) محاکمه‌واعدام شد .

کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان مخابره شد ، چنین آمده‌است:

«رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میر جعفر باقراف!

از تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زادو بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر پنجه‌های سیاه شووینیستهای فارس دست و پا می‌زنند ، برعهده دارد ، سه‌سال تمام می گذرد... سومین سال تأسیس این فرقهٔ مبارز را به کلیهٔ علاقمندان خلق آذربایجان و به‌شما که رهبر عزیز و پدر مهربان‌ما هستید شادباش می گوییم. عده‌ای از اعضای فرقه ، حکومت‌ملی و سازمان فدائی‌ها ... به قسمت‌شمالی و آزادوطن خود مهاجرت کرده‌اند »[۲۱].

در این سند، آذربایجان به‌عنوان «قسمت‌جنوبی سرزمین زادو بومی‌وطن‌عزیز» نامیده شده که گویا سالها است مردمِ آن «درزیر پنجه‌های سیاه

۲۱ـ متن ترکی تلگرام چنین‌است : « عزیز رهبر و مهربان آتا میزمیر جعفر ـ باقراف یولداش ! بو گون اوچ ایل تمام دورکی‌دوغما یوردومیز وعزیز وطنمیز اولان آذربایجانین جنوب قسمتینده ایل لردن بری‌ده‌رس شووینیست لرینین قارا پنجه سی آلتیندا اینله‌ین خلقیمیزین ملی آزادلیق اوغروندا آپاردیغی مقدس مبارزه‌سینه رهبرلیك ایتمك ایچون آذربایجان دموکرات فرقه‌سی تشکیل اولونموشدور. بو مبارز فرقه‌نین تشکیلینین اوچونجی ایل دونومی مناسبتیله بوتون علاقمند ـ لری، آذربایجان خلقینی وعزیز رهبر ومهربان آتامیز اولان سیزی تبریك ایدیریك . نتیجه اعتباری ایله فرقه ، ملی حکومت و فدائی تشکیلاتیندان بیرعده ... وطنمیزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایتدیلر».

روزنامه «آذربایجان» شماره ۸۱ ، باکو ، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷.

شووینیستهای فارس دست‌وپا می‌زنند» و گویا مسئولان فرقه«به‌قسمت‌شمالی و آزادوطن خود مهاجرت کرده‌اند».

همان‌گونه‌که پیشتر از نظرخوانندگان گذشت، نگارندهٔ کتاب کوشیده است تاآنجا که میسر باشد از ورود، بحث واظهارنظر در پیرامون مسایل سیاسی دوری گزیند و داوری را برعهدهٔ خواننده واگذارد. ولی‌این‌کار نمی‌بایست به‌بهای حذف اسناد ومدارک تاریخی صورت می‌پذیرفت. ازاین‌رو دست‌کم نقل چندمدرک مختصر که از نظرتاریخی‌واجداهمیت است ضرور می‌نمود. تاداوری‌خوانندگان چه‌باشد؟

فهرست اعلام

نامهای کسان

آ

آبایف: ۳۱-۳۲-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳

آتاترك: ۱۱۲

آتربات مانسارسپندان: ۱۳

آتربات ـ آتروپات: ۱۵-۱۵۳

آتورپات ـ اتورپات: ۱۲ ـ ۱۳ ـ ۱۴-۱۵۳

آذر، عبدالرضا: ۱۸۱

آذرباد: ۱۲

آذرباد زرادستان: ۱۳

آذرباد ماراسپندان: ۱۳

آذرباد مهراسپندان: ۱۳

آذرنوش، آذرتاش: ۱۴۸

آرش: ۹۶

آرین انگین: ۱۱۲

آشور بانیپال: ۱۳۸

آقایف: ۲۱۳

آلپ ایلیتود: ۵۰

آمیانوس مارسلینیوس: ۱۱۸

آناناشیر اکاتسی: ۳۳-۳۴-۱۱۹

آندرآس: ۶۵

الف

ابراهیم ینال: ۲۰۰

ابن ابی‌ساج: ۴۰

ابن‌اثیر: ۱۹۶

ابن‌بطوطه: ۲۹-۲۰۴

ابن حوقل: ۳۷-۳۹-۴۰-۴۱-۷۴-۱۷۲-۱۷۳

ابن‌خردادبه: ۳۲-۳۵

ابن‌فضلان: ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱

ابن‌فقیه: ۱۲ ـ ۱۳-۳۶-۴۱-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۶

ابن‌مقفع: ۱۶۵-۱۶۶

ابن‌ندیم،ابن‌الندیم:۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰

ابوالفداء: ۴۳-۴۴

ابوبکر: ۱۷۵

ابودلف: ۲۸

ابوریحان‌بیرونی:۶۷-۹۶-۹۷-۱۴۹

ابوسعد: ۱۳

ابوسعید: ۲۰۳

ابومسعود کوفی: ۱۴۸
ابونصر القباوی: ۱۹۰-۱۹۳
اثورپات ـ اترپات : ۱۲-۱۳-۱۴-
۱۱۷-۱۵۲-۱۵۳
اخشوردش: ۷۳-۱۰۳
ادریسی،ابوعبداللهمحمدبن‌محمد:۲۰۲
ادیب طوسی: ۱۶۳-۱۷۵
اران: ۱۲۰
ارانشاه: ۱۲۶
ارجاسپ ـ ارجت‌اسپ: ۸۷
اردشیر اول (هخامنشی): ۷۳
اردشیر پاپکان: ۱۴۳-۱۴۴-۱۵۵
ارسلان:۱۹۴
ارمیاء : ۱۳۹-۱۴۲
اریاپیت: ۹۳
اریارت: ۹۳
اریارمنه: ۹۳
اریافرن: ۹۳
اریوبرزن: ۹۳
اسپیمان: ۷۳-۱۵۱
اسپنتامان ـ سپیتامان: ۶۹
استالین: ۴
استر: ۱۰۳-۱۴۱
استرابو ـ استرابون:۱۷-۱۹-۱۰۳-
۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۹
استیاگ: ۷۳
اسرحدون: ۱۳۸
اسفندیار: ۶۹
اسکندربیگ منشی: ۴۵
اسکندرمقدونی:۱۸-۶۷-۱۳۰-۱۵۸
اسکندر(پسرقرایوسف) : ۱۷۵-۱۷۶
اسماعیل(فرزند ابراهیم): ۱۲۸
اسمعیل‌قلی: ۲۰۶
اغرثرث: ۸۶
افراسیاب: ۸۳-۸۶-۸۹-۹۱-۹۶
افشار(نادرشاه): ۲۰۶
افشار ، ایرج : ۴۱-۴۲-۴۳-۸۰-
۱۰۸-۱۷۱
الب‌ارسلان: ۱۹۳-۱۹۹-۲۰۰
البتکین: ۱۹۴
السکندد: ۱۲
الکساندد: ۱۲
امام شافعی: ۱۷۴
امیرتیمور: ۲۰۳
امیرخیزی، اسماعیل: ۷-۲۱۸
انوشیروان : ۳۵-۳۹-۱۲۵-۱۸۰-
۱۸۱
اورانسکی-ارانسکی: ۱۰۶-۱۷۱
اوربلی: ۱۲۹
اوسوبگ اف: ۲۱۳
اوشانین: ۱۰۵
اوغوذخان: ۸۴
اوغوز: ۱۸۸-۱۸۹
اولویا: ۹۱
ایچ‌آغاسی: ۲۰۶
ایرج: ۸۷
ایرش: ۹۶
ایریج: ۸۷
ایستمی‌خان: ۱۸۰
ایشپوئین: ۱۳۷
ایشیك‌آغاسی: ۲۰۶
ایل‌بیگی: ۲۰۶

ایلك: ۱۹۲
ایوانف: ۶۷-۷۰-۷۱-۹۰-۱۵۰-۱۶۷

ب

بابك خرمی: ۱۴۸-۱۶۹
بارتولد: ۱۴-۱۵-۲۲-۲۴-۲۶-۲۸-۴۹-۵۰-۶۴-۷۵-۷۹-۸۰-۸۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۳-۱۴۳-۱۵۳-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹
باقراف،میرجعفر: ۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶
برخورداریان: ۴۷-۴۸
برهان: ۴۵
بشاری‌مقدسی، ابوعبداله: ۳۲-۴۰-۱۶۹
بشتاسب: ۱۵۱
بطلمیوس: ۳۲-۴۶-۱۲۲
بغراخان: ۱۹۳
بلاذری: ۱۴۵-۱۴۶
بلعمی: ۸۳
بلنیتسکی: ۸
بنوعامر بن لؤی-بنی عامر: ۱۴۵-۱۴۶
بهرام - بهرام گور: ۸-۱۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۶
بهرام چوبینه: ۱۸۲
بیچودین: ۱۷۹-۱۸۳
بیگلربیگی: ۲۰۶
بیوراسب: ۱۲

پ

پاتکانوف: ۱۲۶-۱۸۳
پاخوموف: ۱۳۰
پاینده، ابوالقاسم: ۷۲-۷۳-۸۳-۸۵-۸۷-۹۱-۹۷-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۶-۱۷۰-۱۸۱-۱۸۲
پتس Petes: ۷۳
پروخوروف: ۵۷
پشنگ: ۸۷
پطروشفسکی: ۸-۱۳۷
پلینیوس: ۱۸-۱۹-۳۱-۳۲-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱
پمپه: ۱۲۳
پورداود: ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۸۵-۸۷-۸۸-۸۹-۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۴-۱۴۴-۱۵۲
پولیبیوس: ۱۶
پیران: ۸۷-۹۱
پیرحاجی‌حسن‌زه‌تاب: ۱۷۵-۱۷۶
پیگو لفسکایا: ۸-۱۳۷
پیلسم: ۸۷
پیوتروفسکی: ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰

ت

تئوفانس میلتی: ۱۷-۴۸
تجدد، رضا: ۱۶۶
تقاق - دقاق: ۱۹۳
تومسون(ژنرال): ۲۱۵
توج: ۸۷

تور: ۸۵-۸۶-۸۷
توغان: ۱۸۷
تولستوی، لو: ۲۱۲
تیرداد یکم (شاه‌آلبانیا): ۲۵
تیگلات پالصر: ۱۳۸
تیل: ۶۵
تیمور: ۲۰۳

ج

جبغو: ۱۹۰
جعفر سلطان‌القرائی: ۱۷۶
جوانشیر: ۱۲۸
جنیدی، فریدون: ۱۶۳-۱۷۵

چ

چغری بیگ: ۱۹۹

ح

حاجی مراد: ۲۱۲
حافظ حسین کربلایی تبریزی: ۱۷۵-۱۷۶
حدیدی، حسین: ۵
حلواچی‌اغلی: ۲۰۶
حمداله مستوفی: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵
حمزة بن حسن اصفهانی: ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۱

خ

خازانوف: ۲۷
خاقان ترک: ۸۳-۱۸۰
خاقان خزر ـ خاقان خزران: ۵۰
خانلرخانی: ۲۰۶
خدیو جم، حسین: ۹۵-۱۷۰-۱۷۱
خسرو انوشیروان: ۳۵-۳۹-۱۲۵-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲
خسرو دوم(ابرویز) پرویز: ۱۲۵
خشایارشا: ۷۳-۱۰۳-۱۴۱
خشترپ: ۱۵-۱۱۷
خشترپاون: ۱۵
خوارزمی، ابوعبداله: ۹۵-۱۷۰
خیابانی، شیخ محمد: ۷-۲۱۸

د

دادارشیش: ۱۴۲
داریوش‌بزرگ: ۱۵-۱۰۲-۱۳۹-۱۴۲
داریوش سوم: ۱۵-۱۱۷
دانیال: ۱۰۲-۱۴۱
دبیرسیاقی، محمد: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵
دقاق: ۱۹۳
دقیقی: ۱۶۸
دورن: ۴۷
دهخدا، علی‌اکبر: ۱۳-۱۴۹
دیاکونوف: ۹-۶۸-۷۲-۸۹-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۴۹-۱۵۰
دینوری، ابوحنیفه: ۱۴۷
دیودورسیسیلی: ۱۷
دیونیس: ۱۸

ذ

ذکاء، یحیی: ۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۲۲-۲۴-۷۸-۱۰۵-۱۲۰-۱۴۶-۱۵۸-۱۶۰

۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳- ۱۷۵-۱۹۶- ۱۹۹-
۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۶

ر

رامین: ۹۷-۱۴۴
رستم: ۶۹
رسول‌زاده: ۲۱۳
رشیدالدین‌فضل‌الله‌همدانی:۱۸۸-۱۸۹
رشیدیاسمی: ۱۲۴
رضا، عنایت‌الله: ۱-۲-۴-۵ - ۷۳ - ۷۶
۹۰-۹۲-۹۳-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۵۴ -
۱۵۵
رضازادهٔ ملك، رحیم: ۱۶۳-۱۷۵
روحی انارجانی: ۱۶۳-۱۷۵
رودکی: ۷۹
روزبه (عبدالله‌بن مقفع): ۱۶۵

ز

زاخو: ۶۷
زرتشت ، زردشت ، زرادشت : ۶۹-
۱۳۳-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۶
زلالیان:۷۷-۸۴-۱۰۳-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۹

ژ

ژوستی‌نین دوم: ۳۴

س

ساتراپ: ۱۵-۱۱۷
سادگن: ۱۰۷
سالارمرزبان: ۴۰
سالنیکوف شدرین: ۲۰۲
سبنوس: ۱۲۸
سبکتکین: ۱۹۴
سپیتامان-سپتیاما: ۶۸-۷۳-۱۵۱-۱۵۲
سپتیامس: ۷۳
ستریوا: ۸
سرداش: ۲۰۶
سرم: ۸۵
سزار: ۱۷
سعدبن ابی وقاص: ۱۴۵
سلجوق: ۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸
سلم: ۸۵
سمرقندی: ۴۵
سیاوخش: ۸۸
سیاوش - سیاووش: ۶۷-۸۸-۸۹

ش

شاپور اول: ۲۳-۱۵۴-۱۵۵
شاه اسماعیل: ۲۰۵-۲۰۶
شروانشاه: ۴۰
شریف‌زاده: ۲۱۳
شعار، جعفر : ۳۷-۳۸-۴۰-۷۴-۱۴۸-
۱۴۹-۱۵۱-۱۷۲-۱۷۳
شهرب: ۱۵
شهربان: ۱۵
شیخ‌اغلی: ۲۰۶
شیخ‌شامل: ۲۱۲

ط

طباطبایی، ابوالفضل: ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲-۱۹۱
طبری، محمدبن‌جریر: ۸۳-۸۵-۸۷ - ۹۱-۹۶-۹۷-۱۴۲-۱۴۵-۱۵۲ - ۱۵۶ ۱۸۱
طفان: ۱۸۷
طغرل‌بیگ، طغرل: ۱۹۷-۱۹۹
طهماسبقلی: ۲۰۶
طوج- ۸۷

ع

عباس میرزا: ۵۶
عبداله بن طاهر: ۱۴۸-۱۴۹
عبداله بن مقفع: ۱۶۵-۱۶۶
عبداله‌یف، فتح‌اله: ۹
عبدبن وهبان: ۱۴۵
عثمان بن عفان: ۱۴۵
عزالدین‌عادل‌بن یوسف‌تبریزی: ۱۷۷
علاء الدوله: ۱۹۵
علاء بن وهب : ۱۴۵
علی‌تگین: ۱۹۳-۱۹۵
علی کمال: ۸۳
علی‌یف، اقرار(علی‌یف،ای): ۲۳ - ۲۴-۲۵-۴۷-۱۲۱-۱۲۸
عمواغلی: ۲۰۶

غ

غفور اف، ب: ۷۰-۹۰-۱۰۲- ۱۵۰

ف

قاین: ۱۹۴
فتحعلیشاه قاجار: ۲۱۱
فخرالدین اسعدگرگانی: ۹۷
فراسیا - فراسیاك: ۸۶
فردوسی: ۱۲-۱۸۰-۱۸۱
فرنگرسین: ۸۶
فرنگیس: ۸۷
فروهر: ۹۲-۹۵-۱۵۲
فرهاد سرم: ۱۳۰
فره وشی، بهرام: ۶۴-۶۵ ۶۶- ۶۹ - ۸۷-۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸-۱۴۳-۱۴۴- ۱۵۶-۱۵۷
فریاك: ۹۱
فریان ــ فریانه: ۸۷-۹۰
فریدون: ۸۵-۸۶-۹۲-۹۸
فلاویوس، یوسف: ۱۶-۱۴۳
فلیانوس: ۹۱
فیران: ۹۱
فیروز: ۱۲۵-۱۸۱

ق

قابوچی: ۲۰۶
قارن: ۱۴۴

قارنجه بیگ: ۲۰۶
قازان: ۲۰۴
قباد: ۳۹
قتلمش: ۲۰۰
قتیبه بن مسلم باهلی: ۱۸۵
قرایوسف: ۱۷۵
قرداش: ۲۰۶
قزل: ۱۹۷
قطران تبریزی: ۱۶۸-۱۶۹-۱۹۷
قورخمس‌خان: ۲۰۶

ک

کارنگ، عبدالعلی: ۱۶۳-۱۷۵
کاظم‌زاده: ۲۱۳
کاهن: ۷۷-۷۸-۱۸۵-۱۸۶
کتزیاس: ۱۷-۷۳
کرتیر: ۲۳-۱۵۴-۱۵۵
کردانشاه مادی (کورتان‌شاه مادیك): ۱۴۳
کرزی اوغلو: ۱۰۰
کرسوزد (گرسیوز): ۸۶-۸۷
کریمسکی: ۴۹
کریمی، بهمن: ۱۸۸-۱۸۹
کزنفون: ۱۷
کسروی، احمد: ۷-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۲۵-۳۱-۷۸-۱۰۵-۱۲۰-۱۴۶-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۷۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
کشاورز، کریم: ۸-۹-۶۸-۷۹-۸۰-۸۱-۱۰۵-۱۱۵-۱۱۶-۱۵۰-۱۷۱
کوچوك ینال- ینال کوچك: ۱۹۲
کوروش: ۳۱-۳۲
کولاکوفسکی: ۳۴
کیا، صادق: ۱۶۳-۱۷۵
کیپرت: ۶۵
کیخسرو: ۷۲
کیروس: ۵۲
کیکاووس: ۶۷
کی گشتاسپ: ۶۹-۱۵۱
کینین‌اوغوز: ۱۹۸
کیومرث: ۹۱

گ

گراز: ۸۷
گرانتوفسکی: ۷۰-۷۲-۹۰-۱۰۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۶۷
گردیزی: ۱۹۶
گرسیوز: ۸۱
گریگوریف: ۵۸
گوپت شاه: ۸۷
گوجینسکی: ۲۱۳
گوردیه: ۱۷۹
گوگ‌آلپ، ضیاء: ۶۲-۸۴
گوگو- گیگس: ۱۳۸
گومیلف: ۷۵-۱۸۲-۱۸۴
گون‌آلتای، شمس‌الدین: ۹۹-۱۰۰-۱۰۱
گیرشمن، رومان: ۱۰۴

ل

لاتیشف: ۲۳
لنین: ۹-۱۰
لوکونین، و. گ: ۱۵۴-۱۵۵
لهراسب: ۷۲-۷۳-۱۵۱
لیاتوف: ۳۳

م

مار، ن. یا: ۲۵-۲۶-۵۰
مارکوارت: ۲۴-۴۸-۶۵-۱۶۹
مازیار: ۱۷۲
مأمون: ۱۴۸-۱۴۹-۱۷۲
ماهوی‌سوری: ۸۳
ماهیارنوابی: ۱۶۳-۱۷۵
متین، غلامحسین: ۹
محمد بن‌زفر: ۱۹۰-۱۹۳
محمدحسین بن‌خلف تبریزی (برهان): ۴۵
محمد دوادی: ۱۹۵
محمود غزنوی: ۱۹۴-۱۹۵
مدرس رضوی: ۱۹۰
مرزبان بن محمد مسافر: ۴۰
مسعود، ح: ۱۲-۳۶-۳۷-۱۴۶-۱۵۱
مسعود غزنوی: ۱۹٤
مسعودی، علی بن‌حسین: ۷۲-۷۳-۸۲-
۸۳-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۱-۱۷۰
مسیح: ۲۹-۶۷-۱۰۴-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۳
مشکور، محمد جواد: ۸۳-۱۶۳-۱۷۵-
۱۷۶-۱۷۷-۲۰۳
مصطفی کمال: ۶۱-۱۱۲
معاویه: ۱۲۸-۱۴۷
معتصم: ۱۷۲-۱۷۶
معین، محمد: ۴۵-۱۰۴
منجیك: ۱۶۸
منصوربن نوح: ۱۹۴
منوچهر: ۹۶
منادر: ۱۸۱
منوثه: ۱۳۷
موحد، محمدعلی: ۲۹-۲۰۴
مورداوچیك: ۱۸۵
موسی خورنی: ۲۴-۳۳-۱۲۰-۱۲۱-
۱۳۲-۱۶۹
موسی کاگان‌کاتوانسی: ۳۴-۵۰-۱۲۵-
۱۲۸-۱۸۳
موللر-۱۱۴
میرزا شاهرخ: ۱۷۵
مینورسکی: ۱۱۰-۱۱۴
مینوی، مجتبی: ۱۶۶

ن

نادرشاه افشار: ۲۰۶
ناطق، ناصح: ۱۶۳-۱۷۵
ناصرخسرو: ۱۶۸-۱۷۰
نامق اورکون، حسین: ۱۱۱
نرشخی: ۱۷۳
نشأت، صادق: ۱۴۷
نظامی: ۳۹
نوح: ۸۹
نوح بن منصورسامانی: ۱۹۳

نودی پاشا: ۲۱۴
نیکلای دوم (امپراتور روسیه): ۲۱۳

و

واردان (وارطان)، میکونیان: ۳۶
واهارشاك: ۲۵
وراز: ۸۷–۱۵۵
وراز– تیرداد: ۵۰–۱۲۸
وردان: ۳۶
وزین‌پور، نادر: ۱۶۸
ولوگز: ۲۵
وهرام پنجم: ۱۳
وهسودان: ۱۹۵–۱۹۶–۱۹۹
ویس: ۱۴۴
ویسر: ۸۰
ویسغان: ۹۱
ویسه ـ وئسك: ۸۷–۹۱
ویشتاسپ: ۶۸
وینکلر: ۱۳۹

ه

های شاه: ۱۲۵
هایك: ۱۲۵
هراکلیوس: ۱۸۲
هرمان: ۱۱۴
هرمزد چهارم: ۱۸۲
هرودوت: ۶۹–۷۰–۹۲–۱۱۴–۱۱۵
هکاتیوس میلتی: ۱۱۴
هلاکو: ۲۰۳
همام تبریزی: ۱۷۶

ی

یاقوت حموی: ۲۸–۳۹
یاکوبوسکی: ۸–۱۳۷
یامپولسکی: ۵۰–۵۱–۱۱۵–۱۱۶–۱۱۷
یاتوفسکی: ۴۶
یبغو: ۱۹۰
یرمیان: ۵۰
یزدجرد: ۸۳
یزدگرد اول: ۱۲۷
یزدگرد دوم: ۱۲۴
یزدگرد سوم: ۸۳–۱۸۴
یشتاسپ: ۷۳
یعقوبی: ۱۲۷–۱۶۹
ینال کوچك: ۱۹۲
یوستی: ۶۵–۸۸
یوستینیانوس دوم: ۳۴
یوسف اف: ۱۱۰
یولداش: ۲۰۶

نام جایها

آ

آب باریك: ۱۶۲
آبخازه: ۴۱
آبشوران: ۴۶–۱۳۴
آب گرم: ۷۹– ۱۶۱
آترپاتکان– اتروپاتکان: ۱۵–۱۵۶
آتروپاتن: ۱۱–۱۴– ۱۵–۱۸–۳۳–۱۱۸
آتورپاتکان: ۱۲–۱۴–۲۳–۵۳–۱۱۳–۱۵۴
آخشو: ۷۹
آذرآبادگان: ۱۲
آذر باداقان: ۱۲
آذر بادگان: ۱۲–۱۴–۱۵–۱۶–۱۸–۵۳
آذر بایاقان: ۱۲
آذربایجان: ۱-۲-۳-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۲۶-۳۵-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۶-۵۷-۵۸-۶۴-۶۸-۷۵-۱۰۱-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۶-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۵-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶
آذربایجان شوروی: ۱۷–۱۰۹
آذربایگان: ۳–۴–۵–۱۲–۱۴–۱۶–۱۹–۲۵–۲۶–۳۳–۳۵–۳۷–۴۱–۴۶–۵۰–۵۱–۶۸–۱۵۵–۱۶۳–۱۹۶–۱۹۷–۱۹۸–۲۲۰–۲۲۱
آذر برزین مهر: ۱۵۷
آذر فروبا-آذرفرنبغ-آذرفروبغ-۱۵۷
آذر گشسب –آذر گشنسپ: ۳۹-۱۵۶-۱۵۷
آرال: ۲۶–۹۷–۱۸۰–۱۹۰–۱۹۸
آران: ۲۳–۲۴–۲۵–۲۸–۲۹–۳۳
آرزو: ۱۶۲
آریانوی: ۲۴
آریانیه: ۲۴
آریاویج: ۶۹–۷۰–۷۲
آزادیستان: ۲۱۸–۲۱۹
آستارا: ۱۷–۱۳۴
آسیا: ۱۷–۲۷–۸۲–۱۰۰–

آسیاب: ۸۰
آسیای صغیر: ۱۱۴–۱۸۲–۱۸۵–
۱۸۶–۱۸۸–۱۹۷–۱۹۸–۲۰۰–
۲۰۳–۲۰۸–۲۰۹–۲۱۲
آسیای‌مقدم: ۳–۶–۹۹–۱۰۰–۱۰۲–
۲۰۸
آسیای میانه ـ آسیای مرکزی: ۶۲–
۷۵–۷۷–۷۸–۸۰–۸۲–۸۳–۱۰۲–
۱۰۵–۱۱۱–۱۳۵–۱۵۹–۱۶۳–
۱۶۴–۱۸۵–۱۸۶–۱۹۸–۲۱۰
آشور: ۱۰۴–۱۳۸–۱۴۰
آغوان: ۲۰–۲۱–۲۲–۳۳–۳۴–۴۷
۴۹–۱۱۹–۱۲۰–۱۲۶–۱۲۸–
آغوانك: ۲۱–۱۲۰
آفریقا: ۲۷
آفرنیکت: ۸۰
آق‌سو: ۸۱
آق کول: ۸۱
آلان: ۲۱–۲۵–۲۸–۲۹–۳۰–۳۵
آلانی: ۲۸
آلانیا: ۲۸
آلازان: ۱۸–۱۹–۳۲–۳۳–۴۶–۴۷
آلازانی: ۳۲-۴۷-۱۱۸–۱۱۹–۱۲۱
آلبان: ۲۵
آلبانوی: ۲۴
آلبانی: ۸–۹–۱۱۷–۱۲۲–۱۳۱–
۱۳۲–۱۳۳–۱۵۵
آلبانیا: ۱–۲–۳–۸–۱۱–۱۶–۱۷–
۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-
۲۶-۳۰-۳۱–۳۲–۷۶–۱۱۳–۱۱۴–
۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱–
۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷–
۱۲۸-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-
۱۵۳-۱۵۵-۱۵۷-۱۸۲-۱۸۵-۲۰۷
آلتای: ۷۵-۷۷-۸۲
آلمان: ۵۲-۹۴
آلوان: ۲۱-۲۲-۱۲۰
آلوانك: ۲۱-۲۲-۱۲۰
آمل: ۸۰-۱۹۷
آمو: ۷۹
آمودریا: ۷۰-۷۹-۹۵-۹۷-۱۹۲
آناتولی: ۷۵-۸۴-۱۰۱-۱۸۷
آنکارا: ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۸۷
آنی: ۲۰۰

الف

اثیربوخشوث: ۹۶
ابرشهر: ۱۵۵
ابهررود: ۱۶۱
ابیورد: ۸۰-۱۹۵
اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی: ۷
اتحاد شوروی: ۲-۲۱۶
اتروپاتن: ۱۲-۳۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-
۱۴۳-۱۵۰-۱۵۲
اتل: ۲۹-۱۱۱
اتورپاتکان ـ اثورپـاتگان: ۱۲-۵۳-
۱۲۱-۱۳۱-۱۳۴-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶ -
۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳
اخسیکت: ۸۰
ادربادکان: ۵۳
ادربیجان ـ اذربیجان: ۴۱-۵۳-۱۵۲-

۱۷۱-۱۶۶
ادیابنه: ۱۵۵
اراراط: ۱۳۹
اران: ۱-۲-۳-۴-۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۷-
۳۰-۳۲-۳۴-۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹-
۴۰-۴۱-۴۲-۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۸-
۴۹-۵۱ ۵۳-۶۵-۱۱۳- ۱۲۰- ۱۲۶-
۱۲۸-۱۷۰-۱۸۳-۱۸۷- ۱۹۶- ۲۰۲-
۲۰۳-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۸-۲۱۹
اردبیل: ۱۵
ارتساخ: ۴۸
ارجاق: ۴۴
اردان: ۲۳
اردبیل: ۴۰-۴۱-۴۴-۱۶۱-۱۷۴
اردکان: ۱۳
اردهان: ۵۶
اردیال: ۵۳
ارزنجان-ارزنکان: ۱۳
ارس: ۱۰-۱۶-۲۵-۲۶-۳۱-۳۶-۳۷-
۳۹-۴۱-۴۳-۴۵- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۱-
۵۲-۵۳- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۱۱۴- ۱۱۵-
۱۴۹-۱۵۰-۲۱۱
ارسباران: ۱۶۱
ارسنجان: ۱۳
ارض روم: ۲۰۰
ارمن: ۱۴۳
ارمنستان: ۹-۲۳-۲۴-۲۵-۳۱-۳۳-۳۴
۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۱-۴۲-۴۳-۴۷-۴۸
۵۲-۵۶-۵۷-۸۳-۸۴-۱۱۸-۱۲۳ ۱۲۵
۱۲۸-۱۳۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۳- ۱۵۴ -
۱۵۵-۱۸۵-۱۸۷-۱۹۷-۱۹۹- ۲۰۰ -
۲۰۲-۲۱۰
ارمینیه: ۳۶-۳۷-۳۸-۴۱-۱۷۲
ارمیه- ارمییه- ارومیه: ۴۴-۸۹-۱۳۶-
۱۳۸-۱۴۵-۱۵۱-۱۵۶-۱۶۱-۱۹۶
اروپا: ۱۷-۲۷-۲۸-۷۸-۸۲-۸۶-۹۹
۱۰۰-۱۲۲-۱۸۲
ارهن: ۷۹
اسپانیا: ۲۵-۲۷-۱۷۲
اسپهان: ۱۹۵
استانبول: ۶۲- ۶۳- ۸۴- ۹۹- ۱۰۰-
۱۰۷-۱۱۰-۱۱۲
استاورودپول: ۵۳
استی بولاغ: ۱۶۲
اسکاندیناوی: ۸۵
اسکندرکام: ۷۹
اشترکت: ۸۰
اشگه سو: ۱۶۲
اشگ: ۱۶۲
اشنه-اشنویه: ۴۰
اصفهان: ۱۴۶- ۱۴۷- ۱۴۸- ۱۵۴-
۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱-۲۰۰-۲۰۷
افراسیاب: ۸۳-۸۶-۸۹-۹۱-۹۶
افرینکت: ۸۰
افغانستان: ۳۹-۶۸-۲۰۰
اقیانوس کبیر: ۸۵
اقیانوس هند: ۸۹
اکباتانا: ۱۰۴-۱۱۵-۱۴۰
اکد: ۱۰۷-۱۱۶
البرز: ۶۶-۱۴۹
الجبال: ۳۵
الران: ۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۷-۳۰-۳۲-۳۹

اللان: ۲۸
الوند: ۱۵۰
الیزابت‌پل-الیزابتوپول: ۵۳
انار: ۴۴
اندرآب: ۷۹
اندهراپرارش: ۱۰۹
اندیژان-اندیجان-اندیگان: ۸۰
انزان: ۱۰۶
انشان: ۱۰۶-۱۰۸
انطاکیه: ۱۵۴
انگلستان-انگلیس: ۹-۲۱۵
انگوران: ۱۶۱
انیران: ۷۴-۱۵۴-۱۵۵
اوتی-اوئیتی-اودین-اوتن: ۱۱۵-۱۱۶
اوتیگ: ۴۸
اورجونیگیدزه: ۳۰
اورخون: ۱۸۰
اورگنج: ۶۷-۸۰-۱۹۲
اوست- اوستی: ۲۸-۲۹-۳۲-۹۲
اوست یورت: ۱۸۹
اوکرائین: ۲۱۰
اهر: ۴۴
ایبری- ایبریا: ۸-۳۴-۴۹-۱۲۳-۱۵۳-۱۵۴
ایجرود: ۱۶۱
ایران: ۴-۵-۷-۹-۱۲- ۱۳- ۲۲- ۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰- ۴۸- ۴۹- ۵۱- ۵۳-۵۷-۵۸-۶۵-۶۸- ۷۱- ۷۲- ۷۴- ۷۶-۷۹-۸۰-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۴-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۸-۱۷۲-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۵-۲۰۳-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۵-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵
ایرانشاه: ۱۶۱
ایرانشهر: ۳۹-۱۵۵
ایران ویج- ایران ویجه- ایرین ویجه: ۶۴-۶۵-۶۸ ۶۹-۹۷
ایروان: ۲۰-۵۳-۸۵-۹۹-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۲-۱۲۸-۲۰۰
ایرون: ۲۸
ایرین: ۶۴
ایلام: ۱۰۶-۱۰۸ ۱۱۰
ایوری: ۱۱۸-۱۲۱

ب

باباسرخه: ۱۶۱
بابل: ۱۲۳-۱۴۲
باختر-باکتریا: ۶۷-۶۸-۶۹-۷۲-۷۹
بارآب: ۷۹
بازرگان: ۱۳
باکو: ۴-۲۳-۲۴-۲۵-۴۱-۵۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۹-۲۲۴-۲۲۵
باکویه: ۴۱
بالتیك: ۲۱۰
بالکار(بلغر-بلقار): ۱۸۹

بامیان: ۷۹
بانستان: ۱۶۱
بتم: ۷۹
بخارا: ۸۰-۱۹۰-۱۹۳
بدخشان:۷۹
بذ: ۱۶۹
برداد: ۸۰
بردع: ۳۵-۳۹-۴۱-۱۲۷
بردعه- برذعه: ۳۵-۳۹-۴۱- ۴۳-۵۰-
۱۷۳
برديج: ۳۹-۴۱
برزنج: ۴۱
برزند: ۳۶-۴۰
برزه: ۳۶
برسان: ۸۰
برش: ۱۶۱
بركري: ۳۶-۴۰
برلين: ۱۸۵
بست: ۱۸۱
بستانآباد: ۱۶۱
بصره: ۱۴۷-۱۴۸-۲۰۱
بغ آباد- ۸۰
بغداد: ۲۰۴
بغ‌دادك- بغدادك: ۸۰
بلاسجان: ۳۶
بلاشكان-بلاسگان: ۲۳-۳۶-۱۵۴-۱۵۵
بلاشكرت - بلاشگرد: ۴۱
بلخ: ۷۲-۷۳-۷۶-۷۹-۹۷-۱۵۱-۱۶۵
۲۰۰
بودآب:۷۹
بوشهر: ۱۰۶
بومادوس: ۱۵
بهارستان: ۱۶۱
بهرمان: ۱۶۱
بيدك: ۱۶۲
بيرون: ۸۰
بيزانس: ۲۱-۱۸۵-۱۸۶
بيستون:۱۴۱-۱۴۲
بيكند: ۸۰
بيلقان: ۱۲-۳۵-۳۷- ۴۱-۴۳
بيلكان: ۱۳-۳۵
بيله‌سوار: ۱۶۱
بيوك‌دكن: ۲۳

پ

پارسوآ: ۱۳۸
پارس: ۱۰۳-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۰
۱۵۵
پاروسا: ۱۳۸
پاريس: ۲-۱۸-۱۷۹-۱۸۶
پامير: ۷۹
پرتو-پرثو:۴۸-۵۰-۱۲۷
پل‌دشت: ۱۶۱
پنج: ۷۹
پنجاب: ۱۸۴
پنجيكت: ۸۰
پهله : ۱۶۵-۱۷۱
پيشاور: ۱۵۴
پيكان: ۷۹
پی كند: ۸۰

ت

تاراب: ۸۰
تازه‌کند: ۱۶۱
تاشکند: ۱۹۱
تبت: ۱۸۳
تبریز: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱-۱۶۸- ۱۷۵
۲۰۳-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۸-۱۲۱
تجن: ۶۷
تخاران: ۷۹
ترتر: ۴۹
ترسه: ۱۵۴
ترکستان: ۸۰-۸۱-۸۴- ۱۹۹
ترکمانچای: ۲۱۱
ترکیه: ۵۳-۵۶-۵۹-۶۳-۷۵-۸۴-۹۹
۱۱۲-۱۶۳-۲۰۹-۲۱۳
تسوج: ۲۰۵
تفلیس: ۳۲-۳۵-۳۹-۴۱-۴۵-۴۸-۵۳-
۱۸۳-۲۱۴
تکلو: ۲۰۶
تنگه‌آب: ۱۶۱
توران: ۳-۸۱- ۸۲-۸۳-۸۴- ۸۵-۸۶-
۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۹۷-۹۸
۹۹
توس: ۱۸۰
توسن: ۸۰
تهران: ۴-۸-۹-۱۲-۱۳-۲۲-۲۴-۲۵-
۲۹-۳۶-۳۷-۴۰-۴۱-۴۳-۶۴-۶۵-۶۶
-۶۷-۶۸-۶۹-۷۲-۷۳-۷۴-۷۸-۷۹-
۸۰-۸۱-۸۳-۸۵-۸۷-۸۸-۸۹-۹۱
۹۳-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۵-۱۰۸-
۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۴-۱۳۷-۱۳۸-
۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-
۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-
۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-
۱۶۴-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱-
۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۹-۲۲۱

ج

جابروان: ۱۵۶
جبل-جبال: ۱۴۸-۱۴۹-۲۰۰
جرزان: ۳۵
جریاب: ۷۹
جزیرهٔ آرزو: ۱۶۲
جزیرهٔ اشک، ۱۶۲
جزیرةالعرب: ۱۵۹
جگربند: ۸۰
جمهوری آذربایجان: ۷-۱۱-۲۱۴-
۲۱۵-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹
جمهوری خلق‌چین: ۴
جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان: ۷-۱۰-۱۱-۱۶-۱۷-۱۰۹-
۲۲۲-۲۲۵
جنزه: ۳۹-۴۱-۴۳-۱۵۶
جویبار بکار: ۷۹
جویبارشیشه گران: ۷۹
جوزدان: ۱۶۲
جیحون: ۷۲-۷۹-۸۳-۹۵-۹۷

چ

چاچ: ۷۹-۸۰-۱۹۱
چارجوب چارجوی: ۶۷-۷۹
چرمنگان: ۷۹
چود: ۱۲۴-۱۲۵
چهرگان: ۱۶۱
چیچست: ۸۹-۱۶۱
چیم کند: ۱۸۹
چین: ۴-۷۵-۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱

ح

حبش: ۷۳
حسنو: ۱۶۳
حلوان: ۲۰۰

خ

خاقانات (شرقی وغربی): ۱۸۳-۱۸۴-
خاقانات خزر: ۲۹
خامه: ۷۹
خانگاه: ۸۰
خاوردور: ۷۹
خاوك: ۷۹
خبله: ۳۲
خجستان: ۸۰
خداآفرین: ۱۶۱
خداباد: ۸۰
خراسان: ۶۸-۷۲-۱۵۷-۱۶۵-۱۶۶-
۱۷۱-۱۸۴-۱۹۴-۱۹۵
خرتنگ: ۸۰
خرقان رود: ۷۹
خرم‌دره: ۱۶۱
خزر: ۱۷-۱۸-۳۱-۳۴-۳۵-۴۲-۴۶
۴۷-۸۹-۱۱۸-۱۲۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶
۱۴۱-۱۶۷-۱۸۲
خشتر: ۱۵
خشتروسوك: ۸۷
خلخال: ۴۴-۱۶۳-۱۷۴-۱۷۵
خلیج فارس: ۲۰۱
خمسه: ۳۹
ختان: ۴۱
خوالیریزم؟: ۶۷
خوارزم: ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰-
۸۰-۸۶-۹۷-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰
خوانونت: ۹۶
خورخوره: ۱۶۱
خوزستان: ۱۰۶-۱۵۵-۱۶۵
خوش‌مقام: ۱۶۱
خوشه‌دره: ۱۶۱
خوناراکرت: ۲۸
خونه: ۳۶
خوی: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱
خیاو: ۴۴

د

دارجه: ۶۸
دارمرزین: ۴۴
داریال: ۲۸

داغستان، ۴۷-۵۳-۱۱۸-۱۳۴-۲۱۲
دانوب: ۸۶
داهی: ۹۴-۹۵
درآورد: ۴۴
دربند-دربندقفقاز: ۱۷-۳۴-۴۱-۴۷-۴۸-۱۲۲-۱۲۵-۱۲۷-۱۵۴
درنگیان: ۷۰
درون: ۸۰
دره‌دیز: ۱۶۱
دریای خزر: ۱۸-۳۱-۴۱-۴۶-۴۷-۵۲-۸۹-۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۱-۱۹۸
دریای سیاه: ۲۷-۵۳-۸۶-۸۹-۱۲۳
دریای مدیترانه: ۸۹-۲۰۰
دزمار: ۴۴
دزوراگت: ۴۸
دستگرد - دستکرت - دستجرد: ۱۵۵-۱۶۱
دوآب: ۱۶۱
دهخوارقان(ده‌خورگان-دهخوارگان): ۴۰-۱۶۱
دهستان: ۱۸۱
ده‌نو: ۷۹-۱۹۰
دیاله، ۱۳۶
دیزج: ۱۶۱
دیزه: ۱۶۱
دیلمستان: ۳۶
دیلمقان: ۱۳-۱۶۱
دیلمگان: ۱۳-۱۶۱
دینور: ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۶۱-۲۰۰

ر

راشت (رشت درآسیای میانه): ۷۹
رامن : ۸۰
رانی: ۲۴
رخج: ۱۸۱
رزمان: ۸۰
رس: ۳۷
رشت: ۴-۱۷۴-۱۷۵
رشگان: ۱۶۱
رگا: ۶۸
رودبار: ۳۹
رودباران: ۶۸
رودك: ۷۹
روذان: ۸۰
روسیه: ۶-۹-۱۰-۲۵-۵۱-۵۲-۵۷-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۷-۲۲۰
روسیهٔ شوروی: ۶-۷
روشتان: ۸۰
روم: ۳۴-۵۲-۱۲۳-۱۲۴-۲۰۰-۲۰۳
رومانی: ۲۶
روم‌شرقی: ۳۲-۱۸۰-۱۸۲
رویان: ۹۶
ری: ۶۸-۱۴۶-۱۵۴-۱۶۵-۱۶۶
ریگ‌دشت: ۷۹
ریگستان: ۸۰
ریو: ۸۰

ز

زابل: ۱۴۳
زابلستان: ۱۸۱
زاغه: ۱۶۱
زاکاتالا: ۵۳
زاگرس: ۱۴۹—۱۵۰
زر: ۷۹
زرافشان: ۶۵—۷۹
زرخش: ۸۰
زرگران: ۸۰
زرند: ۱۶۴
زرین‌آباد: ۱۶۱
زرین‌رود: ۱۶۲
زنجان: ۱۳—۱۶۱—۱۹۷
زنجیران: ۱۶۱
زندرامش: ۸۰
زنگان: ۱۳
زنوز: ۴۴-۱۶۳

س

سائینی: ۹۴—۹۵
ساتاگیدی: ۷۰
سادی: ۹۷—۱۹۷
ساکاسنا ـ ساکاسن: ۳۴
ساوه: ۱۶۴-۲۰۵
سثریم: ۸۵—۹۴-۹۵
سبزوار: ۶۷
سپاهان: ۱۵۴
سرا: ۲۹
سرآب ـ سراو: ۴۴—۱۹۷
سرخاب: ۷۹
سرخان: ۷۹
سرخس: ۱۹۵
سرخکت: ۸۰
سرخه: ۱۶۲
سردرود: ۱۶۱
سرمتای: ۸۶
سرمتیا: ۲۷
سرمتیه: ۲۷
سرنگام: ۷۰
سریر: ۳۷
سغد: ۶۵-۶۶-۶۷-۷۰-۷۴-۷۶-۱۸۵
سغدیل: ۸۰
سکاسنا ـ سکاسن: ۱۱۷—۱۱۹
سکاکت: ۸۰
سکدی ـ سکدلو: ۱۶۲
سکستان: ۱۵۴-۱۵۵
سلماس: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱
سمرقند: ۷۴—۸۰
سمنگان: ۷۹
سن‌پترزبورگ (SPb): ۲۳-۲۶-۲۷-
۵۲-۵۴-۵۵-۱۲۶-۱۸۱-۱۸۳
سند: ۱۸۱
سنگ‌آباد: ۸۰
سنگ‌دیزه: ۸۰
سودان: ۱۹۰
سودیا: ۱۳۸—۱۵۴
سوزی: ۱۰۸

سوگوزلو: ۱۶۲
سومقائیت : ۴۶
سهرورد: ۱۶۱
سیاه‌آب: ۷۹
سیاه‌چشمه: ۱۶۱
سیب: ۸۰
سیبری: ۱۱۲
سیحون: ۸۸-۱۸۰-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۸-
۲۰۱
سیردریا: ۷۹-۸۹-۱۶۴-۱۸۰-۱۸۹-
۱۹۰-۱۹۱
سیستان: ۶۹-۱۵۴
سیسجان:۳۵

ش

شابران: ۳۶-۴۱
شاپورخواست:۳۶
شاپورگان: ۸۰
شادکان: ۸۰
شاش: ۷۹
شاکاش-شکه-شکی:۳۴-۳۶-۴۱-۴۶-
۴۷
شاکاشن:۱۱۹
شام: ۲۰۰
شامخومه:۳۶-۳۹-۴۱
شاوداد: ۷۹
شاهجان:۱۳
شاهرود:۴۴
شاهگان:۱۳
شبستر: ۱۶۱
شروان-شیروان: ۳۶-۳۹-۴۶-۱۸۷-
۲۰۷-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷
شرواند‌ه: ۱۶۱
شکان: ۸۰
شم: ۸۶
شماخی-شماخیه: ۳۹
شمکور: ۳۶-۳۹-۴۱-۴۳
شوروی: ۴-۷-۸-۹-۱۷-۲۳-۳۵-۴۶-
۸۴-۸۹-۹۰-۱۰۳-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۶-
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۳-
۲۲۴
شوش: ۱۰۱
شومر: ۱۱۶
شیرآباد: ۸۰
شیرین: ۱۶۱
شیکاگو: ۲۳

ط

طارم-طرم: ۳۶
طالش: ۱۶-۱۷-۱۳۴-۱۷۳-۱۷۴
طبرستان:۹۶-۲۰۰
طخارستان: ۱۸۱-۱۸۵
طسوج: ۴۴

ع

عراق: ۱۶۶-۲۰۰
عراق‌عجم: ۵۳
عربستان: ۲۱۲

غ

غزنه: ۱۹۴

ف

فارس: ۱۰۲-۱۰۳-۱۵۴-۱۵۷-۱۶۴-
۱۶۵-۱۶۶-۲۰۱
فاریاب: ۸۰-۱۹۰-۱۹۵
فراخ کرت: ۸۸-۸۹-۹۶
فراکیه: ۱۸۵
فرخشه: ۷۹
فرغانه: ۹۷
فیروزه: ۸۰

ق

قارارود: ۱۶۲
قارص: ۵۶
قالی‌قلا: ۳۷
قبادیان: ۳۹
قبق: ۱۷۳
قبله: ۳۲-۳۵-۳۶-۳۹-۴۱-۴۸-۴۹
قراسو: ۸۱
قراکول: ۸۱
قره‌باغ-قراباغ: ۲۵
قزل‌اوزن: ۱۶۲
قزلجه: ۱۶۲
قزوین: ۱۴۶-۱۶۴-۲۰۵-۲۰۶
قفقاز: ۱-۲-۳-۶-۷-۹-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-
۲۳-۲۶-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵
-۳۹-۴۷-۵۱-۵۲-۵۳-۵۶-۵۷-۹۲-
۱۰۵-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-
۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-
۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-
۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-
۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۲-
۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۱-
۲۰۳-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-
۲۱۲-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-
۲۱۹-۲۲۲
قلج: ۱۸۹
قلعه: ۴۴
قلعه‌سرخه: ۱۶۱
قلعه کهران: ۴۴
قم: ۱۶۴
قندوز: ۷۹
قندهار: ۶۷
قوزلو: ۱۶۲
قیصریه: ۱۵۴

ک

کابل: ۶۵-۶۷-۱۸۴
کابلستان: ۱۸۱
کاپادوکیه: ۱۵۵
کادوسیا: ۱۱۷
کارارود-قارارود: ۱۶۲
کارینگ-کاربنج: ۷۹
کارسک: ۵۳
کاروان: ۱۶۱

کاریان: ۱۵۷
کارین: ۱۲۸
کاشان: ۲۲
کافرنیگان: ۷۹
کالف: ۷۲
کامبچان ـ کامبیسنا: ۳۳-۳۴
کان بادام: ۸۰
کبلگ: ۳۲
کبودان: ۱۶۱
کبوذ: ۸۰
کجور: ۱۶۱
کر: ۱۸-۳۱-۳۲-۳۷-۴۱-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۱-۵۲-۱۱۵-۱۱۸
کرالا: ۱۰۹
کراون: ۴۷
کردستان: ۵۳-۱۱۶-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۶-۱۷۵-۱۹۶
کرشاب: ۷۹
کرمان: ۱۵۴-۱۵۵-۲۰۰
کرمانشاهان: ۱۴۶
کرنیگان: ۱۶۳-۱۷۵
کره: ۱۷۹
کریمه: ۱۱۱-۲۱۰
کش: ۸۰
کشکه: ۷۹
کشکه‌دریا: ۷۰
کشمیهن: ۸۰
کلان‌رود: ۱۶۲
کلیاب: ۷۹
کلیبر: ۴۴
کمره: ۸۰
کنگ‌دژ ـ کنگ‌دیز: ۸۷-۸۸
کنگه ـ کنگهه: ۸۸
کوبان: ۵۳
کوتائیسی: ۵۳
کور: ۳۱-۳۷
کوروپولیس: ۳۲
کوشک‌مغان: ۸۰
کوفه: ۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸
کولسره: ۳۶
کوم‌رود: ۷۹
کوهلک: ۷۹
کهن‌دز: ۷۹
کیروف‌آباد: ۳۹
کیف: ۳۴
کیلیکیه: ۳۷-۱۵۴

گ

گرجستان: ۸-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۴۵-۴۷-۴۹-۱۰۱-۱۱۸-۱۲۲-۱۲۳-۱۳۱-۱۵۵-۱۸۲-۱۸۷-۲۱۰
گردآباد: ۱۹-۲۸-۳۲
گردکانلی ـ گردکانلو: ۱۶۲
گرگان: ۱۳-۷۰-۱۵۴-۲۰۰
گرگر: ۴۷-۱۲۱
گرگرچای: ۱۲۱
گرمادوز: ۱۶۱
گرمارود: ۱۶۱
گرمخانی: ۱۶۲
گرمرود: ۱۶۱
گل: ۱۱۹

گلین‌قیه: ۱۶۳–۱۷۵
گنجك- گنجه: ۳۹-۴۱ ۴۳-۵۳-۱۰۳-
۲۱۲-
گو: ۶۶
گوداب: ۹۷
گوربند: ۷۹
گوگمل: ۱۵
گوه: ۶۶
گیحون- گیهون: ۷۹
گیگر: ۶۵
گیلان: ۵۶-۹۲-۱۷۳-۱۷۴
گیلاندوز: ۱۶۱
گیلانده: ۱۶۱
گیلان‌فصلون: ۴۴

ل

لاهرود: ۱۶۱
لاهیجان: ۱۶۱
لایپزیگ-لیپزیک: ۴۳-۵۲-۶۷-۸۸-
۹۴-۹۷-۱۱۷-۱۷۳
لنکران: ۱۷-۱۳۴
لنینگراد: ۱۲۱-۱۲۹-۱۸۳-۲۰۲
لیدیا: ۱۳۸
لیلان: ۲۰۵
لیوکند: ۷۹

م

ماد: ۱۵-۱۸-۲۶-۳۵-۴۹-۵۳-۶۳-۷۳-
۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۶-۱۱۷-
۱۲۹-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-
۱۶۵
مادآتروپاتن: ۱۲-۱۵-۱۸-۳۳-۱۱۷-
۱۱۸-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۲
مادآتورپاتکان: ۱۴-۱۱۴-۱۲۱-۱۵۰-
۱۵۱
مادان: ۱۶۱
مادای: ۱۳۸
مادبزرگ: ۱۴-۱۴۶-۱۵۰-۱۶۵-
۱۶۶-۱۶۸-۲۰۰
مادخرد: ۱۲-۱۱۴-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-
۱۳۱-۱۴۶-۱۵۲-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۶-
۱۶۸
مادکوچك: ۱۲-۱۴
ماربورگ: ۸۸
مازندران: ۱۵۰
ماکوماکویه: ۴۴
مانا-مانائا: ۱۱۶-۱۳۹-۱۴۰
ماوراءالنهر: ۷۴-۸۱-۸۲-۱۷۱-۱۹۴-
۱۹۵-۲۰۰
ماوراء قفقاز: ۵۲
ماه: ۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹
ماه‌آباد-مادآباد: ۱۴۴-۱۶۱
ماهات: ۱۴۹
ماه‌البصره-ماه‌بصره: ۱۴۷-۱۴۸
ماه‌الکوفه- ماه‌کوفه: ۱۴۷-۱۴۸
ماهان: ۱۶۱
ماه‌دینور: ۱۴۶
ماه‌دوز: ۸۰
ماه‌نشان: ۱۶۱
ماه‌نهاوند: ۱۴۶-۱۴۷-۱۶۵-۱۷۱

ماهین: ۱۴۶-۱۴۹
مایان:۱۴-۱۶۱
مجارستان: ۲۶
مخاج‌قلعه: ۵۰
مداوا (مادآباد): ۸۰
مداین:۱۶۶
مدرس: ۱۰۹
مدیا مجکت: ۸۰
مدیترانه: ۸۵-۸۸
مدینه: ۲۱۲
مراغه: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۷۴-۲۰۳
مردان‌قم: ۴۴
مرزین: ۸۰
مرغاب: ۷۰
مرگیان: ۷۰-۸۰
مرند: ۳۶-۴۰-۴۴
مـرو: ۶۵-۶۶-۶۷-۷۰-۸۰-۸۳- ۹۰-
۹۷-۱۵۵
مشهد: ۳۹
مصر: ۱۲۳
مغ کده- مغکده: ۸۰
مکه: ۲۱۲
ملازگرد: ۴۱
مهاباد (ماه‌آباد-مادآباد): ۱۶۱
موج‌شکن: ۹۱
موصل: ۱۵
موقان: ۳۶
مهرداد کرت: ۶۵
مهنجودارو: ۱۰۲
مهنه-میهنه: ۸۰
میان‌دوآب: ۱۶۱
میانه-میانج: ۳۶-۴۰-۴۲-۱۶۱
میسور: ۱۰۹
میشان: ۱۵۴
میمند: ۱۶۱

ن

نخجوان: ۱۷۳
نشوی: ۱۷۳
نوبهار: ۸۰
نوخا: ۳۴
نوذر: ۷۹
نوزآباد: ۸۰
نوکدك: ۸۰
نوکند: ۷۹–۸۰
نهام‌رود: ۷۹
نهاوند: ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۶۵-۱۶۶-
۱۷۱
نهرالملك: ۳۲
نیریز: ۳۶
نیشابور: ۶۷
نیم‌آور: ۱۶۱

و

واردانا کرت: ۳۶
وخاب: ۷۹
وخش: ۷۹
وخشو: ۷۹
ورارود: ۷۹
ورثان: ۳۶-۳۷-۳۹-۴۱

وردان: ۳۶
ورمند: ۸۰
وشگرد: ۷۹
وکشو: ۷۹
ولادی قفقاز: ۳۰
ولگا: ۲۹-۶۲-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰

ه

هاریا: ۸۰
هامون: ۶۷
هایستان: ۱۲۵
هرا: ۶۶
هرائیتی: ۶۶
هرات: ۶۵-۶۶
هربرز: ۶۶
هرزند: ۱۶۳
هروم: ۳۹
هری‌رود-هریرود: ۶۶-۶۷-۷۰
هشتادجفت: ۱۶۱
هشتادسر: ۱۶۱
هشته‌سر: ۱۶۱
هفت‌رود: ۷۹
هلمند: ۶۵
همدان: ۱۰۴-۱۰۶-۱۱۵-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱-۲۰۰
هند-هندوستان: ۷۳-۹-۱۰۹-۱۱۰-۱۸۷
هندوکش: ۷۹
هیرگان: ۱۳-۶۸-۶۹-۷۰
هیلمند-هیرمند: ۶۵-۶۷-۶۹-۷۹

ی

یالقوزآغاج: ۱۶۱
یان‌تسای: ۲۸
یکه‌دار: ۱۶۱
یمگان: ۸۰
ینگی کنت: ۱۹۰
یونان: ۲۴-۱۵۷

نام تیره‌ها، قبیله‌ها
و
دیگر نامها

آ

آئورسها: ۲۷-۲۸
آبان یشت: ۶۹-۸۹-۹۱
آذر: ۱۳-۱۶۹
آذری: ۷۸-۱۳۳
آر: ۱۲۰
آرامیان: ۱۰۰
آرانها: ۲۵
آریان: ۱۵-۱۸-۷۲-۱۴۳
آریایی-آریساثیان: ۲۴-۶۴- ۶۵-۶۶-
۶۷-۶۸- ۷۰-۷۲- ۷۳- ۸۹-۹۰- ۹۸-
۱۰۱-۱۳۵- ۱۳۶-۱۳۷-۱۵۳-۱۵۷-
۱۵۸-۱۵۹- ۱۶۰-۱۶۵-۱۶۷-۲۰۷-
۱۴۰
آس: ۲۸-۲۹
آسها: ۲۹
آسیانی: ۱۱۰
آشوری-آشوریان: ۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸
-۲۰۸
آق‌قویونلو: ۴۵-۲۰۳
آل: ۲۵
آلانها: ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۱۲۴
آلبانها: ۱۸-۱۹-۳۲-۵۲-۱۱۵-۱۱۷-
۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۸-۱۳۲
آل‌افراسیاب: ۱۹۴
آل‌بویه: ۱۹۴
آل‌سیمجود: ۱۹۴
آماردی: ۱۰۸
آوارها: ۱۸۰

الف

اتابکان: ۲۰۳
«اتحاد اسلام»: ۲۱۱
«اتحاد وترقی»: ۵۹-۲۱۱
اتور: ۱۳
احسن التقاسیم...: ۴۰-۴۱-۱۶۹-
۱۷۰
اخبارالطوال: ۱۴۷
ارشکیان: ۴۸

ازبك: ۱۶۳
استاجلو: ۲۰۶
«استقلال»: ۲۱۳
اسلام: ۲۹-۱۰۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-
۱۴۹-۱۵۳-۱۶۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
اسکیث: ۱۰۳-۱۳۹
اسکیثی: ۱۰۸
اشکانی-اشکانیان: ۸-۱۰۶-۱۳۰-
۱۵۸-۱۶۷
اشکناز: ۱۳۹
اشگوزا-ایشگوزا: ۱۳۹
اعراب: ۱۲۸-۱۳۳-۱۸۴
اکدیان: ۱۰۰
البلدان: ۱۲-۳۲-۳۶-۳۷-۱۴۷-۱۴۹-
۱۵۱-۱۵۶-۱۶۹
الفهرست: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰
الکامل: ۱۹۶
المسالك والممالك: ۳۲-۴۱-۴۳-۱۰۸-
۱۷۱
اماردها-مردها: ۱۴۱
امپراتوری عثمانی: ۲۱۱-۲۱۲
امردی: ۱۰۸
امویان: ۱۲۸
اوتیان-اوئیتیان- اودیان- اودینیان-
اتینان: ۱۱۶-۱۱۷
اورارتو: ۴-۸۳-۸۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-
۱۲۶-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰
اورارتی- اورارتویی: ۱۳۷
اورارتیان- اورارتوئیان: ۶۳-۱۱۶-
۱۳۷
اوس: ۲۸
اوستا: ۱۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۳-
۸۵-۸۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۹۴-۹۸
-۱۶۴
اوگروفین: ۷۷-۱۸۶
اویغور: ۱۸۹
ایبریان: ۱۹-۳۲
ایر: ۲۴-۲۵-۳۴-۱۲۰-۱۵۸
ایرانی-ایرانیان: ۹-۱۸-۳۰-۳۲-۳۵-
۴۳-۴۹-۵۰-۶۴-۶۵-۶۸-۷۲-۷۳-۷۴
۷۸-۸۱-۸۲-۸۶-۹۰-۹۲-۹۴-۹۵-۹۶
۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-
۱۰۶-۱۲۶-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-
۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۰-
۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۳-۱۷۹
ایلامی: ۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-
۱۱۵
ایلامیان: ۶۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۰-
۱۱۵
ایلخان: ۲۰۳
ایلخانی: ۲۰۳-۲۰۶

ب

باختریان: ۶۳-۶۴
بایات-بیات: ۱۸۹
بایندر: ۱۸۹
برهان قاطع: ۴۵
بغ بادتو-بغ پادتو: ۱۰۷
بلشویك: ۶-۲۱۴
بلوچها: ۱۵۰
بندهشن: ۶۴-۶۸-۸۶-۸۸

بنی‌امیه: ۱۲۸-۱۸۵
بنی‌عباس: ۱۸۷
بیگدلی: ۱۸۹

پ

پارت: ۲۶
پارتها: ۳۲-۱۰۱-۱۰۶-۱۵۰
پارتی-پارتیان: ۲۳-۲۵-۶۳-۱۰۷-۱۲۴-۱۳۰
پارسها: ۱۰۳-۱۵۰
پان‌اسلامیسم: ۵۹-۶۱
پان‌تورانیسم: ۵۹-۸۲-۸۴-۸۵
پان‌تورکیست: ۶-۵۹-۶۲-۶۳-۸۲-۸۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۲۱۴-۲۱۵
پان‌تورکیسم: ۵۹-۶۱-۶۲-۸۲-۸۴-۸۵-۱۱۲
پهلوی: ۱۲-۵۳-۶۴-۶۶-۷۳-۸۶-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۱-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۸

ت

تاتاب: ۱۷۹
تاتار: ۲۹-۵۳-۲۰۸-۲۱۰
تاتها: ۱۲۹-۱۳۴
تاتی: ۱۳۴-۱۶۳-۱۷۵
تاجیک: ۲۰۵
تاریخ‌الرسل والملوک: ۱۲۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۶-۱۸۱-۱۸۲
تاریخ مشروطهٔ ایران: ۲۱۹
تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان: ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۱
تازی: ۱۵-۲۳-۳۵-۱۲۰-۱۳۲-۱۵۹
تازیان- تازیکان: ۱۲-۲۱-۱۲۹-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۶-۱۵۹-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۱
تامانها: ۷۰
ترک: ۳-۶-۶۲-۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۲-۸۳-۸۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۲
ترکان: ۲-۳-۵-۶-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۷۴-۷۵-۷۸-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۲۹-۱۳۴-۱۵۹-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۲-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۴-۲۰۸-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵
ترکان جوان: ۶۱-۲۱۱-۲۱۲
ترکان عثمانی: ۵۶-۶۱-۲۰۶-۲۰۷
ترکمان-ترکمن: ۷۵-۱۶۳-۱۹۶-۲۰۳
ترکی: ۷-۸-۶۰-۶۱-۷۸-۸۰-۸۱-۸۲-۸۴-۹۰-۱۰۰-۱۱۰-۱۳۳-۱۳۴-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۴-۱۷۹-۱۸۷-۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۲
تشتر: ۹۶

تقویم البلدان: ۴۳
تور: ۸۲-۹۰-۹۳-۹۴
تورات- تــورداة: ۷۳-۱۰۲-۱۰۳-
۱۴۶
تورانیان: ۳-۸۲-۹۰-۹۲-۹۳-۹۴-
۹۸
تورك: ۷۷-۸۲
تور کیوت: ۷۷
تو کیو: ۷۷
تشتریشت-تیریشت: ۸۹

ج

جاودانیان:۱۶۹
جیلانی: ۱۷۴

چ

چچن: ۲۱۰
چوپانیان: ۲۰۳
چینی: ۲۸-۷۴-۷۷-۸۸-۱۷۹-۱۸۶

ح

حزب اتحادوترقی: ۵۹-۲۱۱
حزب آذربایجان: ۲۲۱
حزب اسلامی و دموکــرات مساوات:
۲۱۲-۲۱۳
حزب دموکراتیك اسلامی مساوات: ۶
حزب دموکراتیك فدرالیستهای مساوات
ترك: ۶-۲۱۳
حزب فدرالیستهای ترك: ۶-۲۱۳
حزب مساوات: ۶-۲۱۴

خ

خزران: ۱۸-۲۹-۳۴-۱۲۵-۱۲۹-
۱۸۲-۱۸۳-۱۸۵-۱۸۹
خوارزمشاهیان: ۲۰۳
خوارزمیان: ۶۳-۶۴-۷۰
خوزی: ۱۰۸-۱۶۵-۱۶۶

د

دراویدی: ۱۰۹

ذ

ذوالقدر: ۲۰۶

ر

روس-روسها:۲۸-۴۷-۴۸-۵۲-۱۰۵-
-۲۱۱-۲۱۲
روضات الجنان: ۱۷۵-۱۷۶
رو کسولانها: ۲۷
رومی-رومیان: ۳۴-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-
۱۳۰-۱۶۳-۱۸۲
روملو:۲۰۶

ز

زین الاخبار: ۱۹۶

ژ

ژوژانها: ۱۷۹

س

ساسانی: ۲۳-۳۳-۳۶-۳۹-۷۱-۸۶-
۱۲۴- ۱۲۵ -۱۳۲-۱۵۴ -۱۵۵-
۱۶۷-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵
ساسانیان: ۴-۵-۷۴-۷۶-۸۳-۱۲۴-
۱۲۷-۱۴۳-۱۵۷-۱۵۸
سالور: ۱۸۹
سامانیان: ۸۱-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-
۱۹۴
سامیان: ۱۰۰
سان: ۸۷
سانسکریت: ۹۳
سرمان: ۸۵-۸۶
سرمت: ۲۶-۲۷-۷۳-۸۶-۹۲-۹۴-۹۵
سرمتها: ۲۶-۳۱-۴۷-۸۶-۱۵۰
سرمتیان: ۲۷
سریانی: ۱۶۵-۱۶۶
سغدیان: ۶۳
سکا-سکایی: ۳۷-۶۳-۷۳-۸۶-۹۰-۹۲-
۹۳-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۳۹-
۱۴۰
سکان: ۸۰
سلاجقهٔ روم: ۲۰۳
سلجوقی: ۱۸۷- ۱۹۸- ۱۹۹- ۲۰۰-
۲۰۱-۲۰۳
سلوکیان: ۱۳۰-۱۵۸
سنی‌ملوك‌الارض: ۱۴۸-۱۴۹

سوبارها: ۶۳-۱۰۰-۱۱۰
سورن: ۱۵۵
سیراکها: ۲۷
سیساك: ۱۲۰
سیلو: ۱۱۹

ش

شاملو: ۲۰۶
شاهنامه: ۸۶-۸۷
شدادیان: ۱۹۶
شرفنامه: ۳۹
شمش: ۱۳۸
شومری-شومریان: ۹۹-۱۰۰-۱۰۷-
۱۱۰-۱۱۶

ص

صفویان: ۲۰۵-۲۰۶
صورة‌الارض: ۳۷-۳۸-۴۰-۷۴-۱۷۲-
۱۷۳

ط

طالشان: ۱۷-۱۳۴
طفان: ۹۹-۱۸۳

ع

عثمانی: ۵۶-۶۰-۶۱-۲۰۳-۲۰۶-
۲۰۷-۲۱۲

عرب: ۳۹-۶۱-۱۷۱-۱۷۲

غ

غز: ۸۲-۱۸۲-۱۹۲-۱۹۸-۲۰۳-۲۰۹
غزان: ۳۷-۱۶۴-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸ ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۸
غزنویان: ۱۹۴-۱۹۶

ف

فرقهٔ دموکرات آذربایجان: ۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵
فروردین‌یشت: ۹۴-۹۵-۱۵۲
فریانها: ۹۱
فهلویه: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱

ق

قاجار: ۲۰۶-۲۱۱
قادنها: ۱۵۵
قبچاق- قپچاق: ۸۲-۱۶۴-۱۸۹-۱۹۴-۲۰۹
قراخانیان: ۱۹۳
قراقویونلو: ۴۵-۱۷۵-۲۰۳
قرقیز- قرغیز: ۱۶۲-۱۸۳-۲۱۰
قزاق: ۲۱۰
قلج: ۱۸۹

ک

کادوسان: ۱۶-۱۷
کاس-کاسپ: ۱۲۲
کاسپی: ۱۱۴-۱۲۲
کاسپیان: ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۲۲
کاسپین: ۱۷
کاسی-کاسیان: ۶۳-۱۰۰-۱۱۵
کامبیسن‌ها: ۱۱۸
کرد-کردان: ۱۰۱-۱۴۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۹۶
کردی: ۹۳-۱۷۴-۱۷۷
کلدانی: ۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲
کمونیسم: ۴
کوتیان-کوتی: ۶۳-۱۰۰-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
کورد: ۳۲
کوفیان: ۱۴۸
کیان: ۷۲-۸۵
کیداریان: ۱۲۴
کیدان: ۱۷۹
کیمریان: ۱۳۸-۱۴۰

گ

گاتها: ۹۱
گاردمان: ۱۲۰
گرجی: ۲۴-۳۲-۱۲۲-۱۳۰
گرجیان: ۱۹-۲۸-۳۲
گرگرها: ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۳۲
گیلانیان: ۱۵۰
گیلکی: ۹۳-۹۴-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵

ل

لرها: ۱۵۰

لگ: ۱۱۸
لولوبی-لولوبیان: ۱۱۶

م

مادان-مادها: ۱۲-۱۴-۶۸-۱۰۲-۱۰۳-
۱۰۴-۱۰۵-۱۳۷-۱۳۸- ۱۴۰-۱۴۲-
۱۴۳-۱۴۹-۱۵۰-۲۰۷
مادیگان: ۱۴۳
مارکسیسم: ۴
مازندرانیان: ۱۵۰
ماساگتیان: ۹
ماناها:۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰
مانامانا: ۱۱۶-۱۳۹-۱۴۰
مجارها: ۷۷-۱۸۶
مجوس: ۱۵۱-۱۵۲
مچرها: ۷۷-۱۸۶
مروج الذهب...: ۷۲-۸۳-۸۳
مزدیسنا: ۶۴
مسالك وممالك: ۴۱-۴۲-۴۳-۸۰-۱۰۸
۱۷۱
مساوات: ۶-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵
مساواتیان: ۶-۲۱۴-۲۱۵ ۲۱۶
مطلع السعدین: ۴۵
معجم البلدان: ۴۳-۴۸-۱۷۳
مخ-میك: ۱۱۴
مغان: ۳۶-۴۸-۸۰-۱۵۴-۱۵۵
مغول: ۲۹-۲۰۸
مغولان: ۷۵-۲۰۳ ۲۰۸
منی: ۱۳۹
موخوی:۱۱۴

مهر:۶۶
مهران: ۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸
مهریشت: ۶۵-۶۶-۷۰-۷۲
میتانیان: ۶۳-۱۰۰
مینوگ‌خرد: ۸۸

ن

نزهت القلوب: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵
نزهت المشتاق: ۲۰۲

و

وندیداد: ۶۶-۶۸
ونگوهی: ۶۹

ه

های: ۱۲۵
هپتالیان-هفتالیان: ۷۸-۱۸۱-۱۸۶
هخامنشی: ۱۵-۷۳-۱۰۲-۱۰۸-۱۱۴
هخامنشیان: ۱۲-۱۵-۶۸- ۱۰۸-۱۲۹-
۱۵۳-۱۵۸
هرزنی:۱۶۳-۱۷۵
هند و اروپایی: ۷۸- ۸۶-۹۹- ۱۰۰-
۱۲۲-۱۳۷-۱۸۶
هندوان:۸۹
هندوایرانی: ۱۰۲-۱۰۳
هوریان: ۶۳-۹۹-۱۰۰
هومان: ۸۷
هونها: ۱۸-۲۹-۳۴-۳۵-۷۷-۱۲۲-
۱۲۸-۱۸۵

هیتان: ۶۳–۱۰۰–۱۰۷
هیون–نو: ۷۷

ی

یسنا: ۶۴-۶۷-۸۵-۸۷-۹۳-۹۸
یشتها: ۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۳-۸۷-۸۸–
۹۱- ۹۵–۹۶– ۱۰۴–۱۴۴–۱۵۲–
۱۵۶-۱۵۷
یوایشت: ۹۱
یونانی: ۱۲-۲۱–۱۱۴-۱۴۱-۱۴۲
یونانیان: ۱۵–۳۲
یوریوک: ۷۷
یهودان: ۱۰۰-۱۲۹

خطاهای چاپی

با عرض پوزش ازخوانندگان ارجمند، خواهشمند است پیش ازمطالعهٔ کتاب خطاهای ناشی‌ازحروف‌چینی‌وچاپ‌راتصحیح‌فرمایند.

صفحه	سطر	خطا	درست
۵۶	۱۰	آذبایجان	آذربایجان
۸۸	۱۳	پترامون	پیرامون
۸۵	۷	ارسطوره‌ای	اسطوره‌ای
۱۰۷	۹	زیان	زبان
۱۰۸	۱	متعدی	متعددی
۱۱۴	۸ و ۱۷	Muchoi	Mukhoi
۱۱۷	۱۵	گروههای	گروههایی
۱۲۱	۲	آوردند	آورند
۱۲۸	۹ و ۱۰	حمله بردند و جوانشیر	حمله‌بردند. در روزگار حملهٔ تازیان، جوانشیر
۱۳۴	۴	جدابود	جدابودند
۱۴۵	۱۰	بنوعامر بن‌ثوی	بنوعامر بن‌لؤی
۱۴۵	۱۱	عبدبن‌وهبان	عبدبن وهیان
۱۴۷	۵	خبر	جز
۱۷۰	۱۶	پیرامرن	پیرامون
۱۷۸	۹	آگاهی دارند.	آگاهی دارند،